

انحراف انقلاب

اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹



سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

مقدمه، تصحیح و تحقیق

محسن کدیور

انحراف انقلاب
اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹
سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

مقدمه، تصحیح و تحقیق محسن کدیور

ویرایش اول

۱۳۹۵

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: انحراف انقلاب

اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى

مقدمه، تصحیح و تحقیق: محسن کدیور

کتاب الکترونیکی

ویرایش اول: مرداد ۱۳۹۵

تعداد صفحات: ۱۵۷ صفحه

ناشر: وبسایت رسمی محسن کدیور



<http://kadiyar.com/>
kadiyar.mohsen59@gmail.com

کتاب در یک نگاه

رساله انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی در زمره چهار نقد اصلی جمهوری اسلامی از بدو تاسیس تا کنون، و از حیثی مهمترین آنهاست. با بازگشت پیروزمندانه آقای خمینی از تبعید پانزده ساله جریان سیاسی علمای تهران به صحنه رقابت دو رویکرد تبدیل شد. اول رویکرد اصلاح تدریجی که قانون اساسی مشروطه منهای سلطنت را در شرائط انتقالی میثاق ملی می دانست و در سنت پیامبر و سیره امیرالمؤمنین رحمت و مدارا و حقوق انسانی را برجسته می یافت. دوم رویکرد انقلابی که به زیر و رو کردن تمام نظام سابق، اجرای شریعت ولو با اِعمال زور و خشونت، و ولایت فقیه باور داشت، تعجیل در تصویب قانون اساسی جدید را سرلوحه برنامه خود قرار داد. جمهوری اسلامی محصول رویکرد دوم است. شاخص ترین مجتهد قائل به رویکرد نخست آقا سید ابوالفضل بود. این رساله نقد رویکرد دوم توسط رویکرد نخست است.

این رساله تحلیلی ترین، مستندترین و مستدل ترین متنی است که از منظر دینی در نقد جمهوری اسلامی - آن چنان که هست - و سیاست های کلان آقای خمینی

منتشر شده است. رساله مجتهد زنجانی نقد مشروعیت جمهوری اسلامی از منظر شرعی و استیضاح بنیانگذار آن است. به نظر وی اسلام شیعی نه تنها این روش زمامداری و کشورداری را بر نمی تابد، بلکه جمهوری اسلامی در تقابل و تعارض مسلم با محکومات قرآن، سنت معتبر رسول الله (ص)، سیره امیرالمومنین و دیگر ائمه (ع)، و موازین فقهی و مبانی شرعی است.

رساله مجتهد زنجانی نقد ماضی و وقایع اتفاقی یک سال و نه ماه نخست زمامداری آقای خمینی نیست، نقد خصلتهای ذاتی نظام جمهوری اسلامی است. نقد حال و احتمالا نقد آینده نزدیک ما هم هست. هرچه زمان بیشتر می گذرد تیزبینی، آینده نگری و ژرف اندیشی سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی که انحراف انقلاب و نظام برخاسته از آن را به سرعت و قبل از همه درک کرده و عمیقاً اعلام خطر کرده بود بیشتر آشکار می شود.

متن مصحح و سانسور نشده این رساله برای نخستین بار با تعلیقات تفصیلی و مقدمه تحلیلی به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد درگذشت مجتهد زنجانی منتشر می شود.



سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى (۱۲۷۹-۱۳۷۱)

فهرست

مقدمه	۹
آشنایی با نویسنده	۹
اهمیت رساله انحراف انقلاب	۲۲
رساله انحراف انقلاب در یک نگاه	۲۸
نکاتی درباره تصحیح و تحقیق رساله	۳۶
یادداشت‌ها	۴۳
رساله انحراف انقلاب	۵۳
۱. ریشه یابی انحراف انقلاب	۵۵
۲. رحمت نبوی	۶۲
۳. عدل علوی	۶۷
۴. تخلفات شرعی	۷۵
۵. تخلفات اجتماعی	۸۳
۶. تخلفات اقتصادی	۸۹
۷. تخلفات سیاسی	۹۴
یادداشت‌ها	۹۹
پیوست	۱۲۵
یادداشت‌ها	۱۳۴
گزیده اسناد	۱۴۱
آلبوم عکس	۱۴۵
به همین قلم	۱۵۳

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

این مقدمه شامل چهار مطلب است: آشنایی با نویسنده، اهمیت رساله، رساله در یک نگاه و مقدمه تصحیح و تحقیق.

آشنایی با نویسنده

سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى متولد ۱۲۷۹ در زنجان و متوفى ۴ مرداد ۱۳۷۱ در تهران مدفون در بهشت سکینه کرج یکی از علمای متنفذ زنجان و تهران و از منتقدان سرشناس رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی بوده است. از شاگردان مبرز

میرزا محمد حسین نائینی، شیخ محمد حسین غروی اصفهانی و سید ابوالحسن اصفهانی و دارای اجازه اجتهاد از ایشان است. شیخ عبدالکریم حائری یزدی موسس حوزه علمیه قم نیز در ذیل اجازه نائینی آن را تایید کرده است. (۱) پدرش سید محمد موسوی زنجانی مجتهد سرشناس مشروطه خواه در زنجان از شاگردان آخوند خراسانی بود. سید ابوالفضل در اواخر عصر رضاخانی از نجف به زنجان بازگشت، در مبارزه علیه غائله فرقه دموکرات فعال بود. از حوالی سال ۱۳۲۷ تا آخر عمر ساکن تهران بود. برادر کوچکترش سید رضا موسوی مجتهد زنجانی محور نهضت مقاومت ملی بود. فعالیتهای این دو برادر در عین اشتراک تفاوتی دارد. سید رضا سیاسی تر بود. امرار معاش هردو از املاک موروثی بود و هرگز از وجوهات شرعیه در زندگی شخصی استفاده نکردند.

اشتغال اصلی سید ابوالفضل مباحثات فقهی، اصولی و تفسیری بود. آقای سید موسی شبیری زنجانی نخستین شاگرد بحث تفسیری ایشان بوده که در عین حال بحث فقهی وی را نیز قوی یافته است. (۲) روش او تفسیر قرآن به قرآن بوده است. از مرتضی مطهری نقل شده است که مقام مجتهد زنجانی را در تفسیر نه تنها از علامه طباطبایی پایین تر نمی دانسته بلکه در برخی جهات، بالاتر می دانسته است. (۳) آقای سید عبدالکریم موسوی اردبیلی وی را «فردی وارسته و خداترس» معرفی کرده با این مشخصات «آقای طالقانی خیلی از ایشان حرف شنوی داشت. آقای مطهری هم

همینطور بود، و می‌گفت من آخوند خداترس مثل آقا سید ابوالفضل کم دیده‌ام یا ندیده‌ام.» (۴)

وی مجتهدی بصیر بود، به عنوان نمونه: « حاج میرزا ابوالفضل در تهران ابتدا در مسجد مظهری در خیابان قزوین نماز می‌خواند. این مسجد که در چهارراه مظهری بود به وسیله حاج میرزا ابوالفضل افتتاح شد. ایشان سلیقه‌های خاصی هم داشت و البته درست هم بود. وقتی از مسجد بازدید کرده بود، با عَلم و کُتل‌های کذایی با عکس شیر و ببر مواجه شده و گفته بود اینجا در اینجا خلاف شرع است و تا وقتی این چیزها در اینجا هست من در اینجا امام جماعت نمی‌شوم. آنها هم قبول می‌کنند و ایشان اولین امام جماعت این مسجد می‌شود. منتهی بعدها جریانی پیش آمد که ایشان نتوانست به فعالیت در آن مسجد ادامه دهد. ایشان قائل بود که شهادت به ولایت امیرالمؤمنین (ع) چون جزء اذان نیست، نباید گفته شود. به مؤذن گفته بود که نباید این شهادت را به اذان اضافه کنی. اهالی مسجد اعتراض کرده بودند و ایشان دیگر نتوانست در آنجا نماز بخواند. متأسفانه مردم در این گونه موارد، حق را قبول نمی‌کنند.» (۵)

جلسه تفسیر او چند دهه محفل دانشگاهیان و دانشجویان متدین بود. با اینکه ده سال از مرحوم طالقانی بزرگتر بود به سفارش وی پذیرفت زمانی که طالقانی در بند است، چراغ مسجد هدایت را با جماعت و تفسیر خود روشن نگاه دارد. بعد از مدتی

از ایشان دعوت شد که در مسجد الجواد میدان هفت تیر نماز بخواند. بعد از بنای حسینیه ارشاد هم ایشان اولین امام جماعت مسجد حسینیه ارشاد شد. خوش بیان و خوش قلم بود.

اکبر هاشمی رفسنجانی به خاطر می آورد که در زمان انتشار مجله مکتب تشیع که در رقابت با مکتب اسلام آقای شریعتمداری تاسیس شده بود، آقای خمینی «در مقام مشورت، چند نفر را در تهران معرفی کرد که مقاله از آن‌ها بگیریم، یکی از آن‌ها هم آقا سید ابوالفضل موسوی زنجانی بود. اتفاقاً او هم خوب می‌نوشت ما هم از ایشان استفاده می‌کردیم.» (۶)

از وی پنج مقاله بین سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در مکتب تشیع منتشر شده است: بحث اقتصادی: بلای ربا، حریت در نظر اسلام، اسلام و نظام بردگی، منع تعدد زوجات یا جنگ با طبیعت، و نظام اجتماعی اسلام. در سال ۱۳۴۱ مقاله «شرائط و وظایف مرجع» را در کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت با ویراستاری مرتضی مطهری نوشت. در سال ۱۳۴۷ باز به دعوت مطهری مقاله «گوشه ای از اخلاق محمد (ص)» را در مجموعه محمد خاتم پیامبران از سلسله انتشارات حسینیه ارشاد منتشر کرد. از او دو مقاله دیگر نیز منتشر شده است: موعود جهانی، و رابطه توحید با وجدان. دهمین مقاله او تقریظ عالمانه اش بر کتاب شهید جاوید نعمت الله صالحی نجف آبادی است. (۷)

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت از یاوران کاشانی و مصدق بود. در سالهای خفقان بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کنار برادرش آقا سید رضا چراغ مبارزه را در نهضت مقاومت ملی روشن نگاه داشت. هر چند علیرغم ارادت به زنده یاد مصدق هرگز عضو جبهه ملی نبود. (۸) همچنانکه علیرغم ارادت وافر بنیانگذاران نهضت آزادی ایران به ایشان، عضو نهضت آزادی هم نبود. در سال ۱۳۴۸ به اتفاق آقایان سیدمحمد حسین طباطبائی (صاحب المیزان)، مرتضی مطهری و سیدمحمد طالقانی بسیج مردمی برای کمک به مردم فلسطین برای مبارزه با اسرائیل به راه انداخت.

در سال ۱۳۵۶ تنها عضو مجتهد «کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر» بود که به ریاست مهدی بازرگان و همکاری یدالله سجایی تشکیل شد و مبارزه در چارچوب قانون اساسی با استبداد شاهنشاهی برنامه عملی آن بود. در اسفند ۱۳۵۶ نخستین مقاله حقوق بشری‌اش با عنوان «حقوق بشر در قرآن و سنت» را منتشر کرد. ویرایش دوم این مقاله با عنوان «آزادی و حقوق بشر» محصول تفکرات وی در اسفند ۱۳۶۳ است. (۹)

نماز تاریخی عید فطر سال ۱۳۵۶ تهران در تپه‌های قیطریه به امامت آقا سید ابوالفضل اقامه شد. او مجتهد ارشد ضداستبداد در پایتخت بود و همه انقلابیون پیش کسوتی او را قبول داشتند. همچنین در تابستان ۱۳۵۷ در گفتگویی با روزنامه کیهان،

مجالس دوره پهلوی را غیرقانونی، انتصابی و فاقد مشروعیت اعلام کرده و خواهان تشکیل احزاب واقعی و برگزاری انتخابات آزاد شد.

صبح ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ مرتضی مطهری و سید محمد بهشتی آقا سید ابوالفضل را برای استقبال از آقای خمینی به فرودگاه مهرآباد می برند، در حالی که زیر بغل ایشان را گرفته بودند. ایشان کهنسالترین روحانی حاضر در فرودگاه بود. اما درخواست کرد او را برگردانند و به خانه برگشت. (۱۰)

آقای خمینی به آقای موسوی اردبیلی در پاریس گفته است که آقایان سید ابوالفضل موسوی زنجان و سید محمود طالقانی را به شورای انقلاب دعوت کنند. (۱۱) آقای اردبیلی حوالی آذر ۱۳۵۷ در پاریس بوده است. چهار ماه بعد یعنی اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸ مرتضی مطهری دعوت نامه عضویت در شورای انقلاب را بدستش می دهد. وی به مطهری پیغام می دهد: «این کارها برای من مفسده دارد و نمی پذیرم.» (۱۲) وی نگرانی هایی نسبت به برخی زمامداران جمهوری اسلامی داشت و نسبت به آنها بی اعتماد بود. (۱۳) در هر صورت سید ابوالفضل در نیمه اول اسفند ۱۳۵۷ به دیدار آقای خمینی می رود. (۱۴)

در اوایل سال ۱۳۵۸ برادران زنجان و چند نفر دیگر از علما تصمیم می گیرند از پذیرش مناصب اجرایی پرهیز کرده به نظارت اکتفا کنند. (۱۵) به وصیت مرحوم طالقانی آقا سید ابوالفضل در شهریور ۱۳۵۸ بر جنازه او نماز می خواند. طالقانی

دوست داشت بعد از وفاتش ایشان امام جمعه تهران شود، ولی حاج سید ابوالفضل قبول نکرد. (۱۶)

نظر وی در آبان ۱۳۵۸ درباره انقلاب و نظام چنین بوده است:

«در هر نهضت انقلابی برای در هم کوبیدن رژیم کهن می توان از هرگونه عوامل تخریب، حتی از آنان که عقیده و حسن نیت نداشته باشند کمک گرفت؛ چه مقصود در هم ریختن دیوار پوسیده است و هر کلنگ به دستی در تسریع آن مفید فایده خواهد بود ولی در دوران سازندگی باید دقت نموده و به سراغ افراد کاردان و با حسن نیت و صمیمی رفت و به فرصت طلبان که آفت هر نهضت اصلاحی هستند، امکان نداد که خودشان را جزء عوامل بازسازی جا بزنند و مسیر نهضت را منحرف سازند. متأسفانه در همان اوایل امر ملاحظه شد که در این مورد دقت لازم و کافی به عمل نیامده است، از سویی عناصر ماجراجویی وارد معرکه شدند که عمداً یا سهواً کاری جز تخریب از آنان ساخته نبود و از سویی دیگر افراد غیروارد و فرصت طلبان بی تعهد با تندرویهای بی رویه شان نهضت را لکه دار کرده و اتحاد و همبستگی انقلابی را به هم می زنند و برای خودشان به واسطه تحمل چند روز زندان و یا تبعید، حق آب و گل و امتیازات قائل بوده و چون از دیدگاه عوام الناس حسن شهرت داشتند طبعاً نمی شد با آنان همکاری نموده و یا به مخالفت برخاست. چنانچه اینجانب در گذشته‌ها مبارزات سیاسی داشته ام، دلیل آن نمی شود که در

چنین فتنه و اوضاع آشفته که آن طرفش ناپیداست، شرکت بنمایم، و قبول مسئولیت بکنم و ناچار می بایست به دستور حضرت رسول اکرم (ص) «قِفْ عِنْدَ الشَّبْهَةِ» (۱۷)، «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ» (۱۸) خود را به کنار بکشم.» (۱۹)

از مجموعه مدارک موجود بدست می آید که در بین مجتهدان مبارز سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى بیش از همه نسبت به مقامات بعد از انقلاب و سیاستهای آنان بدبین بوده است، هرچند ترجیح داده در این زمینه بیش از آنچه گذشت توضیح ندهد.

در نهایت وی در تاریخ ۱۲ شهریور ۱۳۵۸ در زنجان اعلامیه‌ای مفصلی در انتقاد از انحراف انقلاب صادر می کند. این اعلامیه در اواخر تابستان ۱۳۵۸ در تهران و زنجان و سپس در دیگر شهرها در سطح وسیعی توزیع می شود. هرچند در هیچ نشریه ای امکان انتشار پیدا نمی کند. نسخه‌ای از این اعلامیه انتقادی در تهران بدست احمد خمینی می رسد. وی پدرش را از آن مطلع می کند. نسخه ای از آن را نیز برای آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور می فرستد.

به نظر اردبیلی نامه خیلی تند بود و بوی تکفیر آقای خمینی از آن می آمد. انتظار احمد برخورد با نویسنده نامه بود. اردبیلی از آقای خمینی برای برخورد با سید ابوالفضل استمراج می کند، پاسخ آقای خمینی منفی است: با سید ابوالفضل کاری نداشته باشید. دادستان کل جویا می شود حتی تذکر زبانی هم داده نشود؟ و آقای

خمینی پاسخ می دهد: مگر شما چیزی می دانید که او نداند؟! اصل گزارش موسوی اردبیلی از این نامه به قرار زیر است: (۲۰)

«س: جریان آن نامه ای که آقا سید ابوالفضل زنجانی نوشته بود را هم بفرمایید.

ج: آقا سید ابوالفضل زنجانی که فردی وارسته و خداترس بود، عضو جبهه ملی بود. (۲۱) او نامه ای علیه امام نوشت و منتشر کرد، یا دوستانش منتشر کردند، که خیلی تند بود و بوی تکفیر امام از آن می آمد. (۲۲) البته او در اوایل خوش بین بود اما بعداً به امام و همه چیز بدبین شده بود. (۲۳)

ایشان در محله ما بود و با من نماز می خواند. وقتی که در پاریس بودیم امام به من فرمودند ایشان و آقای طالقانی را برای شورای انقلاب دعوت کنم. (۲۴) آقای طالقانی خیلی از ایشان حرف شنوی داشت. آقای مطهری هم همینطور بود، و می گفت من آخوند خداترس مثل آقا سید ابوالفضل کم دیده ام یا ندیده ام.

خلاصه آن نامه تند ایشان را حاج احمد آقا به من داد و خیال می کرد که ما هر کاری که بتوانیم می کنیم، ولی من نظرم این بود که قضیه را با خود امام در میان بگذارم. یک روز خدمتشان رسیدم و گفتم نامه آقا سید ابوالفضل را دیده اید؟ گفتند بله، احمد آورده، خوانده ام. پرسیدم حالا نظرتان چیست؟ فرمودند هیچ چیز. گفتم یعنی تذکر زبانی هم به ایشان داده نشود؟ گفتند چه تذکری، مگر شما چیزی می دانید که او نداند؟

امام فکر می کردند ممکن است من قضیه را در جلسه سران سه قوه مطرح کنم و با او برخورد کنیم. (۲۵) با آنکه خداحافظی کرده بودم، صدایم زدند و فرمودند با آقا سید ابوالفضل کاری نداشته باشید. هرچند با توجه به این که امام موافق برخورد با ایشان نبودند، من قصد نداشتم برخوردی با آن نامه بکنم، ولی امام خیلی مراقب این امور بودند.» (۲۶)

در مقابل در پرسش مشابهی هاشمی رفسنجانی می گوید: «من اصلاً از این نامه چیزی فعلاً یادم نیست.» (۲۷) او در خاطرات سال ۱۳۵۹ خود نیز هیچ اشاره ای به این نامه نکرده است.

اینکه آقای خمینی به زیردستانش اجازه نمی دهد با آقا سید ابوالفضل برخورد کنند، نکته مثبتی است. مجتهد زنجانى دو سال از آقای بزرگتر بود، در درس آقا شیخ عبدالکریم بعد از بازگشت از نجف یک سال همدرس او بود، و معلوم نیست فضل فقهیش کمتر از وی و دیگر مراجع قم بوده باشد. به علاوه احدی در تقوی، شفت و نزاهت سید ابوالفضل از جمله خود آقای خمینی تردید نداشته است. آقای خمینی تصمیم گرفت قضیه را مسکوت بگذارد. البته وی شرعاً و قانوناً مجاز به کمترین برخوردی با منتقد سرشناس خود نبود. مجازات نکردن مجتهد زنجانى متی بر سر او نیست تا روزنامه جمهوری اسلامی یا پایگاه جماران به خاطر آن در سعه صدر آقای خمینی داد سخن بدهند. تحمل منتقد وظیفه اخلاقی، شرعی و قانونی آقای خمینی

بوده است. از ایشان باید پرسید چرا رویه مشابهی درقبال منتقدینی همانند آقایان سیدحسن طباطبائی قمی، سیدکاظم شریعتمداری، احمد مفتی زاده، احمد آذری قمی (در مهر ۱۳۶۳)، و حسینعلی منتظری (بعد از ۱۳۶۴) پیش نگرفت.

از آن مهمتر استدلالهای سید ابوالفضل جواب می طلبید. اکثر اشکالات وی عین واقعیت است. در حقیقت آقای خمینی جوابی نداشت که بدهد. مسکوت گذاشتن از سر ضعف بود نه قوت. البته اگر برخوردی مشابه با آنچه با قمی و شریعتمداری کرده بود، می کرد به مراتب بدتر بود. آقای خمینی طریق میانه را در پیش گرفت، نه بهترین و نه بدترین راه را. به این مهم بازخواهم گشت.

سید ابوالفضل دقیقا در هشتاد سالگی اعلامیه ای که مهمترین حاصل عمرش بود صادر کرد. و بعد از آن به مدت ۱۲ سال تا آخر عمر گوشه عزلت گرفت. از این مقطع مهم هیچ خبری ندارم، جز اینکه «در اواخر عمرش در محدودیت شبه حصر بود، هرچند بازداشت نشد». (۲۸) البته تزییقات فراوانی متوجه سید رضا برادرش شد که در دی ۱۳۶۲ از دنیا رفت. (۲۹) در مرداد ۱۳۶۰ از برگزاری مراسم ختمی که برادران موسوی مجتهد زنجان و مهدی حائری یزدی برای آقا شیخ بهاء الدین محلاتی در مسجد ارک تهران اعلام کرده بودند ممانعت به عمل آمد. (۳۰) آقای محلاتی هم قبل از وفاتش در بهمن ۱۳۵۹ بیانیه اعتراضی مشابهی منتشر کرده بود که

به مذاق نظام خوش نیامده بود. (۳۱) از این رو آقای خمینی برای هم‌رزمش در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مجلس ختم نگرفت! (۳۲)

چه بسا لغو مجلس ختم مرحوم محلاتی و از آن مهم‌تر بی‌احترامی و اهانت‌های ناجوانمردانه «چاقوکش‌های به اصطلاح حزب الله» در مراسم تشییع برادر مجتهدش آقا سید رضا که امین مؤسس حوزه علمیه قم بود و بارها برای دفاع از استقلال ایران طعم زندان کشیده بود باعث شد که اینگونه به حسین شاه حسینی وصیت کند: «گفتند در هر نقطه‌ای که از دنیا رفتند، بدون هیچ تشریفات خاصی دفن شوند و هیچ عنوان و لقبی روی سنگ قبر ایشان نوشته نشود... وصیت کرده بودند که در منزل‌شان سه روز باشد تا هر کسی که خواست، برای عرض تسلیت و فاتحه بیاید، اما گفته بودند هیچ مراسمی برگزار نشود.» (۳۳)

«ایشان وصیت کرده بود موقع تشییع جنازه و دفن و ختم ایشان برای کسی مزاحمت ایجاد نشود، عمامه رو تابوت نگذارند، گوسفند نکشند، همه چیز بی‌سر و صدا برگزار شود. من که به بهشت زهرا رفتم، آقای [سید موسی] شبیری [زنجانی] و مرحوم آقا [سید] رضا صدر هم آمده بودند. توقع می‌رفت که نماز را آقای صدر بخواند، ولی اعلام شد که حاج میرزا ابوالفضل وصیت کرده که حاج میرزا احمد رشوندی زنجانی بر جنازه ایشان نماز بخواند. مرحوم حاج میرزا احمد [هم] وصیت کرد من بر جنازه ایشان نماز بخوانم. ایشان از علمای فاضل و نجف‌دیده مقیم تهران

بود و در مهدیه تهران نماز می‌خواند که بعد از انقلاب، ایشان را به بهانه ضدانقلاب بودن از مسجد بیرون کردند. البته حاج میرزا احمد [رشوندی زنجانی] مخالف انقلاب نبود، ولی برای انقلاب سینه نمی‌زد و اقدامی نمی‌کرد. اما بالاخره توقع داشتند که ایشان فعالیت انقلابی هم داشته باشد.» (۳۴)

وصیت مجتهد زنجانی معنی دار است، هم در عدم برگزاری هرگونه مراسم ختم، هم تعیین کسی که بر وی نماز بخواند، هم در عدم ذکر هرگونه لقبی بر سنگ قبرش. وصیت سید ابوالفضل آکنده از اعتراض است. در مرگ او هیچیک از مقامات معظم و مصغر و مراجع و علما به بازماندگانش و بیت رفیع موسوی زنجانی تسلیت ندادند. او همچنانکه خود می‌خواست با بیشترین فاصله از «انقلاب به اصطلاح اسلامی» دنیا را وداع گفت در حالی که قلبش مالا مال از عشق به خدا، رسول و اهل بیت بود. عاش سعیدا و مات سعیدا. و من مثل میلیونها هموطن دیگر شرمنده ام که در زمان حیات این رادمرد تیزبین قدر او را نشناختم و آنچه او در خشت خام دیده بود دیر دریافتم.

اهمیت رساله انحراف انقلاب

رساله انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی در زمره چهار نقد اصلی جمهوری اسلامی از بدو تاسیس تا کنون، (۳۵) و از حیثی مهمترین آنهاست. امتیازات این رساله از دو ناحیه است، یکی از ناحیه نویسنده و دیگری از ناحیه محتوا. اما از ناحیه نویسنده آقا سید ابوالفضل از هر حیث عالم موجهی بوده است: مرتبه علمی او از مراجع معاصرش یقیناً کمتر نبوده است، اگر بیشتر نبوده باشد. اجازه‌های اجتهاد او را هیچکدام از مراجع معاصرش نداشته اند. تعبیری که نائینی و کمپانی و سید ابوالحسن در حق او بکار برده اند تعارف نیست! (۳۶) قوت علمیش در همین اعلامیه اظهر من الشمس است. مهمترین رجال انقلاب به تقوی و نزاهت و خداترسیش شهادت داده اند. مطهری از کمتر کسی مثل او تعریف کرده است. علاوه بر این وی از موقعیت منحصر بفردی در میان چهار طبقه برخوردار بود: فقها، دانشگاهیان، ملیون و بازاریان.

از زاویه دیگر در آن زمان دو جریان در میان فقهای تهران به چشم می خورد. جریان غیر سیاسی که اعلم ایشان آقا سید احمد موسوی خوانساری بود. جریان سیاسی که اهل مبارزه با استبداد و استعمار و دفاع از آزادی بود، و اعلم آنها آقا سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی بود. حتی پیروان آقای خمینی در تهران هم به پیش کسوتی آقا سید ابوالفضل اذعان داشتند. با بازگشت پیروزمندانه آقای خمینی از تبعید

پانزده ساله جریان سیاسی به صحنه رقابت دو رویکرد تبدیل شد. رویکرد اصلاح تدریجی که قانون اساسی مشروطه منهای سلطنت را در شرائط انتقالی میثاق ملی می دانست و در سنت پیامبر و سیره امیرالمؤمنین رحمت و مدارا و حقوق انسانی را برجسته می یافت. رویکرد انقلابی که به زیر و رو کردن تمام نظام سابق، اجرای شریعت ولو با اعمال زور و خشونت، و ولایت فقیه باور داشت، تعجیل در تصویب قانون اساسی جدید را سرلوحه برنامه خود قرار داد.

اکثر قریب به اتفاق مراجع تقلید غیرساکت از رویکرد نخست حمایت می کردند. اما آقای خمینی یک تنه به رویکرد دوم قائل بود و با استفاده از شور و حال آن ایام آن را بر کرسی نشاند. جمهوری اسلامی محصول رویکرد دوم است. شاخص ترین مجتهد قائل به رویکرد نخست آقا سید ابوالفضل بود. این رساله نقد رویکرد دوم توسط رویکرد نخست است. این نقد ساختاری است و چکیده آن خلاف شرع بودن رویکرد دوم و تعارض آن با کتاب و سنت است. در واقع نظریه مجتهد زنجانی نظریه بدیل انقلاب به روایت آقای خمینی و جمهوری اسلامی دست پخت وی است.

اما از ناحیه محتوا این رساله تحلیلی ترین، مستندترین و مستدل ترین متنی است که از منظر دینی در نقد جمهوری اسلامی - آن چنان که هست - و سیاست های کلان آقای خمینی منتشر شده است. رساله از شش زاویه حائز اهمیت است: اول فقه

جعفری و مبانی شرعی، دوم تاریخ صدر اسلام بویژه زمان پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع)، سوم روش تفسیر قرآن و تدبر در آن، چهارم استناد به احادیث متفاوتی از پیامبر (ص) و ائمه (ع)، پنجم فلسفه سیاسی اسلام، ششم مستند بودن انتقادات نویسنده به شواهدی از اظهارات و اعمال مسئولان عالی جمهوری اسلامی. آقا سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی شناخت عمیق و تیزبینانه‌ای نسبت به منش و روش شخص آقای خمینی و اطرافیان وی داشت، و این بر اعتبار رساله می‌افزاید. رساله مجتهد زنجان‌ی نقد مشروعیت جمهوری اسلامی از منظر شرعی و استیضاح بنیانگذار آن است. او از عنوان جمهوری اسلامی در اعلامیه اش برای رژیم بعد از انقلاب استفاده نکرده، جز یک بار آن هم با علامت تعجب، و از انقلاب نیز با عنوان معنی دار «انقلاب به اصطلاح اسلامی» یاد کرده است. به نظر وی اسلام شیعی نه تنها این روش زمامداری و کشورداری را بر نمی‌تابد، بلکه جمهوری اسلامی در تقابل و تعارض مسلم با محکومات قرآن، سنت معتبر رسول الله (ص)، سیره امیرالمؤمنین و دیگر ائمه (ع)، و موازین فقهی و مبانی شرعی است.

او در رساله به اسم هیچیک از معاصرین تصریح نکرده، اما اظهر من الشمس است که مجتهد زنجان‌ی با کنایه ابلغ از تصریح سیاست‌های کلان آقای خمینی اعم از نظریه ولایت فقیه، روش قضائی و شیوه مدیریت ایشان را مؤدبانه و با رعایت موازین اخلاقی و علمی نقد ساختاری کرده است. یکی از دوستان متدین موثق برایم

(به شرط عدم ذکر نامش) نقل کرد که «آقا سید ابوالفضل با پدرم رفیق بود. تابستان سال ۱۳۵۸ در تجریش به خانه ما تشریف آورده بودند. از ایشان در باره ولایت فقیه پرسیدم. گفت: این ولایت فقیه تز لنین ها و استالین های عمامه دار است!» (۳۷) این خبر واحد با محتوای رساله محفوف به قرائن قطعیه است. او روش جمهوری اسلامی را به شیوه لنین و استالین شبه می داند تا به روش محمد (ص) و علی (ع)؛ و چهار بار روشهای بکار رفته در جمهوری اسلامی را به مارکسیسم لنینیسم نسبت داده است. علاوه بر آقای خمینی - باز بی آن که اسم ببرد - او پیروان شاخص آقای خمینی از قبیل آقایان منتظری، (۳۸) مشکینی، بهشتی، قدوسی، و خلخالی را نیز نواخته است.

رساله مجتهد زنجانی نقد ماضی و وقایع اتفاقی یک سال و نه ماه نخست زمامداری آقای خمینی نیست، نقد خصلتهای ذاتی نظام جمهوری اسلامی است. نقد حال و احتمالاً نقد آینده نزدیک ما هم هست. خواننده در مطالعه رساله احساس نمی کند که در حصار سالهای ۵۸ و ۵۹ محصور شده است، بلکه درمی یابد آقا سید ابوالفضل با قوت و درایت به خال زده است و اُس و اُساس مشکلات و مصائب بعد از انقلاب را نشانه رفته است. بر پیروان صادق آقای خمینی و جانشین ایشان مطالعه دقیق این رساله که نقد مشفقانه «عصر طلایی امام راحل عظیم الشان» و ملاکا نقد سیاستهای کلان «جانشین برحق ایشان» است فرض می باشد. رساله انتقادی

مجتهد زنجانی سندی موثق برای کلیه علاقه مندان تحقیق در پیشینه جمهوری اسلامی است.

اگر کسی هنوز دم از «خط امام» یا «خط امام و رهبری» می زند و از جمهوری اسلامی که شاکله آن معماری این دو نفر و پیروانشان است دفاع می کند و اشکالات متعدد ذاتی را عَرَضی می پندارد، موظف است به استدلالهای متین و محکم این رساله پاسخ دهد. این رساله بعد از سی و شش سال به علت تایید اکثر قریب به اتفاق نکاتش با واقعیات روزمره جمهوری اسلامی متین تر و مستحکم تر از سابق همچنان سند انحراف مسلم انقلاب ۵۷ از نخستین روزهای پیروزی آن است. به بیان دیگر هرچه زمان بیشتر می گذرد تیزبینی، آینده نگری و ژرف اندیشی سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی که انحراف انقلاب و نظام برخاسته از آن را به سرعت و قبل از همه درک کرده و عمیقاً اعلام خطر کرده بود بیشتر آشکار می شود. فرضیه این رساله «انحراف انقلاب در روش و جهت» است. روش و جهتی در تعارض ۱۸۰ درجه ای با روش قضاوت و مدیریت رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) و موازین مسلم قرآن و شرع.

این رساله مایه تنبه مراجع تقلید و فقهای حوزه های علمیه، علمای بلاد، اساتید حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد، معارف اسلامی و بطور کلی علوم انسانی دانشگاهها، حقوق دانان، جامعه شناسان، اقتصاددانان و در نهایت همه شخصیتهایی که از وضع

اسف بار کشورشان ناراضی هستند می باشد. به جای انتقادهای زیرلحافی و اعتراض‌های شدید یواشکی و غر زدن در محافل خصوصی و سکوت پیشه کردن و مماشات در فضای عمومی قلم بردارند و هر یک در حوزه تخصصی خود آن کنند که سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی کرد. اگر هم همت انتشارش را در زمان حیاتشان ندارند، که مبادا درس و منبر و محراب و کرسی و مقام و معاششان دچار صدمه ولو جزئی شود، حداقل بگذارند بعد از مرگشان منتشر شود. در غیر این صورت سزاوار همین جهالت و سوء تدبیر نهادینه حاکم بر کشور هستند، و حق اعتراض هم ندارند. چرا که هرگز از سرمایه علم و تخصص و وجاهت اجتماعی و دینی خود برای نقد کژی‌ها و کاستی‌ها استفاده نکردند.

رساله انحراف انقلاب در یک نگاه

رساله انحراف انقلاب شامل هفت بخش است. چکیده هر بخش طی دو سه پاراگراف از عبارات کلیدی رساله را در این قسمت مرور می کنیم.

بخش اول با عنوان ریشه یابی انحراف انقلاب شامل دو نکته است. چکیده نکته نخست: «هدف اساسی انقلاب آن بوده که حکومت ملی جایگزین حکومت فردی گردد، و با اجرای آیین مقدس و عدالت گستر اسلام که جز شکلی بی محتوا از آن به جا نمانده بود، حقوق از دست رفته باز پس گرفته شود، و اوضاع آشفته سامان یابد، و همگان از ثمرات انقلاب بهره مند گردند. پیش از انقلاب، و هم پس از سقوط رژیم گذشته، با تأکید و تکرار، به مردم نوید داده می شد که در تعیین سرنوشت خودشان شرکت خواهند داشت، و با پیاده کردن اسلام صدر اوّل و به کار بستن عدل علوی مدینه فاضله تحقق یافته، و همه آمال ملی جامه عمل خواهد پوشید.»

فشرده نکته دوم: «در مذهب شیعه تشخیص مرجع تقلید، حق و وظیفه خود مردم است، هر کس را که به علم و تقوا و فضائل اخلاقی شناختند، به سراغش بروند و به فتوایش عمل کنند و نباید دیگران در این امر که مربوط به ایمان و اعتقاد قلبی مردم است، مداخله نموده و به مرجع تراشی پرداخته و بخشنامه صادر کنند، و در وسایل ارتباط جمعی تبلیغات مداوم به راه اندازند! بسا هست این همه اصرار و تکرار، به قانون عکس العمل، حسن ظن مردم را در باره شخص مورد نظر، اگر چه

فی الواقع "عالیقدر" هم بوده باشد، به سوء ظنّ مبدّل سازد، دیگر نه او بتواند نقش پاپ اعظم! را ایفا کند و نه شورای نگهبان نقش کاردینالها را.

بخش دوم رحمت نبوی: «در انقلاب به اصطلاح اسلامی می باید از انقلاب های صدر اوّل سرمشق گرفته شود، نه از انقلاب اکبر!» در این بخش او به شکل مستند سه مورد از موازین و قواعد سنت معتبر نبوی را در نحوه مواجهه با مخالفان و معاندان و خصوصا در زمان پیروزی و به قدرت رسیدن نقل می کند.

اول. پیامبر (ص) در زمان پیروزی و فتح مکه عفو عمومی صادر کرد و هر کس سلام بر زمین بگذارد را در امان دانست.

دوم. پیامبر (ص) بنی امیه رقیب اصلی بنی هاشم را که در دوران مکه دشمن اول اسلام بودند و در دوران مدینه از لشکرکشی و ستیزه جویی دست برنداشته بودند «نه تنها از حقوق بشری و از سهم بیت المال محرومشان نساخت ، بلکه عدّه ای از آنان را به کار و اداره امور بر گماشت.»

سوم. با اینکه پیامبر (ص) قدرت سرکوب منافقان را داشت، «با نهایت کرم و بزرگواری با آنان رفتار می نموده، و می فرمود: به من دستور داده نشده، آنچه را در دل مردم است، تفتیش کنم و باطن آنان را بشکافم.»

بخش سوم به عدل علوی اختصاص دارد. این بخش شامل سه قسمت است: یکی کلیاتی از زمامداری علوی، دیگری روش مواجهه امام با ناکثین و قاسطین و

مارقین، و سوم روش مواجهه با قاتل خود.

در قسمت اول: امام (ع) «همین که زمام خلافت را در دست گرفت، گذشته ها را پشت سر نهاده و به فراموشی سپرده، و از روز زمامداری خویش با مردم زمان حساب باز کرد. نه کسی را که با خلفاء در گذشته همکاری کرده و ثروت هایی اندوخته بودند، مورد مؤاخذه و مجازات قرار داد، و نه مالی از آنان مصادره کرد، به استثنای قطایع عثمان که در حکم اموال عمومی بود.»

در قسمت دوم: منشور حقوق بشردوستانه در جنگ جمل: "هیچ کس نباید فراریان را دنبال کند، یا اسیری را بکشد، و یا به زخم‌داری آسیب برساند، و یا به مال احدی دست اندازی کند، و یا زنان را آزرده سازد. تنها آنچه در میدان جنگ در سلاح و مهمات به جا مانده است، غنیمت حساب می شود."

و در قسمت سوم: «آری! عدل علوی اجازه نمی دهد برای مردم پرونده سازی شود و هر کس که با این ملجم تماس گرفته و با او آشنایی یا از وی پذیرایی نموده است، تحت تعقیب و مجازات قرار بگیرد.»

بخش چهارم تخلفات شرعی یعنی تطبیق موازین رحمت نبوی و قواعد عدالت علوی بر سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی است. وی در این بخش به تفصیل بیشتری بحث می کند. از جمله نکات ارزنده این بخش مستندات شرعی حق تجدید نظر قضائی، بی اعتباری اقرار در زندان تحت فشار و تهدید، عدم جواز حبس اطفال،

عدم وحدت رویه قضائی، نفی مجازات به مجرد کمترین شبهه، مردود بودن مجازاتهای دلبخواهی، معضل اعدامهای بی رویه، عدم طی مراحل لازم منجر به اعدام، و بالاخره بدعت مصادره کلیه اموال متهم و خویشاوندان نزدیک وی است. تنها به یک مورد اشاره می کنم:

«مکرراً در روزنامه ها خواندیم که چند نفر زن را به تهمت قیادت که در صورت ثبوت شرعی مجازاتش هفتاد و پنج ضربه تازیانه است، به جوخه اعدام سپردند. آقایان قضات! اگر در روز جزا در محکمه عدل الهی زنانی که بدین تهمت اعدام شدند، به دادخواهی برخاسته و بگویند: "خدایا! به فرض اینکه ما به جرم انتسابی مرتکب شده بودیم، به قانون اسلام مجازات ما را هفتاد و پنج ضربه معین کرده بودی، از این حکام و دادستانان پرس ما را به چه مجوزی اعدام کردند؟" چه جوابی خواهید داد؟ مسلماً هیچ! خون یکی از این زنان برای محکومیت همه شما از قاضی و دادستان و آنان که شما قاضیان جور را بر گرده مردم سوار کرده اند کافی است، و دامنگیر همه تان خواهد بود. بروید و در سوره مائده بخوانید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ.»

بخش پنجم به نقد بررسی بهانه‌های پاکسازی اختصاص دارد: «و اما تخلفات از نظر اجتماعی: آیا برکنار کردن دانشمندان و صاحب نظران و استادان و متخصصان علوم و کارمندان تجربه اندوخته که عده چشمگیری از آنان در مبارزه با رژیم سابق با

اعتصابات فراگیر سهم بسزایی داشتند، به عنوان پاکسازی و محروم نمودن آنان از حقوق اجتماعی به بهانه اینکه به قانون مصوب مجلس خبرگان رأی نداده، یا در ولایت فقیه تشکیک نموده، یا مکتبی و در خط امام نبوده، یا احتمالاً به فکر توطئه افتاده، آن هم با قطع حقوق و وسیله معاش که در مورد بیشتری از آنان به منزله سلب حق حیات از خود و خانواده هایشان است، با عدل علوی مطابقت دارد؟»

«قانون خبرگان از نظر تنظیم ناقص و متناقض است و به همین جهت گفته شد که باید متممی بر آن افزوده شود، و از نظر عمل آشکارا دچار تبعیض شده و هر جا به نفع دستگاه حاکم است، قابل اجرا و آنجا که مربوط به حقوق ملت است، سکوت نموده و زیر پا گذاشته می شود. سانسور و خفقان جای آزادی بیان به کار می رود، آزادی اجتماعات به وسیله چماقداران و چاقوکشان به اصطلاح حزب الله برچیده می شود. کتابخانه ها طعمه آتش می گردد، مصونیت و امنیت جان و مال افراد مورد تجاوز قرار می گیرد. آیا خود مجلسیان و دستگاه حاکم چه حرمتی برای آن باقی گذاشته اند تا رأی دهندگان مورد مؤاخذه و پیگرد قرار بگیرند؟!»

«و اما ولایت فقیه به معنی حکومت مطلقه و نامحدود ادعای بدون دلیل است، و آنچه از کتاب و سنت استفاده می شود تنها صلاحیت فتوا و قضاوت و ارشاد و تصدی امور حسبیّه است و این سِمَت اختصاص به فرد معین ندارد و هر فقیه واجد شرایط متصدی این وظیفه تواند بود. اکنون از نظر مماشات با مدعیان فرض می کنیم ولایت

فقیه آن اندازه از حقانیت برخوردار است که ولایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین (ع). آیا آن بزرگوار کسانی را که از بیعتش سرپیچی کردند، طرد نمودند؟ و یا از حقوقی که دیگران بهره مند می شدند، و از آن جمله سهم بیت المال، آنان را محروم کردند؟ البته نه. این شما و این تاریخ اسلام. چنان که دیدیم عدّه ای از آنان که از طرف خلفا شاغل مقامی بودند، همچنان ابقا شدند.»

«و اما مکتبی و پیرو خط امام بودن که امروز جزء امتیازات فرصت طلبان به شمار می رود مفهوم روشنی ندارد، و معلوم نیست چه صیغه ای است، اگر مقصود همان صراط مستقیم است که در قرآن آمده، یعنی راهی که خدا و رسول برای رسیدن انسان به سعادت دنیا و آخرت ترسیم نموده اند، این را نمی توان به نام شخص دیگری معرفی کرده و نام دیگری بر آن نهاد، و باید دید چند درصد پیروان و چه مسافتی از این صراط مستقیم را بدون انحراف پیموده اند! تا بر دیگران خرده بگیرند، پس این همه تخلفات که بر شمردیم چیست و از کیست؟ و اگر مقصود غیر از آن است، به چه دلیل می توان مردم را به معتقد شدن بدان مُلَزَم و مجبور نمود؟»

بخش ششم به خلاف شرع بودن مصوبات بعد از انقلاب در حوزه اقتصادی اختصاص دارد.

«افرادی از روحانیون و دیگران به نام متخصص اقتصاد اسلامی که معلوم نشد دوره تحصیل و تخصص را در کدام مکتب و دانشکده گذرانده اند، به طور خلق

السَّاعَه از در و دیوار انقلاب سر درآوردند. این آقایان که قوانین و مصوبات رژیم گذشته را ضدّ اسلام و طاغوتی می نامیدند، و تصویب کنندگان را مستحق هر نوع مجازات! همه آنها را از اصلاحات ارضی گرفته تا عوارض نوسازی و جرایم دیرکرد و مالیات های سنگین به جریان گذاشتند.»

«به هم ریختگی اوضاع اقتصادی، معلول ضدّیت با مطلق سرمایه داری است و دست اندرکاران به خود حق می دهند هر کسی را که دستش به جیبش می رود، با این برچسب محکوم و از ادامه کار ممنوع بنمایند. فرضاً اگر افرادی با کاردانی و کوشش و از راه های مشروع سرمایه اندوخته و مالیات های مقرر در اسلام را بپردازند و خدماتی در جهت تولیدات کشاورزی و صنعتی به نفع کشور انجام بدهند، ... چه مخالفتی با اسلام کرده اند؟ آقایان متصدیان امور کشوری! به هوش باشید که دارید ناآگاهانه راه را به نفوذ کمونیسم هموار می کنید.»

بخش هفتم تخلفات سیاسی است. «در زمینه سیاست خارجی نیز عجزولانه به فکر بازاریابی و صدور انقلاب افتادند و با شعارها و تبلیغات تحریک آمیز علیه زمامداران کشورهای مسلمان نشین نزدیک و دوردست آنان را به مخالفت برانگیختند و طبعاً آنان هم عکس العمل نشان داده و با تحریکات متقابل موجبات آشفتگی هر چه بیشتر اوضاع داخلی را فراهم ساختند، در صورتی که اگر قوانین عادلانه اسلام را مطابق الگو و روش مؤسّسین آن به اجراء گذاشته و نمایشی از عدالت اجتماعی و

مساوات و آزادی در معرض دید جامعه بشری قرار داده می شد، خود به خود مستضعفان ستمدیده ملل جهان از آن استقبال کرده و علیه مستکبران به پا برمی خاستند. ولی متأسفانه آنچه به مقام عمل در آمد و شمه ای از آن را باز گفتیم، غالباً در جهت مخالفت اسلام راستین و عدل علوی بود. چهره تابناک و درخشان اسلام آنچنان زشت و مهیب و هولناک جلوه داده شد که خودی و بیگانه از آن رمیده و فاصله گرفتند و کالای عرضه شده بی مشتری ماند و جز دشمن تراشی و انزوا چیز دیگر به بار نیاورد.»

عبارت پایانی رساله: « این است قسمتی از کارنامه فرصت طلبان و انحصارجویان در امور داخلی و خارجی کشور جمهوری اسلامی! ان شاءالله مردم ایران با مقایسه آنچه که در اسلام راستین و عدل علوی آمده است، با آنچه به نام اسلام جا زده اند، تفاوت عمیق میان آن دو را درک نموده و در تعهد و وفاداریشان به اسلام که دین حق و عدالت و رحمت است، پایدار خواهند ماند.»

نکاتی درباره تصحیح و تحقیق رساله

در اواخر تابستان ۱۳۵۹ اعلامیه‌ای با مشخصات زیر در سطح وسیعی در کشور توزیع شد: «اعلامیه حضرت آیت الله زنجانی» ۱۲ صفحه تایپی با این امضا: «سید ابوالفضل موسوی، زنجان، ۱۲ شهریور ۱۳۵۹» و این نشانی: «تکثیر از انجمن اسلامی بازار». از این نسخه با رمز «الف» یاد می‌کنم.

بیست و هفت سال بعد از توزیع اعلامیه و پانزده سال بعد از وفات نویسنده، اعلامیه در کتابی با مشخصات زیر منتشر شد: یادگاری ماندگار: شرح احوال و مجموعه آثار مرحوم آیت الله حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی (قدس سره)؛ به کوشش جعفر پژوم (سعیدی)؛ بازخوانی و ویرایش: محمدعلی کوشا؛ تهران، سایه با همکاری شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶؛ بخش یازدهم، از ص ۲۹۱ تا ۳۲۰: «اعلامیه ای در رابطه با حوادث بعد از انقلاب» (۲۵ صفحه نخست متن اعلامیه و ۵ صفحه آخر عکس دست خط برخی صفحات آن). از این نسخه با رمز «ب» یاد می‌کنم.

مصحح در پاورقی نخستین صفحه آن توضیح داده است: «اعلامیه ای است که مرحوم آیت الله زنجانی در ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ در رابطه با حوادث بعد از انقلاب صادر کرده اند که می‌توان آن را آسیب شناسی انقلاب نامید.» (۳۹) در پاورقی صفحه بعد ذیل این علامت [...] متذکر شده است: «مواردی که در طول این مقاله با

علامت [...] آمده، گویای حذف کلمات و یا جملات کوتاهی است که بنا به مصالحی اقدام به حذف آنها شده است. (مصحح)» (۴۰) در پیشگفتار نیز عذر خود را در میان نهاده است: «سهم اینجانب در کتاب حاضر گردآوری بوده و لذا در مقام گردآورنده کوشیده‌ام تا همه گفتارها و نوشتارهای آن فقیه فقید فراهم آید و چیزی از قلم نیفتد. بنابراین مسئولیت مطالب برعهده گردآورنده نیست. اگرچه به ناچار گاهی چند کلمه، یا عبارت حذف و به جای آن [...] گذاشته شده، آن هم در یک مقاله که به اقتضای زمان مربوط بوده و موضوعیت چندانی ندارد.» (۴۱)

به عبارت دیگر گردآورنده برای اینکه بتواند کتاب را داخل کشور منتشر کند، ناچار شده عباراتی از اعلامیه را حذف کند، اما امانتداری کرده موارد محذوف را با علامت [...] مشخص کرده است. از سه بابت باید بابت از گردآورنده و مصحح کتاب تشکر کرد، اول گردآوری آثار سید ابوالفضل موسوی زنجانی، دوم درج اعلامیه و از قلم نینداختن این اثر مهم، سوم امانت‌داری در تذکر موارد محذوف که برای انتشار مجموعه آثار به آن تن داده است. انتشار متن اعلامیه در داخل کشور ولو با تاخیر فراوان حتی با موارد محذوف کار بزرگی بوده است که باید به پژوهشگر به خاطر آن تبریک گفت و از وی صمیمانه تشکر کرد.

دو سال بعد از انتشار کتاب پژوهشگر، دور از وطن آن را خواندم، و کنجکاو شدم که متن کامل اعلامیه را پیدا کنم. کوشش گسترده برای دسترسی به دست نویس اعلامیه

تا کنون به جایی نرسیده است. همین پنج صفحه دست نویس در کتاب پژوم فاقد متن کامل صفحات اول و آخر است. آنچه به عنوان عکس صفحه اول درج شده مونتاژی از سطور ابتدایی صفحه اول و سطور پایانی صفحه آخر است! (۴۲)

چند سال بعد بحمدالله توفیق نصیب شد و نسخه رنگ و رو رفته اما «کاملی» از اعلامیه توزیع شده سال ۱۳۵۹ بدستم رسید. (۴۳) متن اعلامیه تایپ شد و مواضع محذوف در کتاب با این نسخه تکمیل شد. به مناسبت بیست و چهارمین سالگرد درگذشت مجتهد زنجانی به تصحیح و تحقیق آن پرداختم. حاصل این تصحیح و تحقیق به شرح زیر است:

اما تصحیح بر اساس دو نسخه صورت گرفته است: «الف» که همان اعلامیه توزیع شده در سال ۱۳۵۹ است که وصفش گذشت، و «ب» که نسخه مندرج در کتاب پژوم است. چند صفحه دست خط که کمتر از یک چهارم کل اعلامیه بوده نیز مورد مراجعه بوده است. واضح است که اگر نسخه دست نویس در دسترس بود، کار بی نقص تر ارائه می شد.

دو نسخه موجود بطور کامل تطبیق داده شد و با تقدم نسخه «الف» متنی مصحح تنظیم شده است.

اولاً تمامی موارد هجده گانه محذوف در «ب» به جای خود برگشته و کلمات یا عبارات محذوف در پاورقی مشخص شده تا سندی از سانسور در ایران سال ۱۳۸۶

باشد. متأسفانه عبارات محذوف کلیدی ترین و اصلی ترین عبارات رساله بوده اند، و یقیناً بدون آنها مقصود و اهمیت رساله درک نمی شود. (۴۴)

ثانیا در یک مورد در «ب» هشت کلمه بدون هر تذکری، مصلحت اندیشانه به متن افزوده شده بود که آنها را حذف کرده در پاورقی متذکر شدم. (۴۵)

ثالثا واژه های اندکی که برای روانی متن از افزودن آنها چاره ای نبوده با احتیاط تمام با علامت [] مشخص شده است. (۴۶)

رابعا در یک مورد برای روان شدن متن مجبور به حذف کلمه «که» شدم که در پاورقی تصریح شده است. (۴۷)

خامسا روش تصحیح «انتقادی اجتهادی» بوده است. بر اساس مؤلفه دوم در هر دو نسخه الف و ب اغلاطی راه یافته که آنها را تصحیح کرده در پاورقی واژه غلط را تذکر داده ام. (۴۸)

سادسا در اواخر اعلامیه (در قسمت منقول از مصاحبه ۱۳۵۸ نویسنده) در الف و ب افتادگی به نظر رسید. (۴۹) کوشیدم بر اساس متن مصاحبه افتادگی محتمل را حتی الامکان تدارک کنم. این تنها جایی است که نیاز به دست خط نویسنده به شدت احساس شد. در نهایت کمتر از یک پنجم پاورقی ها تصحیحی است.

اما در قسمت تحقیق (چهار پنجم پاورقی ها) این نکات انجام شد: تمامی آیات، روایات، اشعار، ضرب المثلهای، آراء فقهی، وقایع تاریخ اسلام، و اشارت تاریخ معاصر

از منابع اصلی استخراج شد. در مورد اشارات تاریخ معاصر خصوصا در بخش اقتصادی مواردی است که در پاورقی متذکر شده ام نیازمند تتبع کتابخانه ای در یافتن مرجع ضمیر مورد نظر نویسنده است. برخی واژه های دشوار در پاورقی معنی شده است. کلیه عبارات عربی اگر توسط نویسنده ترجمه نشده باشد در پاورقی ترجمه شده است. (۵۰) در مورد وقایع تاریخ اسلام نوعا به یک منبع (در صورت امکان منبع اقدم) اکتفا شده و از ارجاع به منابع متعدد پرهیز شده است. در ارجاع به منابع حدیثی و فقهی علاوه بر جلد و صفحه غالبا به نشانی فصل و مطلب اشاره شده تا یافتن آن در ویرایشهای مختلف میسر باشد. در پاورقی ها از شرح متن پرهیز کرده ام. با این همه حجم تحقیق انجام شده در پاورقی معادل حجم خود رساله شده است! پاراگراف های طولانی به چند پاراگراف کوتاه تر تقسیم شده است. در کل اعلامیه جز دو زیرعنوان (در اواخر آن) در الف و ب نیامده است. (۵۱) برای تسهیل در مطالعه، متن به هفت بخش با شماره یک تا هفت در علامت [] تقسیم شده، برای آنها عنوان تعیین گشت.

نویسنده در دو جا به مصاحبه سال ۱۳۵۸ خود با مجله جوانان ارجاع داده و خلاصه ای از آن را نقل کرده است. در ارجاع دوم (سیاست خارجی) تفاوت چندانی بین متن اعلامیه و مصاحبه نبود. اما ارجاع اول درباره ولایت فقیه به دلیل اهمیت، به عنوان پیوست مطلب تصحیح و نقل شد. مشخصات کامل مصاحبه در کتاب یادگاری

ماندگار به این قرار است: «۱۲. مصاحبه ای با حضرت آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی» (ص ۳۲۱-۳۳۸) در صفحه نخست مصاحبه مصحح توضیح داده «مصاحبه با یکی از خبرنگاران در سال ۱۳۵۸» در انتهای آن این مشخصات را دارد: «زنجان، ۱۲ آبان ۱۳۵۸». مصاحبه حاوی دو سوال ناظر به مسائل سیاسی سال ۱۳۵۹ است. اما در متن اعلامیه نویسنده از آن با این عنوان یاد کرده است: «در مصاحبه با خبرنگار مجله جوانان گفتم» مشخص نشد که این کدام مجله جوانان بوده، و آیا این مصاحبه در آن مجله منتشر شده یا نه و در کدام شماره مجله. در هر صورت مصاحبه مهمی است.

اما عنوان اعلامیه: اولاً خود نویسنده هیچ عنوانی برای اعلامیه خود انتخاب نکرده است. در «الف» عنوان «اعلامیه حضرت آیت الله زنجانی» برایش انتخاب شده است. در «ب» «اعلامیه ای در رابطه با حوادث بعد از انقلاب» خوانده شده است. در اواسط بخش اول اعلامیه نویسنده متذکر شده: «و انقلاب از مسیر خود منحرف گردید». این اعلامیه یک رساله تمام عیار در «انحراف انقلاب» است. این رساله بیش از بررسی حوادث بعد از انقلاب است. این حوادث اَعراضِ نظام نبودند، اکنون بعد از نزدیک چهار دهه معلوم می شود جمهوری اسلامی واقعا همین بوده، که مجتهد زنجانی ترسیم کرده است. بنابراین آن را با کلمات خود نویسنده «انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی» نامیدم یا به اختصار «انحراف

انقلاب». اینکه انحراف صفت انقلاب قرار گرفته نه نظام، معنایش این است که انقلاب یا نهضت در آغاز مشکلی نداشت، بعد از رسیدن به قدرت منحرف شد، لذا نظام جمهوری اسلامی مولود انقلابِ منحرف شده است و از ابتدا کج بنیاد نهاده شده است.

این ویرایش اول این رساله است. اگر توفیق دستیابی به دست نویس نویسنده حاصل شد ویرایش دوم آن همراه با تکمیل تحقیق در اشارات تاریخ معاصر عرضه خواهد شد ان شاء الله. از انتقادات و تذکرات صاحب نظران استقبال می کنم. (۵۲)

محسن کدیور

۹ مرداد ۱۳۹۵

یادداشت‌ها:

- (۱) متن هر چهار اجازه اجتهاد در منبع زیر آمده است: یادگاری ماندگار؛ به کوشش جعفر پژوم (سعیدی)؛ تهران، سایه با همکاری شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۶، ص ۳۶-۴۴.
- (۲) سید مرتضی ابطحی نجف آبادی، بیانات اختصاصی آیت الله العظمی شبیری زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲.
- (۳) علی اشرف فتحی، مصاحبه با آیت الله العظمی اسدالله بیات زنجانی، نشریه موج بیداری، اسفند ۱۳۸۹.
- (۴) جمهوری اسلامی، ۱۰ خرداد ۱۳۹۰.
- (۵) سید صدرا مرتضوی، مصاحبه با آیت الله شیخ یحیی عابدی زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲.
- (۶) جمهوری اسلامی، ۱۰ تیر ۱۳۹۱.
- (۷) مجموعه آثار وی به کوشش جعفر پژوم (سعیدی) منتشر شده است: یادگاری ماندگار: شرح أحوال و مجموعه آثار مرحوم آیت الله حاج سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی (قدس سره)؛ ۱۳۸۶؛ ۳۸۴ صفحه. بخش اول کتاب شرح أحوال و آثار اوست و بخش دوم مجموعه آثارش. در بخش دوم علاوه بر مقالات مذکور، دو مصاحبه، یک اعلامیه و سه یادداشت با عناوین کلیات حقوق بشر در قرآن و سنت، آزادی و حقوق بشر و تفسیر یک آیه قرآن گردآوری شده است. تنها موردی که از چشم گردآورنده مخفی مانده مصاحبه مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۶۲ دکتر احمد صدر حاج سیدجوادی با ایشان درباره دکتر سید حسین فاطمی با این مشخصات است: تاریخ معاصر: گفتگو با آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی، ماهنامه فرهنگی و هنری کلک، شماره ۶۷، مهرماه ۱۳۷۴، ص ۲۲۶ - ۲۲۰.
- (۸) «س: ارتباط تشکیلاتی با نهضت آزادی و جبهه ملی نداشتند؟ ج: خیر. ایشان جنبه آخوندی را حفظ می‌کرد و وارد هیچ تشکیلاتی نشد. البته با مرحوم بازرگان و دیگران رفاقت داشت.»

(علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین شاه‌حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجان، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲) عبدالکریم موسوی اردبیلی وی را عضو جبهه ملی دانسته است. (جمهوری اسلامی، ۱۰ خرداد ۱۳۹۰) آنکه عضو جبهه ملی بود سید رضا موسوی مجتهد زنجان برادر کوچکتر سید ابوالفضل بوده نه خود وی. حسین شاه حسینی وصی شرعی آقا سید ابوالفضل مبارزی موثق و امین، و شخصا عضو جبهه ملی است.

(۹) هر دو مقاله در انتهای کتاب یادگاری ماندگار درج شده است. از لطایف روزگار است که آقای سیدعلی خامنه‌ای به همراه امضای سه روحانی دیگر از تبعیدگاه ایران‌شهر در تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۵۷ نامه ای خطاب به جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر که آقا سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان یکی از اعضای آن است به دادخواهی نوشته و به مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد کرده است. (هدایت‌الله بهبودی، شرح اسم: زندگی‌نامه آیت‌الله سیدعلی حسینی خامنه‌ای (۱۳۵۷-۱۳۱۸)، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، چاپ ششم، ۱۳۹۱، ص ۵۹۵-۵۹۴)

(۱۰) «روز ورود آقای خمینی به ایران که من عضو کمیته استقبال از امام بودم، آقایان مطهری و بهشتی، آقا سید ابوالفضل را هم به فرودگاه می‌آوردند و زیر بغل ایشان را گرفته بودند. ایشان که‌نسب‌ترین روحانی حاضر در مستقبلین بودند و حدوداً هشتاد سال داشتند. عبای ایشان افتاد و آقای بهشتی عبای ایشان را به دوش ایشان انداخت. تا به فرودگاه رسیدند و برخی افراد از جمله آقای خلخالی را دیدند که در آنجا فعال بودند، ایشان گفت که مرا به خانه برگردانید. به همین دلیل، ایشان در عکس‌های آن روز دیده نمی‌شود.» (علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین شاه‌حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجان، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲) بنابراین ظاهراً وی در زمان ورود آقای خمینی در فرودگاه حضور نداشته است.

(۱۱) جمهوری اسلامی ۱۰ خرداد ۱۳۹۰.

(۱۲) اوایل اردیبهشت سال ۵۸ بود که من خدمت حاج سید ابوالفضل رفته بودم، گفتند: «الان آقای مطهری اینجا بود و نامه‌ای به من داد. نامه را باز کردم و دیدم که مرا به عضویت در شورای

انقلاب دعوت کرده است. به آقای مطهری پیغام دادم که این کارها برای من مفسده دارد و نمی‌پذیرم.» چند روز بعد از این دیدار بود که آقای مطهری ترور شد. (محسن طهماسب، ناگفته‌هایی از بردران زنجانی به روایت سید حسن موسوی زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲)

(۱۳) «سال ۵۷ آقای [سید رضا] صدر [امام جماعت مسجد امام حسین] از آقای [سید ابوالفضل] زنجانی درباره هیاهوهای سال ۵۷ و آینده آن پرسید. حاج سید ابوالفضل گفت که نگرانی‌هایی نسبت به عملکرد برخی آقایان دارد و به آنها بی‌اعتماد است.... در ماشین من از حاج سید ابوالفضل پرسیدم که چرا شما و آقای [سید رضا] صدر به شرایط کنونی خوش‌بین نیستید؟ ایشان گفت که به نظر ما تغییرات باید به آرامی پیش برود وگرنه از موقعیت ما سوءاستفاده می‌شود.» (علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین‌شاه‌حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲)

(۱۴) «س: در اولین مصاحبه ایشان پس از انقلاب که شما با ایشان انجام دادید و در شماره ۱۳ اسفند ۱۳۵۷ روزنامه اطلاعات منتشر شد، ایشان از دیدارشان با امام خمینی گفته بودند. از جزئیات آن دیدار چیزی به شما نگفتند؟ ج: یک دیدار عادی بوده است. ایشان می‌گفتند من در فاصله زیادی نسبت به امام نشسته بودم که ایشان مرا دید و نزد خود خواند. بعد به من گفت چقدر شکسته شده‌اید. من هم گفتم هر دوی ما شکسته شده‌ایم. دیدار در همین حد بوده است.» (سید شهاب‌الدین کاظمیان، گفتگو با سیدمحسن میرزائی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲)

(۱۵) «در جلسه‌ای که با حضور اعضای هیأت علمیه تهران و برخی فعالان سیاسی در اوایل سال ۵۸ در منزل حاج تقی انوری در دزاشیب تشکیل شد و کسانی مثل مرحوم طالقانی و حاج آقا رضا زنجانی هم حضور داشتند و من هم شرکت کرده بودم، بنا بر گذاشته شد که اعضای هیأت از دخالت در امور اجرایی پرهیز کنند. چون به آقای آیت الله حاج سید ابوالفضل زنجانی هم پیشنهاد ریاست دیوان عالی کشور شده بود. منتها فشارها بر آقای طالقانی آنقدر زیاد بود که ایشان مجبور شد منصب امامت جمعه تهران و نمایندگی مجلس خبرگان را

- بپذیرد.» (علی اشرف فتحی، مصاحبه با حسین شاه حسینی، تورجان، ۱۴ آبان ۱۳۸۹)
- (۱۶) علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین شاه حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجان، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲. در مورد تعیین سومین امام جمعه‌ی تهران در حضور آقای خمینی مذاکره می‌شود. سید احمد خمینی آقای علی گل‌زاده‌ی غفوری را پیشنهاد می‌کند. آقای منتظری: «آقای خامنه‌ای برای امامت جمعه مناسب‌ترند چون رکن نماز جمعه خطبه است، و ایشان در خطابه تسلط دارند.» (آیت الله العظمی منتظری، خاطرات، ص ۴۴۴) به نقل احمد منتظری از پدرش امامت جمعه آقا سید ابوالفضل موسوی زنجان هم پیشنهاد مهندس مهدی بازرگان بود.
- (۱۷) در شبهات توقف کن. «قف عند الشبهة فإن الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام في الهلكة» اگر چه این عبارت در کفایه الاصول آخوند خراسانی ص ۳۴۶ نقل شده، ذیل آن، روایت از امام صادق (ع) است. (وسائل الشیعه، ابواب صفات القاضی، ب ۹، ح ۳۵، ج ۲۷ ص ۱۱۹) اما صدر آن با این الفاظ در روایتی یافت نشد.
- (۱۸) نهج البلاغه، حکمت اول: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنَ اللَّبُونِ؛ لَا ظَهْرٌ فَيُرْكَبَ، وَلَا صَرْعٌ فَيُخْلَبَ. ترجمه: در فتنه همچون شتر بچه باش، او را نه پستی است که سوارش شوند، و نه پستانی که شیرش دوشند.
- (۱۹) مصاحبه مورخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ مندرج در یادگاری ماندگار ص ۳۲۲.
- (۲۰) دو سه جمله از این اظهار نظر در قسمتهای قبلی نقل شد، اما برای اینکه عبارات دادستان کل کشور در کلیت آن ملاحظه شود از تقطیع آن پرهیز شد.
- (۲۱) در پاورقی شماره ۲ گذشت که سید ابوالفضل نه عضو جبهه ملی بوده نه نهضت آزادی. ظاهراً ایشان آقا سید ابوالفضل را با برادر کوچکترش آقا سید رضا اشتباه کرده اند.
- (۲۲) ظاهراً مراد ایشان این عبارت در اواخر بخش چهارم اعلامیه است: «مکراً در روزنامه‌ها خواندیم که چند نفر زن را به تهمت قیادت که در صورت ثبوت شرعی مجازاتش هفتاد و پنج ضربه تازیانه است، به جوخه اعدام سپردند. آقایان قضات! اگر در روز جزا در محکمه

عدل الهی زنانی که بدین تهمت اعدام شدند، به دادخواهی برخاسته و بگویند: "خدایا! به فرض اینکه ما به جرم انتسابی مرتکب شده بودیم، به قانون اسلام مجازات ما را هفتاد و پنج ضربه معین کرده بودی، از این حکام و دادستانان بپرس ما را به چه مجوزی اعدام کردند؟" چه جوابی خواهید داد؟ مسلماً هیچ! خون یکی از این زنان برای محکومیت همه شما از قاضی و دادستان و آنان که شما قاضیان جور را بر گرده مردم سوار کرده اند کافی است، و دامنگیر همه تان خواهد بود. بروید و در سوره مائده بخوانید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. «

۲۳) ظاهراً ایشان از اوایل سال ۱۳۵۸ با مشاهده عملکرد «کمیته‌ها و بیدادگاه‌های موسوم به محکمه شرعی»، «چاقوکش‌های باصطلاح حزب الله» و اظهارنظر «مجتهدان فاقدالشرائط» نظام به این نتیجه می‌رسد که حکومت فردی در شکلی دیگر با ظاهر دینی بازسازی شده است. جلوه‌های این بدبینی عمیق در مصاحبه ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در اظهارنظر درباره اختیارات رهبری در قانون اساسی (قبل از تصویب نهایی) قابل مشاهده است: «بازده مجلس خبرگان، جز تثبیت حکومت استبداد فردی و یا چند نفری، و احیاناً ارتجاعی، چیز دیگری نخواهد بود.»

۲۴) مطهری چند روز قبل از شهادتش (یعنی اوایل اردیبهشت ۱۳۵۸) دعوت نامه عضویت برای شورای انقلاب برایش فرستاد و جواب شنید: «این کارها برای من مفسده دارد و نمی‌پذیرم.»

۲۵) عبارت مهمی است. رویه جمهوری اسلامی از ابتدا برخورد با منتقد بوده است.

۲۶) جمهوری اسلامی ۱۰ خرداد ۱۳۹۰.

۲۷) جمهوری اسلامی، ۱۰ تیر ۱۳۹۱.

۲۸) تاریخ نقل ۱۳ خرداد ۱۳۹۱. پدر ناقل از دوستان نزدیک آقا سید ابوالفضل بوده است. اجازه ذکر نام ناقل داده نشد.

۲۹) وی را ممنوع الخروج کرده بودند. «در تشییع جنازه ایشان در قم هم عده‌ای آمده بودند و شعار «مرگ بر منافق» و «مرگ بر ضد ولایت فقیه» و «ملی‌گرا کافر است» سرمی‌دادند.» (علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین‌شاه‌حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجانی، مهرنامه،

شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲) در باره آقا سید رضا موسوی مجتهد زنجانی به یاری خدا در سالگرد وفات ایشان عرض ادب خواهم کرد.

(۳۰) آگهی ختم: اطلاعات مورخ ۳۱ مرداد ۱۳۶۰، آگهی لغو مجلس ختم: اطلاعات مورخ ۱ شهریور ۱۳۶۰.

(۳۱) بیانیه مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۹ مندرج در پیام جبهه ملی، شماره ۵۹ مورخ ۱۱ فروردین ۱۳۶۰. به یاری خدا این بیانیه تاریخی را به مناسبت سالگرد وفات این مرجع رشید منتشر خواهم کرد.

(۳۲) ایشان به پیام تسلیتی در این باره اکتفا کرد. (صحیفه امام، جلد پانزدهم، پیام مورخ ۲۷ مرداد ۱۳۶۰)

(۳۳) علی اشرف فتحی، گفتگویی با حسین شاه‌حسینی درباره کارنامه سیاسی برادران زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲.

(۳۴) سید صدرا مرتضوی، مصاحبه با آیت‌الله شیخ یحیی عابدی زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲.

(۳۵) سه نقد دیگر متعلق به سیدکاظم شریعتمداری، سید حسن طباطبائی قمی و شیخ بهاء الدین محلاتی است.

(۳۶) «مرحوم میرزای نائینی به سختی اجازه اجتهاد می‌دادند، اما من دیده‌ام که هم آقای نائینی و هم آقا شیخ محمد حسین غروی اصفهانی به حاج سید ابوالفضل زنجانی اجازه اجتهاد داده‌اند. میرزای نائینی اجازه اجتهاد حسابی هم داده بودند.» (سید مرتضی ابطحی نجف آبادی، بیانات اختصاصی آیت الله العظمی شبیری زنجانی، مهرنامه، شماره ۳۱، مهر ۱۳۹۲)

(۳۷) تاریخ نقل ۱۳ خرداد ۱۳۹۱. برای احتیاط بیشتر مطلب منقول را بعد از یادداشت برای ناقل خواندم و گفتم در کتابم از آن استفاده خواهم کرد. گفت به شرط عدم ذکر اسم من! علاوه بر این از عبدالعلی بازرگان در مورد خاطرات خود و پدرش از آن مرحوم پرسیدم. پاسخ ایشان: «مرحوم پدر ارادت قلبی زیادی به ایشان داشتند و اخلاص و فروتنی و تقوای ایشان را می‌ستودند و حداقل سالی یکبار به دیدن ایشان می‌رفتند و بنده نیز بخدمتشان می‌رسیدم و از

محضرشان کسب فیض می‌کردم و ایشان نیز لطف و محبتی به حقیر داشتند... در انتقاد از هم‌ردیفان خود که در سطح مرجعیت بودند انتقاد می‌کردند که همه ما با هم درس خوانده ایم و کاملاً می‌دانیم کدامیک در اعلمیت قرار داریم، ولی حب جاه مانع اعتراف به این امر می‌شود، در ضمن مرحوم گلپایگانی را از نظر فقه و اصول بالاتر از بقیه می‌دانستند». (۵ مرداد ۱۳۹۵)

(۳۸) آقای منتظری با لمس مشکلات بتدریج به اکثر نتایج آقا سید ابوالفضل رسید. به دلیل همین مواضع از قائم مقامی رهبری در فروردین ۱۳۶۸ عزل و در آبان ۱۳۷۶ بر خلاف قانون و شرع بیش از پنج سال در خانه محبوس شد. مقایسه مواضع ایشان و مجتهد زنجان‌ی موضوع تحقیق مستقلى است.

(۳۹) پژوه (سعیدی)، یادگاری ماندگار، ص ۲۹۱.

(۴۰) پیشین، ص ۲۹۲.

(۴۱) پیشین، ص ۱۲.

(۴۲) پیشین، ص ۲۱۶.

(۴۳) با تشکر فراوان از عزیزی که این محبت بزرگ را در حق این بنده کرد. افسوس که اجازه ذکر نامش را نداده است.

(۴۴) هجده مورد سانسور شده به شرح زیر است. موارد داخل پرانتز برای مفهوم شدن عبارات از متن اضافه شده است:

- (فرصت طلبان و انقلابیون بعد از انقلاب ...) و هاله وار دور مقام رهبری را فراگرفتند.
- (با برچسب) ملى گرا و سازشکار و راست‌گرا و چپ‌گرا و لیبرال و منافق متهم ساخته و به کنار (زدند).
- و انقلاب از مسیر خود منحرف گردید.
- و به صورت "کلما مات رهبر قام رهبر!!" از مردم سلب اختیار بنمایند.
- و به مرجع تراشی پرداخته و بخشنامه صادر کنند.

- اگر چه فی الواقع "عالیقدر" هم بوده باشد.
- دیگر نه او بتواند نقش پاپ اعظم! را ایفا کند و نه شورای نگهبان نقش کاردینالها را.
- از روحانیون گردانندگان کمیته ها و بیدادگاههای موسوم به محکمه شرعی
- (انقلاب) به اصطلاح اسلامی
- و آنان که شما قاضیان جور را بر گرده مردم سوار کرده اند.
- در کدامیک از بیدادگاهها این مراحل طی شده است؟
- و چاقوکشان به اصطلاح حزب الله
- کتابخانه ها طعمه آتش می گردد.
- (مکتبی و پیرو خط امام بودن) که امروز جزء امتیازات فرصت طلبان به شمار می رود
- مفهوم روشنی ندارد، و معلوم نیست چه صیغه ای است.
- "خدا، قرآن، خمینی"، بر اصول دین (افزوده شود).
- (روستائیان) نادان ...
- (به دست بچه طلبه ها و هم جوجه کمونیستها) که در میان پاسداران و گردانندگان جهاد
- سازندگی کم نیستند افتاد.
- (سپاه پاسداران و دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و...) که هرکدام خود را مستقل شمرده
- و دولت ها در داخل دولت تشکیل داده بودند)
- ۴۵) کلمات اضافه شده: «داد و نتیجه آن شد که در مواردی (روستائیان)» رجوع کنید به پاورقی شماره ۱۵۵.
- ۴۶) از قبیل عنوان رساله و عناوین بخشهای هفت گانه.
- ۴۷) بنگرید به پاورقی ۱۷۱.
- ۴۸) سه مورد به شرح زیر: (واژه نخست نادرست، بجای واژه درست، شماره پاورقی)
- مسلمانی به جای سلیمان (۷۳)
- مراعات به جای ضراعت (۸۲)

- مارکسیست به جای مارکسیسم (۱۵۸)

۴۹) بنگرید به پاورقی شماره ۱۷۰.

۵۰) در ترجمه آیات از ترجمه قرآن آقای ناصر مکارم شیرازی و همکاران استفاده شده است.

۵۱) و اما تخلفات از نظر اجتماعی (بخش پنجم)، و اما تخلفات از نظر اقتصادی (بخش ششم).

۵۲) یادداشتهای متن رساله و پیوست از شماره ۱ تا ۱۹۱ و مستقل از ۵۲ یادداشت مقدمه است.

رساله انحراف انقلاب

اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹

سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[۱. ریشه یابی انحراف انقلاب]

در یک قرن و نیم اخیر تاریخ ایران، در اثر مطامع و مداخلات دولت های استعماری و خودکامگی و بی لیاقتی زمامداران داخلی، استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی این سرزمین از میان رفته، و مردم آن از آزادی فردی و اجتماعی و حقوق بشری محروم شده اند، و هر گاه افراد و جمعیت هایی درصدد اصلاح و مطالبه حقوق پایمال شده خود و یا دست کم در مقام اعتراض و انتقاد بر می آمدند، با نهایت قساوت و بی رحمی سرکوب شده و با حبس و اعدام مواجه می گشتند؛ چه قدر نفوس محترمه در این میان از بین

رفتند و چه خاندان‌ها متلاشی شدند و یا راه کشورهای دیگر در پیش گرفته و با حسرت فاتحهٔ تابعیت ایران را خواندند.

در رژیم پنجاه و اند سالهٔ پهلوی و خصوصاً در بیست و هشتم مرداد [سال] ۳۲ به بعد نظام دیکتاتوری اوج گرفته و فشار اختناق از حدّ توانایی مردم گذشت، و نارضایتی‌ها سطح کشور را فرا گرفت. گرچه علل نارضایتی متفاوت می‌بود، از این گونه [که] چرا در کشور مسلمان نشین قانون اسلام زیر پا گذاشته شده؟ یا چرا استقلال کشور از میان رفته؟ یا چرا از آزادی فردی و اجتماعی برخوردار نیستیم؟ یا چرا فاصله طبقاتی تا بی نهایت کشیده شده است؟ [یا] چرا قانون به نحو تبعیض اجرا می‌شود؟ [یا] چرا بیشتر مردم از کار و رفاه در زندگی محرومند؟ [یا] چرا اکثریت افراد از وسایل بهداشت و تعلیم و تربیت بهره‌مند نیستند؟ و هکذا.

چون همهٔ این کمبودها و نابسامانی‌ها را زائیدهٔ رژیم فاسد می‌دانستند و کاسهٔ صبرشان لبریز شده بود، به هدف مشترکی دست یافته و متفقاً به انقلاب و قیام مسلحانه برخاستند، و با فداکاری و تحمل تلفات سنگین، رژیم منحوس را سرنگون ساختند. چنان که در تاریخ انقلاب‌های جهانی، همواره نارضایتی همگانی زمینهٔ مساعد و عامل مؤثر سقوط رژیم‌های فاسد و غیرمردمی بوده و

هست و همچنان خواهد بود. فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ (۱). و هدف اساسی انقلاب آن بوده که حکومت ملّی جایگزین حکومت فردی گردد، و با اجرای آیین مقدّس و عدالت گستر اسلام که جز شکلی بی محتوا از آن به جا نمانده بود، حقوق از دست رفته باز پس گرفته شود، و اوضاع آشفته سامان یابد، و همگان از ثمرات انقلاب بهره مند گردند.

پیش از انقلاب، و هم پس از سقوط رژیم گذشته، با تأکید و تکرار، به مردم نوید داده می شد که در تعیین سرنوشت خودشان شرکت خواهند داشت، و با پیاده کردن اسلام صدر اوّل و به کار بستن عدل علوی مدینه فاضله تحقّق یافته، و همه آمال ملّی جامعه عمل خواهد پوشید؛ مردم نیز خوش بینانه به انتظار وعده های طلایی به همه نوع دشواری ها تن داده و هم چنان امیدوار بودند.

به ناگاه فرصت طلبان و انقلابیون بعد از انقلاب (که آفت همه نهضت های اصلاحی هستند) یورش کنان از کمین گاه سر در آوردند و هاله وار دور مقام رهبری را فراگرفتند. (۲) بعضی از آنان، بدون هیچ سند و سابقه مبارزاتی و بعضی دیگر به استناد و بهانه اینکه در رژیم سابق چند صباحی زندانی و یا تبعید شده اند (گرچه مبارزات بیشتر آنان در حدود پخش اعلامیه یا خواندن یک کتاب تجاوز نمی کرد) در صف مجاهدان سابقه دار و فداکار که به مدّت

چهل سال در شرایط خفقان طاقت فرسا کانون مبارزه را همچنان گرم نگهداشته بودند، جا زدند.

گرچه در بدو امر، عده ای از رجال شایسته و باسابقه و خوشنام به صورت دولت موقتی به ظاهر مسئول و به معنی مسلوب الاختیار به کار گماشته شدند، (۳) ولی گروه فرصت طلبان این مقدار شرکت و همکاری را هم تحمل نکرده و به عنوان اینکه خودشان به مبانی اسلام آشناترند و بهتر از دیگران می توانند اسلام راستین و عدل علوی را به طور صد در صد پیاده کنند، بی آنکه از سیاست داخلی و خارجی [و] کشورداری آگاهی و تجربه داشته باشند، رشته امور مملکت را به دست گرفتند. همین که مزه قدرت را چشیدند، هوس انحصارطلبی به سرشان زد و خودشان را فرزندان حلال زاده انقلاب و وارث شخصی آن پنداشتند و برخلاف ادب اجتماعی قرآن مجید: وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ (۴) به هر گروه نامی نهاده و با برچسب ملّی گرا و سازشکار و راست گرا و چپ گرا و لیبرال و منافق متهم ساخته و به کنار زدند. (۵)

طبعاً یکپارچگی اوایل انقلاب به تفرق و اختلاف انجامید و هر گروهی راهی در پیش گرفتند و انقلاب از مسیر خود منحرف گردید. (۶) انحصارطلبان بدین تعداد اکتفا نکرده و درصدد آن برآمدند که موضوع فتوا و مرجعیت را هم در

دایره محدودی منحصر نموده و جرح و تعدیل مقامات روحانی را به دست خود گرفته و به صورت «کلمات رهبر قام رهبر!!» (۷) از مردم سلب اختیار بنمایند، (۸) غافل از اینکه تشکیلات کلیسای مسیحیت را نمی توان در اسلام عملی ساخت؛ چه در آیین اسلام جامعه مسلمین طبقه بندی نشده است تا عده‌ای به نام رجال دین و روحانی ممتاز گردند.

در صدر اسلام، علمای دین و راویان احادیث حضرت رسول [ص] و ائمه هدی (علیهم السلام) که واسطه فیض و وسیله هدایت و تبلیغ احکام اسلام بودند، بدون هیچ امتیازی از دیگر مسلمانان، هر یک از آنان کار و پیشه داشتند، و ضمناً معارف اسلام [و] معالم تشیع را در مکتب ائمه هدی (علیهم السلام) فرا گرفته و به دیگران می آموختند.

در کتاب های تاریخ و علم الرجال عناوینی که معرف شغل و حرفه آنان است، مانند زیات (روغن زیتون فروش)، جمال (شتربان)، تمّار (خرمافروش)، حنّاط (گندم فروش)، بقال (سبزی فروش)، و غیره به روشنی آورده شده است. در عصر خلافت عباسیان که ایرانیان در دربار خلافت نفوذ کردند، طبقه بندی دولت ساسانیان را به سوغات آوردند و برای هر گروهی، عنوانی مانند مفتی و قاضی و حاجب و محتسب برگزیدند و لباس و شعار و زی مخصوصی برایشان

معین کردند.

در اسلام راستین طبقه مرجعیت مانند برهمنان کیش هندو، کاهنان آیین بودا، خاخام های دین یهود، کشیشان مذهب مسیحیت، به عنوان روحانی مشخص و ممتاز نشده است، تا کلید بهشت و جهنم را به کمر آویزد (۹) و با تفتیش عقاید هرکس را که بخواهد به خازن بهشت و یا مالک دوزخ بسپارد، وبه گفته انجیل تحریف شده ”آنچه را که در زمین بستند، در آسمان ها بسته می شود، وهرچه را که گشودند، در آسمان ها گشوده می گردد“!! (۱۰) در مذهب شیعه تشخیص مرجع تقلید، حق و وظیفه خود مردم است، هر کس را که به علم و تقوا و فضائل اخلاقی شناختند، به سراغش بروند و به فتوایش عمل کنند و نباید دیگران در این امر که مربوط به ایمان و اعتقاد قلبی مردم است، مداخله نموده و به مرجع تراشی پرداخته و بخشنامه صادر کنند، (۱۱) و در وسایل ارتباط جمعی تبلیغات مداوم به راه اندازند! بسا هست این همه اصرار و تکرار، به قانون عکس العمل، (۱۲) حسن ظن مردم را در باره شخص مورد نظر، اگر چه فی الواقع ”عالیقدر“ هم بوده باشد، (۱۳) به سوء ظن مبدل سازد، دیگر نه او بتواند نقش پاپ اعظم! را ایفا کند و نه شورای نگهبان نقش کاردینالها را. (۱۴)

به مقبولی کسی را در دسترس نیست قبول خاطر اندر دست کس نیست (۱۵)

بگذارید مسئله تقلید بر طبق سنت چند ساله همچنان ادامه یابد. مقصود من نه طرفداری از شخص معین است، نه انتقاد از دیگری؛ و تنها دفاع از حقیقت، و به منظور آگاهی مردم این سرزمین است که اکثریت آنان از تاریخ دین خود و روش مؤسسان آن و از فقه امامیه آگاه نیستند، و می بینند بسی کارهای ناروا و خلاف انسانیت از روحانیون گردانندگان کمیته ها و بیدادگاههای موسوم به محکمه شرعی (۱۶) صورت می پذیرد، امکاناً در حقانیت اسلام تشکیک نموده و ایمانشان به سستی می گراید. شنیده شده این روزها کتاب "بیست و سه سال" (۱۷) مشتریان بسیاری پیدا کرده است و دیگر نمی توان به عذر ناموجه «انقلاب این گونه حوادث را در بردارد» (۱۸) مردم را قانع کرده و از فکرِ اعراض از اسلام بازداشت.

[۲. رحمت نبوی]

در انقلاب به اصطلاح اسلامی (۱۹) می باید از انقلاب های صدر اوّل سرمشق گرفته شود، نه از انقلاب اکتبر! (۲۰) مگر نه بزرگترین و باارزش ترین انقلابات تاریخ را خود حضرت رسول (ص) به راه انداخته است؟ انقلابی که همه شئون اعتقادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی جامعه بشری را دگرگون ساخت. دیدیم که در بیشتر دوران رسالتش همه نیروی خود را در مناظره منطقی و موعظه و ارشاد سپری نموده و تحوّل اساسی در فکر جامعه به وجود آورد، و عده ای طوعاً و رغبتاً (۲۱) به حضرتش گرویدند، و هسته مرکزی اسلام تشکیل یافت.

همین که نوبت به مبارزه مسلحانه رسید، با رعایت اصول انسانی و عدالت به جهاد پرداخت و از حدّ ضرورت پا فراتر نگذاشت. وقتی که جنگ منتهی به پیروزی گردید، و فاتحانه به شهر مکه وارد شد، با بردباری و بزرگواری اعلام کرد: "هر کس سلاح خود را زمین نهاد، هر کس به خانه شد و در به روی خود بست، هر کس به کعبه پناهنده شد، هر کس به خانه ابوسفیان پا نهاد، ایمن است و کسی متعرض آنان نشود." (۲۲)

سعد بن عبادۀ انصاری که عقده و کینه آشتی ناپذیراز قریش به دل داشت، و تصوّر می کرد که روز حسابرسی فرا رسیده است، رجزخوانان می گفت: «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَسْتَحِلُّ الْحَرَمَةَ» (امروز، روز انتقام و کشتار است و پاس حرمت کسی را نخواهیم داشت) به محض اینکه سخنان وی به گوش آن حضرت رسید، به علی (ع) فرمود: «پرچم را از دست سعد بگیر و شخصا گروه او را فرماندهی بکن.» (۲۳) سپس با فرمان عطوفت فرمود: اِذْهَبُوا، أَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ! (بروید، همه تان آزاد هستید). (۲۴) همه گذشته ها را پشت سر گذاشت و هیچ کدام از جنایات آنان را به رُخشان نکشید و عدالت را به مرز رحمت رسانید، (صلوات الله علیه وآله). (۲۵)

بنی امیه که در دوران جاهلیت با بنی هاشم به رقابت می پرداختند، و از دشمنان سرسخت آن حضرت بودند، و اوقاتی که در مکه به سر می برد، همه نوع آزار و بی حرمتی و استهزاء را از آنان با بردباری تحمل می کرد و پس از هجرت به مدینه نیز راحتش نگذاشته، و دم به دم لشکر کشی و ستیزه جویی می نمودند نه تنها از حقوق بشری و از سهم بیت المال محرومشان نساخت، بلکه عدّه ای از آنان را به کار و اداره امور بر گماشت. ابوسفیان را به نجران، یزید ابن ابی سفیان را به تیما، خالد بن سعید بن عاص را به صنعا، برادر وی ابان بن

سعید را به بحرین و عمرو بن سعید را به چند آبادی دیگر مأمور نمود و با همه خون دل که از شهادت عمویش حمزه سیدالشهداء و رفتار وحشیانه قاتل وی داشت، او را هم عفو کرده و همین قدر فرمود: "از دیدگاه من بر کنار باش [تا] تو را نبینم." (۲۶)

ودر عین قدرت به سرکوبی منافقان، با نهایت کرم و بزرگواری با آنان رفتار می نموده، و می فرمود: اِنِّی لَمْ اُؤْمَرَنَّ اَنْ تُقَبَّ عَلٰی قُلُوبِ النَّاسِ وَلَا اُشَقَّ بُطُونُهُمْ (۲۷) (به من دستور داده نشده، آنچه را در دل مردم است، تفتیش کنم و باطن آنان را بشکافم).

گاهی به نحو شگفت انگیز بی حرمتی و خلاف ادب آنان را ندیده و نشنیده می گرفت. ذوالخویصره که بعدها جزو گروه خوارج شده و در جنگ نهروان کشته شد، در موقع تقسیم غنائم به آن حضرت گفت: یا مُحَمَّدِ اَعْدِلْ! همین قدر فرمود: وَیْلَکَ، اِنْ لَمْ اَعْدِلْ، فَمَنْ یَعْدِلُ؟! (۲۸) (بیچاره اگر من به عدالت رفتار نکنم، دیگر چه کسی رفتار خواهد کرد؟)

در مراجعت از غزوه تبوک، عده ای از منافقان توطئه چیده و در گردنه که مشرف به دره عمیق بود، به کمین نشستند، تا در تاریکی شب، دور از چشم لشکریان شتر سواری آن حضرت را رَم داده و نابودش کنند. همین که به آن

محل رسید، برقی در ابر ظاهر شد و فضا را روشن نمود، به طوری که هم خود آن حضرت و هم حذیفه بن الیمان که مهار شتر را به دست داشت، آنان را دیده و شناختند، به حذیفه فرمود: "این راز را هرگز فاش مکن!" و از آن پس، حذیفه به صاحب سر رسول الله (ص) نامیده می شد و تا آخر عمر همچنان راز دار بماند. (۲۹)

رأس المنافقین، عبدالله بن ابی بن سلول که در هر پیشامد و فرصتی از اخلاصگری و کارشکنی فرو گذار نبود، و سیصد نفر از اصحاب آن حضرت را در جنگ اُحُد اغوا نموده و از شرکت در جنگ باز داشت، و مسلمین دل خونینی از وی داشتند، روزی فرزندش عبدالله همانم پدر گفت: "یا رسول الله! رفتار پدرم اصحاب شما را ناراحت کرده است و ممکن است کمر قتل او را ببندند و خوی عصبيت جاهليت در من تحريك شود و نتوانم تحمل کنم و کاری از من سر بزنند که بر ایمان مخلصانه ام صدمه وارد شود، اجازه دهید به دست خودم او را نابود کنم!" [پیامبر خدا (ص)] فرمود: "او پدر توست و جز با نیکوکاری نباید با او رفتار کنی." (۳۰) و روزی که عبدالله بن ابی به اجل طبیعی درگذشت، آن حضرت فرمود: "اگر خدا مرا نهی نکرده بود، در باره وی استغفار می کردم و بر جنازه اش نماز می خواندم." (۳۱)

این است اسلام راستین و گوشه ای از روش انقلابی آن بزرگوار که به خودی خود فراگیر شد و چنان اثری در قلوب مردم جاهلیت به جای گذاشت که فوج فوج به اسلام رو آوردند و با همه انحرافات که پس از رحلتش پدید آمد، اسلام در کمتر از یک قرن بیشتر دنیای آن روز را فراگرفت. وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ (۳۲) وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. (۳۳)

تنها کسی که از بنی امیه مورد تنبیه آن حضرت واقع شد، حکم بن ابی العاص بود که پشت سر آن حضرت راه می رفت و تقلید او را درمی آورد، و در مجلس بیانات آن حضرت را به استهزاء می گرفت، دستور داد وی را با پسرش مروان از مدینه تبعید کردند. (۳۴) اما به کجا؟ به خوش آب و هواترین منطقه حجاز، یعنی طائف که امروز هم قصور سلطنتی ییلاقی آل سعود در آن محل واقع شده است.

[۳. عدل علوی]

و اما عدل علوی و روش علوی انقلابی مولی (سلام الله و صلواته علیه وآله): یکی از بزرگترین انقلابات که در صدر اوّل اسلام به وقوع پیوست، همانا شورشی بود که در اثر سوء سیاست خلیفه سوم و درباریانش بر پا شد، و مردم ایالت های بزرگ کشور از هر سو رو به مدینه آورده و خواسته های خودشان را و از آن جمله عزل عده ای از عمّال را مطرح کردند و جز طفره و تعلّل و وعده های توخالی پاسخی به آنان داده نمی شد.

از یک سو امّ المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر شورشیان را علیه خلیفه تحریک نموده و بر آتش فتنه دامن می زدند، و از سوی دیگر بنی امیه و درباریان خلیفه او را به مقاومت و سرسختی در مقابل خواسته های مردم وادار می نمودند و کوشش پیگیر علی (علیه السلام) در اصلاح ذات البین با لجاجت و کارشکنی هر دو گروه مواجه گردید؛ و چون مشاهده کرد کار از مسالمت و مصامحه گذشته است، بی طرفی اختیار کرد و مأیوسانه از مدینه بیرون رفت. بالاخره مردم ناراضی و عصبانی پس از مدّتی محاصره، خلیفه را از میان برداشتند، آنگاه صاحب نظران و اهل حلّ و عقد و بزرگان اصحاب حضرت رسول، از مهاجرین

و انصار و سرکردگان شورشیان که جز آن حضرت کسی دیگر را شایسته مقام خلافت نمی دانستند، به حضرتش رو آورده و با اصرار و سماجت به زمامداری دعوت نمودند و [ایشان] خواه ناخواه به قبول التماس آنان تن داد. (۳۵)

او که به مدت بیست و پنج سال با تحمل ستم ها و حق کشی ها در باره خود و خاندانش و نیز انحرافات که در مسیر اسلام به وجود آمد، روزگاری گذرانده بود که به گفته خودش گویی خاری در گلوی گیر کرده است، (۳۶) همین که زمام خلافت را در دست گرفت، گذشته ها را پشت سر نهاده و به فراموشی سپرده، و از روز زمامداری خویش با مردم زمان حساب باز کرد. نه کسی را که با خلفاء در گذشته همکاری کرده و ثروت هایی اندوخته بودند، مورد مؤاخذة و مجازات قرار داد، و نه مالی از آنان مصادره کرد.

در حدیث از حضرت رضا (علیه السلام) آمده است: "اگر زمام خلافت به دستش افتد، به تبعیت از جد بزرگوارش از آنچه که مردم در تصرف دارند، چشم پوشی کرده و کاری به آنان نخواهد داشت، و تنها تخلفاتی را که در دوران زمامداریش واقع شود، مورد رسیدگی و پیگردی قرار خواهد داد." (۳۷) اینک در باب مثال ثروت چند نفر از بزرگان قریش را که مورخان معتبر نوشته اند یادداشت می کنیم: ترکه عبدالرحمن بن عوف هزار شتر و سه هزار میش و

یک صد اسب که در چراگاه اطراف مدینه نگهداری می شد، در جُرف از نواحی مدینه زمین های زراعتی او را (۳۸) شتران آبکش از بیست چشمه آبیاری می کردند و شمش های طلا را با تبر شکسته و میان ورثه اش قسمت کردند و یک هشتم ماترک در میان چهار نفر همسرانش تقسیم شد و به هر کدام از آنان هشتاد هزار درهم رسید.

ماترک طلحه بن عبیدالله یک میلیون درهم و یکصد هزار دینار و املاک غیر منقولش به سی میلیون درهم تقویم شد. و یک هشتم دارایی زبیر بن العوام که میان چهار همسرانش قسمت شد، به هر کدام یک میلیون و یکصد هزار درهم رسید، و جمع دارایی وی به سی و پنج میلیون و دویست هزار درهم بالغ شد، و قس علیهذا. (۳۹)

یگانه موردی که از روش آن حضرت در موضوع اموال تصرفی اشخاص در تاریخ ثبت شده است، آن قسمت از اراضی خراجیه عراق است که متعلق به مسلمین نسل بعد از نسل (و به اصطلاح امروز ملی) بود و خلیفه سوم آنها را به خویشاوندان خود به تیول داده، و به "قطایع عثمان" شهرت داشت از تصرف آنان در آورده و به بیت المال برگرداند، همین و بس. (۴۰)

در اداره مملکت عده ای از عمال خلیفه سوم را در حوزه مأموریتشان مستقر

نمود. ابو موسی اشعری و قاضی شریح در کوفه، اشعث بن قیس در آذربایجان، جریر بن عبدالله در همدان، سعد بن قیس در ری در سمت خودشان باقی ماندند. (۴۱)

عجیب تر اینکه چند نفر از سرشناسان اصحاب پیغمبر (ص) به عذرهای ناموجه از بیعت آن حضرت سرپیچاندند: سعد بن ابی وقاص، (۴۲) عبدالله بن عمر، مغیره بن شعبه، أسامه بن زید، حسان بن ثابت، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، کعب بن مالک، عبدالله بن سلام، [و] ابومسعود انصاری، کمترین فشاری بر آنان نیاورده، و به حال خودشان رها کرد. (۴۳)

عبدالله بن عمر را به حضورش آورده و از وی خواستند بیعت کند، گفت: "من آنگاه بیعت می کنم که همه مسلمین بیعت کرده باشند." فرمود: "یک نفر کفیل بده." او که مرد لجوجی بود، گفت: "ندارم." مالک اشتر گفت: "یا امیر المؤمنین، می ترسم فتنه بر پا کند، اجازه ده گردنش را بزنم." فرمود: "حاشا، من شخصاً از او ضمانت می کنم." (۴۴) آری، این دیگران بودند که با تهدید به قتل و به آتش کشیدن خانه اش، آن حضرت را وادار به بیعت به خلفای گذشته می کردند! (۴۵)

در باره حکیم بن حزام که از متابعتش سرباز می زد، فرمود: ما أَلَوْمْ مَن كَفَّ

عَنَّا وَعَنْ غَيْرِنَا، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يُقَاتِلُنَا (من سرزنش نمی کنم کسی را که نه با ماست، و نه با دشمنان ما، سزاوار سرزنش آن [کسی] است که با ما سرِ جنگ و ستیز دارد.) (۴۶) آری، جمله "هر آن که با ما نیست، بر ما است" از ابداعات لنین و استالین است (۴۷) نه از سیاست علوی.

از این همه عطف و رفتار کریمانه آن حضرت عده ای از ناسپاسان سوء استفاده کرده و به فتنه انگیزی سر بر افراشتند، و جنگ های جمل و صفین و نهروان را بر او تحمیل کردند. اُمّ المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر که آتش افروزان شورش مردم علیه خلیفه سوم بودند، با توطئه چینی بیعت آن حضرت را شکسته و به بهانه واهی خونخواهی خلیفه، جنگ جمل را به راه انداختند که دست کم ده هزار نفر در آن کشته شده (۴۸) و به پیروزی آن حضرت منتهی گردید؛ و همین که بر خصم غلبه یافت، با جوانمردی هر چه تمام تر با آنان رفتار کرد. به محمد بن ابی بکر فرمود: "مواظب باش به خواهرت صدمه نرسد." محمد او را به محل امنی رسانده و بازگشت. (۴۹)

طلحه و زبیر هم در بیرون جنگ به دست مروان و عمرو بن جرموز ترور شده و در گذشته، (۵۰) آنگاه فرمان داد: "هیچ کس نباید فراریان را دنبال کند، یا اسیری را بکشد، و یا به زخم داری آسیب برساند، و یا به مال احدی دست

اندازی کند، و یا زنان را آزرده سازد. تنها آنچه در میدان جنگ در سلاح و مهمات به جا مانده است، غنیمت حساب می شود." (۵۱)

آنگاه به دیدار عایشه رفت، و به هنگام ورود به منزل او جمعی از زنان بصره که خویشاوندانشان در جنگ کشته شده بودند، به گستاخی رودرو دشنامش داده و ناسزا گفتند. بعضی از یارانش برآشفته و گفتند: "ما این همه هرزه درایی زنان را تحمل نمی کنیم و به سزایشان می رسانیم." فرمود: "آرام باشید، ما به زنان مشرکین آزاری نمی رسانیم، چه رسد به اینان که مسلمان هستند." (۵۲)

سپس این خانم ماجراجو را که بر خلاف دستور قرآن (۵۳) خانه و کاشانه خود را ترک کرده و به فتنه انگیزی و لشکرکشی پرداخته بود، تحت حمایت خود قرار داده، فرمود: وَلَهَا بَعْدَ حُرْمَتِهَا الْأُولَى. (۵۴) و دستور داد وسیله مسافرت وی را فراهم سازند. عده ای محافظ از مردان و زنان مورد اطمینان را به خدمتش گماشته تا به مقصد برسانند و به نوشته تاریخ کامل تا مسافتی او را مشایعت نمود. (۵۵)

عبدالله [بن] زبیر و مروان بن حکم که از فرماندهان لشکر عایشه و از دشمنان سرسخت آن حضرت بودند، بدون هیچ مؤاخذه و پیگرد به سلامت رستند. عبدالله رهسپار مکه شد و مروان به معاویه پیوست. (۵۶) بزرگ ترین توطئه [بعد

از] سقیفه بنی ساعده که علیه آن بزرگوار به وقوع پیوست، و نتیجتاً اثر شوم آن سیر تاریخ اسلام را دگرگون ساخت و منتهی به شهادت آن حضرت شد، همان بود که به همدستی عده ای از خوارج و منافقان اصحاب خودش به وقوع پیوست و به گفته بعضی از نویسندگان ستون پنجم معاویه نیز در جریان کار بوده است (۵۷) و مسلماً تنها عمل یک نفر تروریست نبوده، چنان که در دعای روزهای ماه رمضان می خوانیم: وَضَاعِفِ الْعَذَابِ عَلٰی مَنْ شَرِكَ فِیْ دِمِهِ (۵۸) و در مرثیه ای که ابوالأسود دلی (۵۹) از یاران آن حضرت سروده است، پای معاویه را هم به میان کشیده است و چنین گوید:

أَلَا أَبْلَغُ مُعَاوِيَةَ بْنَ حَرْبٍ فَلَا قَرَّتْ عَيْنُ الشَّامِتِينَ
أَفَى شَهْرِ الصِّيَامِ فَجَعَلْتُمُونَا بِخَيْرِ النَّاسِ طَرًّا أَجْمَعِينَ (۶۰)

مخصوصاً اشعث بن قیس از شب ها پیش به عنوان اعتکاف در مسجد کوفه جریان جنایت هولناک را از نزدیک زیر نظر گرفته بود. حُجْر بن عدی شنید اشعث بن قیس به طور رمز به مخاطب خود هشدار می دهد: "شتاب کن! روشنایی صبح رسواگر است". حَجْر یقین کرد توطئه خطرناکی در شرف وقوع است و با عجله بیرون رفت تا آن حضرت را خبر کند، ولی آن حضرت از راه دیگر عازم مسجد شده بود، وقتی به همدیگر رسیدند که فاجعه رخ داده و مولی

در میان خاک و خون از پا درآمده بود. (۶۱)

عکس العمل آن حضرت در برابر این توطئه و جنایت بزرگ را در آخرین وصیت به فرزندان و خویشان چنین می خوانیم: یا بَنی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أَلْفَيْتُكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضًا تَقُولُونَ: "قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ!" أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي. أَنْظَرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ، فَأَضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَلَا تُمَثِّلُوا بِالرَّجُلِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ [ص] يَقُولُ: «إِيَّاكُمْ وَالْمِثْلَةَ، وَلَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ». " (۶۲)

(مبادا پس از رحلت من دست به خون مسلمانان بیالایید و بگوئید امیرالمؤمنین کشته شده است، نه یک فرد عادی. همانا مباشر قتل من یک نفر است، و یک ضربت به من زده است، می توانید یک ضربت به وی بزنید؛ و نباید عضوی از بدن او را جدا کنید؛ چه از رسول خدا [ص] شنیدم [که] فرمود: "از مثله کردن جانداران پرهیزید، اگر چه سگ درنده باشد).

آری! عدل علوی اجازه نمی دهد برای مردم پرونده سازی شود و هر کس که با ابن ملجم تماس گرفته و با او آشنایی یا از وی پذیرایی نموده است، تحت تعقیب و مجازات قراربگیرد. این است که گوشه ای از زندگی و زمامداری رادمرد تاریخ و جانشین به حق رسول خدا [ص].

تنگ شد بر وی این جهان سترگ که سرا خُرد بود و مرد بزرگ (۶۳)

[۴. تخلفات شرعی]

اکنون ببینیم مدعیان پیاده کردن اسلام راستین و عدل علوی چه روشی در پیش گرفتند. نخست همه آنان که در رژیم گذشته دست اندر کار اداره کشور بودند، حتی اگر به صلاح مُلک و مِلّت خدماتی انجام داده اند، از نظر این آقایان گناهکار شناخته شدند. آنگاه با شتابزدگی [و] بدون دقت و احراز صلاحیت و کاردانی و امانتِ اشخاص، هر اوّل وارد و داوطلب را به تشکیل کمیته پاسداری انقلاب (۶۴) برگماشتند و از سوی دیگر عده ای از فیضیه نشینان (۶۵) را که بیشترشان فاقد علم و تقوا بوده و شایستگی قضاوت نداشتند، به نام حاکم شرع و یکی دیگر از ندانم کاران را به نام دادستان انقلاب بر جان و مال و ناموس مردم مسلط نمودند. (۶۶) در میان این حکام شرع کم نبودند افراد عقده ای (۶۷) که حس انتقام جویی را تا مرز سادیسم می رساندند، در صورتی یکی از شرایط صلاحیت قاضی این است که نسبت به هیچ کدام از طرف دعوی سابقه خصومت و پیش داوری نداشته باشد. (۶۸) متهمان را عجولانه بی آنکه فرصت کافی دفاع و انتخاب وکیل مدافع به آنان داده (۶۹) و یا تقاضای تجدید نظر پذیرفته شود، (۷۰) برخلاف ما انزل الله به مجازات های دلخواه محکوم

نمودند. (۷۱)

عجبا! داود پیغمبر چنان که در قرآن مجید آمده است - در عجله در قضاوت - سرزنش می شود (۷۲) و در مورد دیگر قضاوت او در بارهٔ دونفر که گلهٔ گوسفندِ یکی تاکستانِ دیگری را پایمال کرده بود توسط سلیمان (۷۳) پیغمبر مورد تجدید نظر قرار می گیرد، (۷۴) ولی حکم بچه طلبه های فیضیه چون مارک دادگاه انقلاب خورده است، قابل تجدید نظر نیست!

حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنگاه که شریح را به قضاوت کوفه ابقا نمود، فرمود: "هر حکم که صادر کردی، پیش از آنکه به نظر من برسد، نباید اجرا شود." (۷۵)

به علاوه مورخان سنی و شیعه ده ها مورد تجدید نظر آن حضرت را در احکام صادر از خلفا و مخصوصاً خلیفهٔ دوم به تفصیل آورده اند (۷۶) و خلیفه در چند مورد پس از تجدید نظر آن حضرت گفته است: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ. (۷۷) همو در یک واقعه در بارهٔ زن متهمه حکم مجازات داده بود، و او را می بردند [که] به مجازات برسانند، آن حضرت جلوگیری کرد و به خلیفه فرمود: "گمان می کنم تو با ارباب و تهدید از او اعتراف گرفته ای." خلیفه گفت: "چنین است." [فرمود:] مگر نشنیده ای که رسول خدا [ص] فرمود: لَا حَدَّ عَلَى مُعْتَرِفٍ بَعْدَ

بَلَاءٍ". اِنَّهُ مَنْ قُبِدَ اَوْ حُبِسَ اَوْ تُهَدَّدَ فَلَا اِقْرَارَ لَهُ. (۷۸) (هر کس در اثر دست و پا بستن «تقریباً دستبند قیانی» یا زندانی کردن یا تهدید، اعتراف به گناه نماید، اقرارش حجیت ندارد و نمی توان او را مجازات کرد).

خلیفه [دوم] بار دیگر زنی را که بیماری روانی داشته است محکوم به مجازات نمود، آن حضرت مانع شده فرمود: "مگر از رسول خدا نشنیده ای: "رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثٍ: الْأَصْبَى حَتَّى يَحْتَلِمَ وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيْقَ". خلیفه از اجرای حکم خودداری کرد. (۷۹) این حدیث نه تنها به سمع خلیفه دوم نرسیده بود، بلکه آقای دادستان کل انقلاب (۸۰) هم نشنیده و یا پشت گوش انداخته است که در رادیو اعلام می نمود: اطفال خردسال چنانچه نشریه های فلان گروه را پخش کنند، آنان را دستگیر کرده و سه الی شش ماه زندانی می کنم (۸۱) و به ضراعت (۸۲) و شفاعت اولیا و سرپرستان هم [ترتیب] اثر نمی دهم! (۸۳)

دیده و شنیده شد که در این محکمه های انقلابی و شرعی! در تهمت مشابه (۸۴) مثلاً همجنس بازی در یک شهر متهم را به اعدام و در شهر دیگر به صد ضربه تازیانه و در شهر دیگر به هفتاد و پنج ضربه محکوم و مجازات نموده اند، (۸۵) در صورتی که مطابق قانون اسلام به فرض صلاحیت شخص قاضی طریق

اثبات این تهمت منحصر است به شهادت چهار نفر مرد عادل و یا چهار مرتبه اقرار آزادانه متهم، و همچنین تهمت زنا اعم از محصن و غیر محصن به شهادت چهار نفر شاهد عادل حسّی از مردان آن هم بدون اختلاف شهود در خصوصیات واقعه و یا چهار مرتبه اقرار صریح و آزادانه متهم به ثبوت می رسد و چنانکه سه نفر از شهود در مجلس قضا در غیاب چهارمی شهادت بدهند، نه تنها جرم ثابت نمی شود؛ بلکه هر سه نفر هر کدام به هشتاد ضربه تازیانه مجازات می شوند. (۸۶)

تهمت سرقت با دو مرتبه اقرار یا شهادت دو مرد عادل به ثبوت می رسد و اگر متهم یک مرتبه اقرار کند، مجازات ساقط می شود و تنها به رد مال مسروق یا غرامت آن محکوم می گردد. (۸۷) ثبوت تهمت قتل عمد بسته به یک مرتبه اقرار یا شهادت دو مرد عادل است و اولیای مقتول می توانند قصاص بنمایند و یا عفو کنند و یا در صورت موافقت قاتل خون بها بگیرند، (۸۸) و جز اولیای مقتول کسی حقّ تعرّض به قاتل را ندارد، (۸۹) و اگر کسی دیگری را وادار به قتل نفس بکند، مباشر قتل به قصاص و آمر به حبس دائم محکوم می گردد، (نه به اعدام)؛ (۹۰) و تهمت قیادت (دلال واسطه فحشاء) و شرب خمر به شهادت دو مرد عادل و یا دو مرتبه اقرار آزادانه متهم ثابت می شود. (۹۱)

در همه این موارد متهم در صورتی به مجازات شرعی می رسد که عاقل و بالغ بوده باشد، و هر گاه شبهه ای به نفع متهم به وجود آید، مطلقاً مجازات مقرر را نمی توان اجرا نمود؛ بلکه حاکم عدل می تواند به نحو مقتضی او را تعزیر بنماید (گوشمالی بدهد). (۹۲) چه حضرت رسول (ص) به روایت فریقین سنی و شیعه فرموده: اِدْرُوا الْحَدَّ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ وَجَدْتُمْ لِمُسْلِمٍ مَخْرَجًا فَخَلُّوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَأَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ. (۹۳) (تا آنجا که می توانید از مجازات مسلمین صرف نظر کنید. چنان که راه نجاتی به نفع مسلمانی پیدا کردید، وی را آزاد کنید، چه اگر امام از روی اشتباه متهم را عفو کند، بهتر است از اینکه بی گناهی را به اشتباه به مجازات برساند).

خلاصه نحوه ثبوت جرم و کیفیت مجازات به روشنی در کتاب و سنت معین شده و نمی توان در آن سلیقه شخصی اعمال کرده و به مجازات های سبک تر یا سنگین تر تبدیل نمود. در نتیجه عدم صلاحیت قضات این پیدادگاه ها آن چنان تخلّفات در قانون اسلام به وقوع پیوست که قابل توجیه نیست.

مکرراً در روزنامه ها خواندیم که چند نفر زن را به تهمت قیادت که در صورت ثبوت شرعی مجازاتش هفتاد و پنج ضربه تازیانه است، (۹۴) به جوخه اعدام سپردند. (۹۵) آقایان قضات! اگر در روز جزا در محکمه عدل الهی زنانی

که بدین تهمت اعدام شدند، به دادخواهی برخاسته و بگویند: "خدایا! به فرض اینکه ما به جرم انتسابی مرتکب شده بودیم، به قانون اسلام مجازات ما را هفتاد و پنج ضربه معین کرده بودی، از این حکام و دادستانان پیرس ما را به چه مجوزی اعدام کردند؟" چه جوابی خواهید داد؟

مسلماً هیچ! خون یکی از این زنان برای محکومیت همه شما از قاضی و دادستان و آنان که شما قاضیان جور را بر گرده مردم سوار کرده اند (۹۶) کافی است، و دامنگیر همه تان خواهد بود. بروید و در سورة مائده (۹۷) بخوانید: وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (۹۸) فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۹۹) فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. (۱۰۰) مجازات اعدام در باره این قبیل متهمان آنجاست که متهم سه دفعه بدین گناه مرتکب شده و در هر نوبت، پس از اثبات شرعی به هفتاد و پنج ضربه مجازات شده باشد. چنان که بار چهارم بدین گناه آلوده گردد، محکوم به اعدام می شود. (۱۰۱)

در کدامیک از بیدادگاهها این مراحل طی شده است؟ (۱۰۲) این قبیل احکام و مجازات های از پیش خود ساخته چگونه به نام اسلام اجرا می شود؟ آن هم با گفتن بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ! در کدام ماده از قانون اسلام مجازاتی به نام مصادره کلیه اموال متهم و خویشاوندان نزدیک وی نوشته شده است؟ آیا معقول

است فلان متهّم به اختلاس یا رباخواری یا غصب و غیره هیچ یک از متصرفاتش را مالک نبوده باشد و همه آنها مال غیر و نامشروع به حساب آید؟ حتّیّ جهیزیه عروس و مهر دخترش را هم بدون توجّه به آیه ولا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى که پنج مرتبه در قرآن مجید تکرار شده است، (۱۰۳) می توان از دستشان گرفت؟ در مورد این قبیل اتهامات می باید بعد از ثبوت در پیشگاه قاضی عدل، حقوق مدعیان خصوصی عیناً یا قیمتاً به آنان برگردد، نه به بیت المال و نه به نفع مستضعفان، و اگر مدعی خصوصی در میان نباشد، و مال مختلط به حرام شناخته شود، فقها فتوا به دریافت یک پنجم مال داده اند، (۱۰۴) نه مصادره همه دارایی متهّم.

بگذریم از اینکه کلمه "مستضعف" را از مفهوم حقیقی و قرآنی آن (۱۰۵) تحریف کرده و به معنی تهیدستان و بینوایان به کار می برند! چه مستمندان در قرآن با عناوین مخصوص: فقیر، مسکین، سائل، محروم، معترّ و بائس آورده شده، در صورتی که "مستضعف" به معنی مردم زیر دستی اند که به زبونی کشانده شده اند، و در نظر مستکبران (خود بزرگ بینان و خودکامان) دارای حقوق بشری به شمار نمی آیند، و مطلقاً روی آنان حساب نمی شود، اگر چه توانگر و زندگانی مرفّهی داشته باشند، و نیز بگذریم از اینکه آن همه ثروت

بیکران که به نفع مستضعفان به یغما رفت، به تملک چه کسانی درآمد و مستضعفان چه طرفی از آن بستند؟ و چند نفر از آنان به نوایی رسیدند؟ این نوع قضاوت ها که برشمردیم، بدعت در دین و به اصطلاح خودتان التقاطی است یا اسلام راستین؟

[۵. تخلّفات اجتماعی]

و اما تخلّفات از نظر اجتماعی: آیا برکنار کردن دانشمندان و صاحب نظران و استادان [و] متخصصان علوم و کارمندان تجربه اندوخته که عدّه چشمگیری از آنان در مبارزه با رژیم سابق با اعتصابات فراگیر سهم بسزایی داشتند، به عنوان پاکسازی و محروم نمودن آنان از حقوق اجتماعی به بهانه اینکه به [قانون اساسی مصوب] مجلس خبرگان رأی نداده، یا در ولایت فقیه تشکیک نموده، یا مکتبی و در خط امام نبوده، یا احتمالاً به فکر توطئه افتاده، آن هم با قطع حقوق و وسیله معاش که در مورد بیشتری از آنان به منزله سلب حق حیات از خود و خانواده هایشان است، با عدل علوی مطابقت دارد؟ اکنون یک یک این بهانه ها را بررسی می کنم.

قانون خبرگان (۱۰۶) به طوری که ملاحظه شد (۱۰۷) از نظر تنظیم ناقص (۱۰۸) و متناقض است (۱۰۹) و به همین جهت گفته شد که باید متممی بر آن افزوده شود (۱۱۰) و از نظر عمل آشکارا دچار تبعیض شده و هر جا به نفع دستگاه حاکم است، قابل اجرا و آنجا که مربوط به حقوق ملت است، سکوت نموده و زیر پا گذاشته می شود. سانسور و خفقان جای آزادی بیان به کار می

رود، آزادی اجتماعات به وسیله چماقداران و چاقوکشان به اصطلاح حزب الله (۱۱۱) برچیده می شود. کتابخانه ها طعمه آتش می گردد، (۱۱۲) مصوئیت و امنیت جان و مال افراد مورد تجاوز قرار می گیرد. آیا خود مجلسیان و دستگاه حاکم چه حرمتی برای آن باقی گذاشته اند تا رأی دهندگان مورد مؤاخذه [و] پیگرد قرار بگیرند؟! مگر معنی آزادی انتخابات جز این است که هر کس می تواند آزادانه شرکت بکند و یا ممتنع باشد و یا به کاندید مورد نظر خود رأی بدهد؟

و اما ولایت فقیه (چنان که در مصاحبه با خبرنگار مجله جوانان گفته شد) (۱۱۳) به معنی حکومت مطلقه و نامحدود ادعای بدون دلیل است، و آنچه از کتاب وسنت استفاده می شود تنها صلاحیت فتوا و قضاوت و ارشاد و تصدّی امور حسبیّه است (۱۱۴) و این سِمَت اختصاص به فرد معین ندارد و هر فقیه واجد شرایط متصدّی این وظیفه تواند بود. (۱۱۵) اکنون از نظر مماشات با مدعیان فرض می کنیم ولایت فقیه آن اندازه از حقایق برخوردار است که ولایت و خلافت حضرت امیر المؤمنین [ع]. آیا آن بزرگوار کسانی را که از بیعتش سرپیچی کردند، طرد نمودند؟ و یا از حقوقی که دیگران بهره مند می شدند، و از آن جمله سهم بیت المال، آنان را محروم کردند؟ البته «نه». این شما

و این تاریخ اسلام. چنان که دیدیم عدّه ای از آنان که از طرف خلفا شاغل مقامی بودند، همچنان ابقا شدند. (۱۱۶)

و اما مکتبی و پیرو خط امام بودن که امروز جزء امتیازات فرصت طلبان به شمار می رود مفهوم روشنی ندارد، و معلوم نیست چه صیغه ای است (۱۱۷)، اگر مقصود همان صراط مستقیم است که در قرآن آمده (۱۱۸)، یعنی راهی که خدا و رسول برای رسیدن انسان به سعادت دنیا و آخرت ترسیم نموده اند، این را نمی توان به نام شخص دیگری معرفی کرده و نام دیگری بر آن نهاد (۱۱۹)، و باید دید چند درصد پیروان و چه مسافتی از این صراط مستقیم را بدون انحراف پیموده اند! تا بر دیگران خرده بگیرند، پس این همه تَخَلُّفات که بر شمردیم چیست و از کیست؟ و اگر مقصود غیر از آن است، به چه دلیل می توان مردم را به معتقد شدن بدان مُلْزَم و مجبور نمود؟

در رژیم سابق چاپلوسان درباری شعارهای مثلثی ساخته، مردم را الزام می کردند [که] خواه [و] ناخواه بدان ایمان بیاورند، مانند: "خدا، شاه، میهن" که نسبت به مقام احدیت - جَلَّتْ عَظَمَتُهُ - موهن تر از تثلیث نصاری (۱۲۰) است، و یا "انقلاب سفید، نظام شاهنشاهی، قانون اساسی" شعار حزب رستاخیز! (۱۲۱) آیا سزاوار است در رژیم انقلابی هم از این گونه مثلثات (مانند "انقلاب

اسلامی، خط امام، قانون خبرگان" (۱۲۲)، و یا "خدا، قرآن، خمینی"، بر اصول دین (۱۲۳) افزوده شود؟ و به قول دعانویسان «هر که شک آورد کافر گردد!»

بهانه جویی برای ایجاد مزاحمت و آزار مردم به قدری پوچ و مبتذل شده است که حکایت گرگ و میش را در سر نهر آب (۱۲۴) تداعی می کند. مثلاً در خانه فلان آدم بطری دیده شده است، و در مغازه فلان کاسب عکس شاه وفرح بوده، و در پرونده فلان کارمند فرمان درباری پیدا شده و مدال دریافت کرده، آیا می توان از نظر قضایی اینها را دلیل بر مجرمیت اشخاص به شمار آورد؟ و یا باید رسیدگی کرد که مثلاً صدور فرمان به عنوان دستخوش کشتار ۱۵ خرداد یا ۱۷ بهمن (۱۲۵) بوده و یا چون فلان مهندس کشاورزی یا مهندس راهسازی وظیفه محوله خودشان را با درایت و امانت و سرعت انجام داده اند، بدین وسیله تشویق شده اند.

اما تهمت توطئه و وابستگی به خارج که به منظور ایجاد خفقان و بستن زبان اعتراض و قلم انتقاد به نحو دلخواه به این و آن نسبت داده می شود، و هر نوع سخت گیری و تصمیم نامساعد درباره آنها تجویز می گردد، اولاً در شریعت اسلام ارتکاب جرم مادام که به مقام عمل نیامده است، چه خودش از انجام آن

منصرف شود، چه موانعی در کار باشد که نتواند قصد خود را عملی سازد، گناه محسوب نمی شود، و کسی حق مؤاخذه بر قصد و نیت مردم ندارد، اگر چه قصد سوء خود را با دیگری در میان گذاشته باشد، ثانیاً آیا توطئه انتسابی سهمگین تر و نابخشودنی تر از توطئه هایی است علیه حضرت رسول [ص] و حضرت امیرالمؤمنین [ع] به وقوع پیوست؟ که شرح توطئه ها و عکس العمل هر دو بزرگوار بازگو شد. (۱۲۶)

انحصار طلبان بدین بهانه ها و بوالهوسی ها کشور را از ثروت معنوی خود، یعنی دانشمندان و متخصصان و استادان علوم و فنون تهی کرده، عده ای را به فرار و مهاجرت و عده ای را به خانه نشینی و انزوا وادار کردند و دانشگاه ها را که در مبارزات سنگر مقدم و بالمآل عامل مؤثر ترقی کشور در علم و صنعت و باز سازی است، به تعطیلی کشانده و صدها هزار دانشجو را سرگردان و به جای کلاس درس در کوچه و خیابان رها نمودند و بر خیل میلیون ها بیکار افزودند، و ضمناً اسلام را در نظر بیگانگان یک آیین ارتجاعی و ضد علم و صنعت معرفی کردند!

مگر نمی شد به جای تعطیل دانشگاه و آن هم با آن سر و صدا و یورش (۱۲۷) چنانچه واقعاً و بی غرضانه تشخیص داده می شد که افرادی صلاحیت

حضور در دانشگاه را ندارند، به کنار گذاشته شوند و یا در صورت لزوم با رعایت شرایط و احوال در برنامهٔ تحصیل تجدید نظر شود؟ و دانشجویان را به روش: ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (۱۲۸) قانع کنند که عقاید سیاسی شان به جای خود، ولی نباید محیط آرام و جمعیت حواس (۱۲۹) را که لازمهٔ تحصیل دانش است با بحث و جدال سیاسی به هم بزنند. وای بر ما که تا این حدّ روح تفاهم را از دست داده ایم، و به جای دلیل و برهان همه جا چماق چوبی یا چماق تکفیر به کار می بریم!

[۶. تخلّفات اقتصادی]

و اما تخلّفات از نظر اقتصادی: افرادی از روحانیون و دیگران به نام متخصص اقتصاد اسلامی که معلوم نشد دوره تحصیل و تخصّص را در کدام مکتب و دانشکده گذرانده اند، به طور خلق الساعه از در و دیوار انقلاب سر درآوردند. این آقایان که قوانین و مصوبات رژیم گذشته را ضدّ اسلام و طاغوتی می نامیدند، و تصویب کنندگان را مستحق هر نوع مجازات! همه آنها را از اصلاحات ارضی گرفته تا عوارض نوسازی و جرایم دیرکرد و مالیات های سنگین به جریان گذاشتند.

می دانیم که مالیات در صدر اوّل اسلام منحصر به زکات و خمس و خراج و مقاسمه بود، و فقها تصریح کرده اند که به درآمد از طریق ارث، خمس تعلّق نمی گیرد؛ (۱۳۰) ولکن عملاً تا هشتاد و پنج درصد مال موروث را از وارث می گیرند! (۱۳۱)

در قسمت کشاورزی از مستثنیات که در رژیم طاغوت برای مالک منظور شده و به کار کشاورزی مکانیزه می پرداختند (۱۳۲)، سلب مالکیت نمودند و با تمسّک به اصل اقتباس شده از فقه مارکسیسم (زمین از آن کسی است که به

رویش کار می کند) (۱۳۳) باب مزارعه و مساقات را که مشروعیت آن از ضروریات دین اسلام است و از صدر اوّل به بعد مورد عمل بوده و شخص مقدّس مؤسس اسلام اوّلین کسی است که مزارعه را در زمین های زراعتی فدک به کار بسته است (۱۳۴) از فقه اسلامی زدودند و بالملازمه آن حضرت و دختر فرزانه اش (۱۳۵) را محکوم نمودند!

بعضی از این مختصصان اقتصاد اسلامی به سفسطه پرداخته و به اجتهاد نادرست به آیه شریفه وَلِلّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۳۶) تمسّک جسته و مالکیت خصوصی را انکار می کنند (۱۳۷)، عجباً از روی جهل یا تجاهل سهواً یا عمداً به تحریف قرآن می پردازند؛ چه در قرآن واژه "مُلک" همه جا به ضم میم آمده است و به اتفاق علماء لغت و تفسیر به معنی سیطره و سلطنت است نه به کسر میم که به معنی دارایی و مالکیت است و حتّی کلمه مُلک یک بار هم در قرآن ذکر نشده است. (۱۳۸) به علاوه در متجاوز از هفتاد آیه مال را به مردم نسبت داده است: مَلَکْتَ أَيْمَانُکُمْ (۱۳۹)، أَمْوَالُکُمْ (۱۴۰)، أَمْوَالُهُمْ (۱۴۱)، وَمَا یَغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدّی (۱۴۲) و حضرت رسول (ص) به روایت فریقین سنّی و شیعه فرمود: لَا یَحِلُّ مَالُ إِمْرٍ مُّسْلِمٍ إِلَّا بِطِیْبِ نَفْسِهِ (۱۴۳) در حدیث دیگر حُرْمَةُ مَالِ الْمُسْلِمِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ. (۱۴۴)

یکی دیگر از این مجتهدان فاقدالشرايط! گفته است: "هر گاه مالکیت خصوصی مستلزم إضرار به غیر گردد، می توان بنا به قاعده «لاضرر ولاضرار فی الاسلام» (۱۴۵) از مالک سلب مالکیت نمود." (۱۴۶) غافل از اینکه قاعده لاضرر در زمینه خسارت وارد کردن به دیگری تصرفات مالک را محدود می کند نه سلب مالکیت. (۱۴۷) مثلاً اگر کسی در ملک خود چاهی بکند که به دیوار همسایه رخنه وارد شود، از این عمل ممنوع می شود نه از مالکیت خانه، جای بحث نیست که از نظر تکوین همه موجودات اعم از جاندار و بیجان مخلوق خدا و از آن خدا هستند و این معنی مانع از آن نیست که از نظر شرع و عقل افراد بشر به مالکیت اعتباری چیزهایی را اختصاصاً دارا شوند و مال آنان باشد.

یکی دیگر از متخصصان اقتصاد اسلامی! در این باب به قاعده الزرع للزارع و لو کان غاصباً (۱۴۸) استناد نموده است، (۱۴۹) در صورتی که این قاعده عکس مقصود او را می رساند، چه غاصب کسی را گویند که بدون مجوز شرعی ملک دیگری را تصرف کند. درست است که محصول کار از آن اوست، ولی به اجماع فقها باید زمین و اجرت المثل آن را به هرمدتی که غصب کرده است، به مالک برگرداند. (۱۵۰) برخی دیگر لطفاً اصل مالکیت زمین زراعتی را قبول

کرده و فتوا به محدودیت آن به چند هکتار داده است. (۱۵۱) معلوم نشد مازاد اراضی معموره را که مالک قادر بر ادامه عمران آن است، به چه مجوزی از کتاب و سنت می توان از دستش گرفت؟

از این گونه فتاوا (۱۵۲) و گزافه گویی ها فرصت مناسبی به دست بچه (۱۵۳) طلبه ها و هم جوجه کمونیستها که در میان پاسداران و گردانندگان جهاد سازندگی کم نیستند افتاد (۱۵۴) و روستاییان نادان (۱۵۵) را علیه مالکان شوراندند و به باغ ها و املاک معموره (۱۵۶) زیر کشت یورش برده، به قطع اشجار و تخریب وسایل مکانیکی و تأسیسات آبیاری و عمارات و غارت اموال منقول و احشام پرداختند و مقدار چشمگیری از آبادی ها به خرابی گرایید و عمل تولید متوقف شد!! از سوی دیگر به وعده مسکن و آب و برق مجانی (۱۵۷) روستائیان را به طمع انداخته و به شهر ها ریختند و مولد ثروت را به مصرف کننده مبدل ساختند. خدا قوت، دست مریزاد!

در قسمت صنایع نیز کارگران را علیه صاحبان کارخانه ها شورانده و با اقتباس اصل دیگر از فقه مارکسیسم (۱۵۸) «بهره کشی انسان از انسان ممنوع است» (۱۵۹) به معامله اجاره و روابط عادلانه مستأجر و اجیر که در قانون اسلام مشروحاً مقرر شده است (۱۶۰)، خط بطلان کشیده و با ملّی کردن کارخانه ها و

خلع ید از مالکان و گماشتن افراد غیر وارد به مدیریت، این قسمت از اعمال اقتصادی را هم فلج کردند. مگر نمی شد با نظارت و مراقبت از اجحافات و مظالم کارفرمایان در باره کارگران و مصرف کنندگان جلوگیری نمود؟ آیا با این وضع می توان به استقلال اقتصادی رسید؟

به نظرم به هم ریختگی اوضاع اقتصادی، معلول ضدیت با مطلق سرمایه داری است و دست اندرکاران به خود حق می دهند هر کسی را که دستش به جیبش می رود، با این برچسب محکوم و از ادامه کار ممنوع بنمایند. فرضاً اگر افرادی با کاردانی و کوشش و از راه های مشروع سرمایه اندوخته و مالیات های مقرر در اسلام را پردازند و خدماتی در جهت تولیدات کشاورزی و صنعتی به نفع کشور انجام بدهند، با توجه به آیات شریفه *وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ* (۱۶۱) [و] *[اللّٰهُ] يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَّشَاءُ وَيَقْدِرُ* (۱۶۲) چه مخالفتی با اسلام کرده اند؟ آقایان متصدیان امور کشوری! به هوش باشید که دارید ناآگاهانه راه را به نفوذ کمونیسم هموار می کنید.

[۷. تخلّفات سیاسی]

همین نابسامانی ها در سیاست داخلی و خارجی کشور نیز حکمفرما است. تعدّد مراکز تصمیم گیری، آن هم نه به طور هماهنگی، بلکه با کارشکنی از همدیگر، چنان هرج و مرج به وجود آورده که شاید نظیر آن را در جنگل های آفریقا هم نمی توان یافت [۱] مردم خوشبینانه تصوّر می کردند با انعقاد مجلس شورا و تفکیک قوا آشفتنگی ها از میان خواهد رفت و نظم و انضباط و امنیت برقرار شده و دست و پای کمیته های فعّال مایشاء و دادگاه های به اصطلاح شرعی و انقلابی و سپاه پاسداران و دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و (۱۶۳) هیئت های پنج نفری و هفت نفری (۱۶۴) که هرکدام خود را مستقل شمرده و دولت ها در داخل دولت تشکیل داده بودند، برچیده خواهد شد؛ متأسّفانه نه تنها این دست و پا گیران در سمت خود به جا ماندند، بلکه خود مسئولان قوای سه گانه نیز حریم قانون را نگاه نداشته و در کار همدیگر به مداخله پرداختند و برای به دست آوردن قدرت جنگ سرد به راه انداختند!

در سیاست خارجی رژیم نیز تصمیم مطالعه شده و شایسته به سود انقلاب گرفته نشد؛ چه پیش از آنکه انقلاب پابگیرد، و وضع ثابتی در کشور پدید آید،

عجولانه به فکر بازاریابی و صدور انقلاب افتادند و با شعارها و تبلیغات تحریک آمیز علیه زمامداران کشورهای مسلمان نشین نزدیک و دوردست آنان را به مخالفت برانگیختند و طبعاً آنان هم عکس العمل نشان داده و با تحریکات متقابل موجبات آشفتگی هر چه بیشتر اوضاع داخلی را فراهم ساختند و غائله کردستان و خوزستان و ترکمنستان (۱۶۵) را به راه انداختند، در صورتی که اگر بنا به دستور حضرت صادق (علیه السلام): *كُونُوا دُعَاءَ لَنَا بِأَعْمَالِكُمْ* (۱۶۶) (با عمل خودتان مردم را به آیین ما دعوت بکنید) قوانین عادلانه اسلام را مطابق الگو و روش مؤسسين آن به اجراء گذاشته و نمایشی از عدالت اجتماعی و مساوات و آزادی در معرض دید جامعه بشری قرار داده می شد، خود به خود مستضعفان ستمدیده ملل جهان از آن استقبال کرده و علیه مستکبران به پا برمی خاستند.

به گفته سعدی: "مشک آن است که خود ببوید، نه آن که عطار بگوید". (۱۶۷) ولی متأسفانه آنچه به مقام عمل در آمد و شمه ای از آن را باز گفتیم، غالباً در جهت مخالفت اسلام راستین و عدل علوی بود. چهره تابناک و درخشان اسلام آنچنان زشت و مهیب و هولناک جلوه داده شد که خودی و بیگانه از آن رمیده و فاصله گرفتند و کالای عرضه شده بی مشتری ماند و جز

دشمن تراشی و انزوا چیز دیگر به بار نیاورد.

در مصاحبه با خبرنگار مجلهٔ جوانان گفتم: (۱۶۸) امروز احتیاج متقابل، تاروپود ملل جهان را طوری به همدیگر بافته است که حتی کشورهای پیشرفته هم قادر نیستند جدا از همدیگر و از هر جهت مستقل به زندگی خود ادامه بدهند. چنان که ملت چین با آن همه نیروی انسانی نهصد میلیونی و منابع سرشار معدنی و پیشرفت در کشاورزی و صنعتی نتوانست منزوی بماند و خواه و نخواه به صحنه های بین المللی کشانده شده، ملت از هر جهت ناتوان و عقب ماندهٔ ایران چگونه می تواند از همه ملل گسسته و انزوا گزیند و نیازمندی هایش را به تنهایی برآورده سازد؟ پس قطع رابطه با کشورهای دیگر نه ممکن است و نه مفید. در اوایل امر که تنور انقلاب گرم بود و مردم یکپارچه از آن پشتیبانی می کردند و حسن شهرتش فراگیر و مورد اعجاب ملل جهان گردید و زمامداران بیشتر کشورها هم شگفت زده و موقتاً تحت تأثیر قرار گرفته بودند و ملت ایران در افکار عمومی جهان حق به جانب معرفی شده و به همین جهت رژیم انقلابی زودتر از موعد انتظار به رسمیت شناخته شد، جو مساعدی برای ایجاد یا تجدید روابط ما با کشورهای دیگر اعم از بزرگ و کوچک به وجود آمده بود که اگر در پست وزارت خارجه ما شخص کاردان و امین و آگاه از

حقوق بین المللی قرار داشت، (۱۶۹) از این فرصت و جو مساعد استفاده کرده، با توجّه به رقابت های دولت های مقتدر روابط و پیمان هایی بر اساس مصالح کشور و احترام متقابل و اصول آزادی و استقلال سیاسی برقرار می کرد، [به این معنی که رعایت اصول در مقام عمل تضمین گردد، نه به طور تشریفاتی و روی کاغذ که] (۱۷۰) در این شرایط (۱۷۱) در امور داخلی ما مداخله ننموده و زمامدار دست نشانده بر ما تحمیل نکنند و پای ما را به پیمان های نظامی و منطقه ای نکشاند و کشور ما را پایگاه و زرادخانه خودشان نسازند و بازار مصرف قرار ندهند و در رابطه اقتصادی و مبادلات تجارتي اجناس مورد نیازمان را (به تشخیص خودمان نه به تحمیل دیگران) از هر کشوری که مقرون به صرفه باشد وارد و متقابلاً تولیدات خودمان را صادر بنماییم، (۱۷۲) متأسفانه در اثر ندانم کاری های اشخاص ناآگاه چنین فرصت مناسب از دست رفت. خدا می داند پیامد این همه نابسامانی ها و ندانم کاری ها چه خواهد بود؟

این است قسمتی از کارنامه فرصت طلبان و انحصارجویان در امور داخلی و خارجی کشور جمهوری اسلامی! ان شاءالله مردم ایران با مقایسه آنچه که در اسلام راستین و عدل علوی آمده است، با آنچه به نام اسلام جا زده اند، تفاوت عمیق میان آن دو را درک نموده و در تعهد و وفاداریشان به اسلام که دین حق

و عدالت و رحمت است، پایدار خواهند ماند.

وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

زنجان، ۱۲ شهریور ۱۳۵۹

سید ابوالفضل موسوی

یادداشت‌ها:

- (۱) پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت. (حشر ۲)
- (۲) عبارت «و هاله وار دور مقام رهبری را فراگرفتند.» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور اول)
- (۳) دولت موقت مهدی بازرگان از ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ به مدت ۲۷۵ روز بر سر کار بود و در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ استعفا داد.
- (۴) با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید. (حجرات ۱۱)
- (۵) عبارت «ملی گرا و سازشکار و راست گرا و چپ گرا و لیبرال و منافق متهم ساخته و به کنار» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور دوم)
- (۶) عبارت «و انقلاب از مسیر خود منحرف گردید.» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور سوم)
- (۷) "هرگاه رهبری مرد، رهبر [دیگری] برمی خیزد." رهبر فارسی است. نویسنده با طنز از این حدیث ابوهریره اقتباس کرده است: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): "إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانَ يَسُوسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا مَاتَ نَبِيٌّ قَامَ نَبِيٌّ". (مشکل الآثار طحاوی، حدیث ۱۱۵) (ترجمه: بنی اسرائیل را پیامبران اداره می کردند، هرگاه پیامبری می مرد، پیامبر دیگری برمی خاست).
- (۸) عبارت «و به صورت "کلما مات رهبر قام رهبر!!" از مردم سلب اختیار بنمایند» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور چهارم)
- (۹) ب: آویزند.
- (۱۰) انجیل متی، ۱۶: ۱۹.
- (۱۱) عبارت «و به مرجع تراشی پرداخته و بخشنامه صادر کنند» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور پنجم)
- (۱۲) کلما جاوز حدّه انعکس ضده. (ترجمه: هرچه از حدش بگذرد، به ضدش تبدیل می شود)

۱۳) عبارت «اگر چه فی الواقع "عالیقدر" هم بوده باشد» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور ششم)

۱۴) عبارت «دیگر نه او بتواند نقش پاپ اعظم! را ایفا کند و نه شورای نگهبان نقش کاردینالها را» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور هفتم) به نظر می رسد مراد نویسنده از «شورای نگهبان» مجلس خبرگان رهبری باشد که معادل مجلس کاردینالها در مسیحیت کاتولیک در تعیین پاپ است. البته در زمان نگارش این رساله هنوز مجلس خبرگان رهبری تشکیل نشده بود.

۱۵) عبدالرحمن جامی، هفت اورنگ، یوسف و زلیخا.

۱۶) عبارت «از روحانیون گردانندگان کمیته ها و پیدادگاههای موسوم به محکمه شرعی» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور هشتم)

۱۷) کتابی است از منظر نفی و عناد نسبت به پیامبر اسلام (ص) که در سال ۱۳۵۳ بدون نام نویسنده در بیروت منتشر شده و بعد از انقلاب به صورت زیرزمینی در ایران به شکل وسیعی توزیع گشته است. نویسنده آن علی دشتی (۱۳۶۰-۱۲۷۶) از بازیگران سیاسی عصر پهلوی اول و دوم می باشد. وی در این کتاب به باورهای پایه مسلمانان حمله کرده، قرآن را سخنان محمد و گردآوری او دانسته است. به نظر حامد الگار (در ژورنال خاورمیانه، بهار ۱۹۸۷) دشتی کوشیده پیامبر اسلام (ص) را به یکی از مردان بزرگ تاریخ تقلیل دهد. او کتاب دشتی را متأثر از روایت دوره اول شرق شناسان همراه با نفرت شدید نژادی به اعراب دانسته است. جعفر سبحانی در کتاب "راز بزرگ رسالت" (ویرایش دوم ۱۳۸۶) بی پایگی کلامی و تاریخی کتاب بیست و سه سال را برملا ساخته، و سید مصطفی حسینی طباطبایی در کتاب چهار جلدی "خیانت در گزارش تاریخ" (۱۳۶۱) با نقد ارجاعات آن نتیجه گرفته: «کتاب بیست و سه سال، آیتی است از تحریف تاریخ و قلب مدارک اسلامی و دگرگون ساختن مندرجات کتابها».

۱۸) مضمون توجیه مکرر رهبر جمهوری اسلامی در مقابل انتقاد مشفقان. به عنوان نمونه ایشان در

پاسخ به شکوائیه‌ی مستند مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹ آقای شیخ بهاء الدین محلاتی در مورد اعدامهای خلاف شرع و قانون صادق خلخالی در شیراز ضمن وعده رفع نگرانی تذکر می دهد: «این انقلاب بزرگ از بهترین انقلابهایی است که در جهان بوده است و دنیا بی انقلاب نمی شود و معقول نیست همه چیز موافق دلخواه باشد.» (پیام ۱۰ مراد ۱۳۵۹) البته این پیام همانند بسیاری اسناد مهم در صحیفه امام درج نشده است. نسخه‌ای به خط و امضای هر دو مرجع نزد این جانب موجود است.

(۱۹) عبارت «به اصطلاح اسلامی» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور نهم)
(۲۰) انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م بلشویکها به رهبری ولادیمیر لنین در روسیه که به تاسیس اتحاد جماهیر شوروی انجامید.

(۲۱) با اختیار و تمایل.

(۲۲) «من كف يده وأغلق داره فهو آمن ... من دخل دار أبي سفیان فهو آمن ومن دخل المسجد فهو آمن ومن ألقى سلاحه فهو آمن ومن أغلق بابهُ فهو آمن ومن دخل دار حكيم بن حزام فهو آمن» (السيرة الحلبیة، ج ۳ ص ۱۹)

(۲۳) «فأمر سعد بن عبادة أن يدخل في بعض الناس من كداء، فزعم بعض أهل العلم أن سعدا قال حين وجه داخلا اليوم يوم الملحمة اليوم تستحل الحرمة، فسمعها رجل من المهاجرين، فقال: يا رسول الله اسمع ما قال سعد بن عبادة، وما نأمن أن تكون له في قریش صولة، فقال رسول الله (ص) لعلي بن أبي طالب: أدركه فخذ الراية فكن أنت الذي تدخل بها.» (تاريخ الطبري، ج ۲ ص ۳۳۴)

(۲۴) «ثم قال (ص): يا معشر قریش، ما ترون أنى فاعل فيكم؟ قالوا: خيرا، أخ كريم، وابن أخ كريم، قال: اذهبوا فأنتم الطلقاء.» (ابن هشام الحمیری، السيرة النبویة، ج ۴ ص ۸۷۰)

(۲۵) متن کامل صلوات بر اساس الف درج شد.

(۲۶) فلما رآنى قال (ص): وحشى؟ قلت: نعم. قال: أفعد فحدثنى كيف قتل حمزة. فحدثته ... فلما فرغت من حديثي قال: «ويحك! غيب وجهك عني، فلا أراك.» فكننت اتكب رسول الله (ص)

حيث كان، فلم يرني حتى قبضه الله تعالى. (ابن الأثير الجزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ترجمة وحشي بن حرب الحبشي، ش ٥٤٥١، ص ١٢٣٩)

(٢٧) حديث ابو سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) (صحيح مسلم النيسابورى، كتاب الزكاة، باب ذكر الخوارج و صفاتهم، ج ٣ ص ١١١)

(٢٨) حديث ابو سعيد الخدرى عن رسول الله (ص) (صحيح البخارى، كتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب من ترك قتال الخوارج للتألف وأن لا ينفر الناس عنه، ح ٦٥٣٤)

(٢٩) الواقدي، المغازي، ج ٣ ص ١٠٤٤-١٠٤٢.

(٣٠) قال ابن إسحاق : فحدثني عاصم بن عمر بن قتادة: أن عبد الله أتى رسول الله (ص) ، فقال : يا رسول الله ، إنه بلغني أنك تريد قتل عبد الله بن أبي فيما بلغك عنه ، فإن كنت لا بد فاعلا فمرني به ، فأنا أحمل إليك رأسه ، فوالله لقد علمت الخزرج ما كان لها من رجل أبر بوالده مني ، وإنني أخشى أن تأمر به غيري فيقتله ، فلا تدعني نفسي أنظر إلى قاتل عبد الله بن أبي يمشي في الناس، فأقتله فأقتل (رجلا) مؤمنا بكافر، فأدخل النار، فقال رسول الله (ص): بل نترفق به، ونحسن صحبته ما بقى معنا. (ابن هشام، السيرة النبوية، غزوة بنى المصطلق، ج ٣ ص ٧٦٠)

(٣١) «وروى أنه (ص) صلى على عبد الله بن أبي، وألبسه قميصه قبل أن ينهى عن الصلاة على المنافقين، عن ابن عباس، وجابر، وقتادة. وقيل: إنه (ص) أراد أن يصلى عليه، فأخذ جبرائيل بثوبه، وتلا عليه: (ولا تصل على أحد منهم) الآية، عن أنس، والحسن. وروى أنه قيل لرسول الله: لم وجهت بقميصك إليه يكفن فيه، وهو كافر؟ فقال: إن قميصي لن تغني عنه من الله شيئا، وإنني أومل من الله أن يدخل بهذا السبب في الاسلام خلق كثير. فروى أنه أسلم ألف من الخزرج لما رأوه يطلب الاستشفاء بثوب رسول الله (ص). وذكره الزجاج، قال: والأكثر في الرواية أنه لم يصل عليه.» (الطبرسي، مجمع البيان، ذيل التوبة ٨٤، ج ٥ ص ١٠٠)

(٣٢) و تو اخلاق عظيم و برجسته ای داری. (قلم ٤)

(٣٣) و ما ترا جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم. (انبیاء ١٠٧)

(٣٤) ابن الأثير الجزري، أسد الغابة في معرفة الصحابة، ش ١٢١٧، ص ٢٩٠.

(۳۵) شریف رضی در مواضع متعددی از نهج البلاغه درباره عوامل قتل عثمان و روآوردن مردم به علی بن ابی طالب (ع) عباراتی از ایشان نقل کرده است، از جمله خطبه های ۳۰ و ۳. تحلیل نویسنده برگرفته از آنهاست.

(۳۶) «فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجِّي فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْخَلْقِ شَجَا» (نهج البلاغه، خطبه ۳: شقشقیه)

(۳۷) «حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي، قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال: حدثني أحمد بن محمد بن إسحاق قال: حدثنا أبي قال: لما بويع الرضا عليه السلام بالعهد اجتمع الناس إليه يهنئونه فأومى إليهم فانصتوا، ثم قال بعد أن استمع كلامهم: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعال لما يشاء لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه (يعلم خائنه الأعين وما تخفي الصدور) وصلى الله على محمد في الأولين والآخرين وعلى آله الطيبين الطاهرين أقول وأنا على بن موسى بن جعفر عليهما السلام: إن أمير المؤمنين عضده الله بالسداد ووقفه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره، فوصل أرحاما قطعت وآمن نفوسا فزعت بل أحياها وقد تلفت وأغناها إذا افتقرت مبتغيا رضا رب العالمين لا يريد جزاء إلا من عنده (وسيجزي الله الشاكرين ولا يضيع أجر المحسنين) وأنه جعل إلى عهده والامره الكبرى إن بقيت بعده فمن حل عقده أمر الله تعالى بشدها وقصم عروء أحب الله إيثاقها فقد أباح حريمه وأحل محرمه إذا كان بذلك زاريا على الامام منتهكا حرمة الاسلام، بذلك جرى السالف فصبر منه على الفلتات* ولم يعترض بعدها على الغرمات خوفا على شتات الدين واضطراب حبل المسلمين ولقرب أمر الجاهلية ورصد المنافقين فرصة تنتهز وبائقة تبندر وما أدري ما يفعل بي ولا بكم؟ أن الحكم إلا لله يقضى الحق (وهو خير الفاصلين).» * اشاره بذلك صلوات الله عليه الى الحكمة الى عدم منازعه اميرالمؤمنين عليه السلام اياهم لقرب عهدهم بالكفر لئلا يرجعوا القهقهري ويعودوا الى ما كانوا عليه من التضارهر بالكفر المفضى الى اختلال احوال المسلمين واضطراب حبل الدين. من هامش بعض النسخ. (الصدوق، عيون اخبار الرضا (ع)، باب ۴۰، حديث ۱۷، تصحيح السيد مهدي الحسيني الالاجوردی، ج ۲ ص ۱۴۷-۱۴۶) این نزدیک‌ترین حدیث به مضمون مشارالیه

- در متن است که یافتیم. چه بسا با تفحص بیشتر حدیثی اقرب از این یافت شود.
- (۳۸) در الف و ب به جای «او را» «امرا» درج شده است.
- (۳۹) ابوالحسن بن علی المسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۲ ص ۲۶۲.
- (۴۰) «وانتزع علی املاکا کان عثمان أقطها جماعة من المسلمين، وقسم ما فی بیت المال علی الناس، ولم یفضل أحدا علی أحد.» (المسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۲ ص ۲۷۶)
- (۴۱) بنگرید به الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴ ص ۴۴۴-۴۴۲ و ابن الاثیر الجزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ترجمه هر یک از این افراد.
- (۴۲) در الف و ب: سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر.
- (۴۳) موسوعة الشیخ المفید، ج ۱: الجمل و النصره لسید العترة، ص ۱۰۰-۹۴؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴ ص ۴۳۰-۴۲۹.
- (۴۴) الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۴ ص ۴۲۸.
- (۴۵) إثبات الوصیة، ص ۱۵۵-۱۵۴. (مؤلف أثبات الوصیة علی بن حسین مسعودی صاحب مروج الذهب نیست. اینکه مؤلف آن کیست نیاز به تحقیق دارد. بنگرید به مقاله سید محمد جواد شبیری زنجانى، اثبات الوصیة و صاحب مروج الذهب)
- (۴۶) المفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱ ص ۲۵۵.
- (۴۷) ولادیمیر ایلیچ لنین این عبارت را در سخنرانی مورخ ۳ نوامبر ۱۹۲۰ در کنفرانس تحصیلات سیاسی پرولتاریا در مسکو بکار برده است.

Workers Education Political of Conference Russia-All the of Bulletin
 English th^۴ , Works Collected s'Lenin ;oscowM , (۱۹۲۰ , ۸-۱ November)
 -۳۴۰ pages , ۳۱ Volume , ۱۹۶۵ , Moscow , Publishers Progress , Edition
 ۳۶۱

بیشک این قاعده با شدت بیشتری مبنای سیاست عملی ژوزف استالین بوده است. بنیوتو موسولینی نیز آن را خطاب به فاشیستهای ایتالیا بکار برده است. گفتنی است اگرچه استعمال سیاسی این عبارت که پایه سیاست دو قطبی کردن فضا است از ابداعات لنین است، اما این

عبارت سه بار در انجیل بکار برده شده است: متى ۳۰:۱۲، لوقا ۹:۵۰ و مرقس ۹:۴.

(۴۸) الجمل، موسوعه الشيخ المفيد، ج ۱، ص ۴۱۹.

(۴۹) پیشین، ص ۳۷۰-۳۶۹.

(۵۰) پیشین، ص ۳۹۰-۳۸۳.

(۵۱) پیشین، ص ۴۰۵.

(۵۲) احمد بن أعثم الكوفى، كتاب الفتوح، ج ۲ ص ۳۴۰-۳۳۹.

(۵۳) احزاب ۳۳.

(۵۴) «وَأَمَّا فَلَانَةُ فَأَذْرَكَهَا رَأَى النِّسَاءُ، وَضِغْنَ غَلَا فِي صَدْرِهَا كَمِرْجَلِ الْقَيْنِ، وَلَوْ دُعِيَتْ لِنَنَالَ مِنْ غَيْرِي، مَا أَتَتْ إِلَيَّ، لَمْ تَفْعَلْ؛ وَلَهَا بَعْدُ خُرْمَتُهَا الْأُولَى، وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶)

(۵۵) ابن الاثير الجزرى، الكامل فى التاريخ، ج ۳ ص ۱۴۴-۱۴۳.

(۵۶) پیشین، ص ۱۴۵.

(۵۷) ظاهرا مراد نویسنده از ستون پنجم معاویه اشعث بن قیس است. ابن ابی الدنيا به ماجرای ارتباط اشعث بن قیس با عبدالرحمن بن ملجم مرادى اشاره کرده است: مقتل اميرالمؤمنين على بن ابی طالب (ع)، حدیث ۲۴ ص ۳۸-۳۷ (روایه الحسين بن صفوان البرذعی، تحقیق ابراهیم صالح، دارالبشائر، دمشق، ۲۰۰۱م) این قضیه در سطور بعدی آمده است.

(۵۸) ترجمه: و عذاب کسی که در [ریختن] خون او مشارکت داشته را دو چندان کن. السيد رضى الدين ابن طاووس، الإقبال بالاعمال الحسنه فيما يعمل مره فى السنه، ج ۱ ص ۲۱۴.

(۵۹) ادیب، شاعر، پایه گذار علم نحو، نخستین کسی که به اعراب گذاری قرآن اقدام کرد، در هر سه جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب امام (ع) جنگیده و در حوالی سال ۶۹ از دنیا رفته است.

(۶۰) ترجمه: به معاویه بن حرب بگویند که چشم های شماتت کنندگان روشن مباد. آیا در ماه رمضان ما را به سوگ بهترین همه مردم نشانید. متن کامل قصیده به شرح زیر است:

ألا أبلغ معاوية بن حرب / فلا قرت عيون الشامتينا
أفى شهر الصيام فجمعتمونا / بخير الناس طرا أجمعينا
قتلتم خير من ركب المطايا / وأفضلهم ومن ركب السفينا
ومن لبس النعال ومن حذاها / ومن قرأ المثنى والمئينا
إذا استقبلت وجه أبى حسين / رأيت البدر راق الناظرينا
لقد علمت قريش حيث حلت / بانك خيرها حسبا ودينا

الأغانى، ج ۱۲، ص ۳۲۹-۳۲۸؛ ديوان ابوالسود الدؤللى، صنعته ابى سعيد الحسن السكرى، تحقيق الشيخ محمد حسن آل ياسين، دار مكتبة الهلال، بيروت، ۱۹۹۸م، الملحق الثالث: ما بقى من كتاب ابى الاسود الدؤللى، تأليف المدائنى، شماره ۲۰، ص ۴۴۷.

(۶۱) المفيد، الإرشاد فى معرفته حجج الله على العباد، ج ۱ ص ۲۰-۱۹.

(۶۲) نهج البلاغه، نامه ۴۷ (تصحیح صبحی صالح، ص ۴۲۲).

(۶۳) «تنگ از آن شد برو جهان سترگ / که جهان تنگ بود و مرد بزرگ» (سنائی، حقیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، الباب الثالث، ستایش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، بیت آخر، به کوشش علی محمد صابری، رقیه تیموریان و بهزاد سعیدی)

(۶۴) نویسنده دو نیرو را در هم ادغام کرده است: کمیته انقلاب اسلامی در ۲۳ بهمن ۱۳۵۷ تأسیس شد و در سال ۱۳۷۰ در شهربانی و ژاندرامری ادغام و تأسیس سازمان نیروی انتظامی جمهوری اسلامی انجامید. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ تأسیس شد و مهمترین نیروی نظامی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی ایران است. آقای شیخ بهاء الدین محلاتی دو ماه قبل از این نامه در نامه ای انتقادی به آقای خمینی تصریح کرده است: «به هر حال با کمال معذرت باید صریحا بگویم که مردم از فساد حاکم بر سپاه پاسداران که گویا تعزیه گردان رژیم فعلی است نفرت شدید دارند. بسیاری از تحریکات علیه دادگاه از ناحیه ی سپاه است که حاکم شرع را در خدمت خود نمی بیند. چه خوب بود شخصی را که مشخص نباشد می فرستادید تا تحقیق می کرد و وضع مردم و اوباش و علمای محترم را می دید و

گزارش می کرد.» (نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹)

۶۵) کنایه از معممین و روحانیون.

۶۶) دادگاه انقلاب اسلامی متشکل از یک حاکم شرع (قاضی) و یک دادستان انقلاب نهادی مستقل از سازمان دادگستری، دولت موقت و شورای انقلاب مستقیماً زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی از ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ آغاز به کار و اجرای حکم کرد.

۶۷) درالف و ب به غلط «عده ای» درج شده است.

۶۸) «کل من لا تقبل شهادته، لا ینفذ حکمه، کالولد علی الوالد، والعبد علی مولاه، والخصم علی خصمه.» (المحقق الحلی، شرائع الاسلام، کتاب القضاء، صفات القاضی، المسئلة الحادیة عشر، ج ۴ ص ۶۸)

«الخامس: ارتفاع التهمة ويتحقق المقصود ببيان مسائل:

الأولى: لا تقبل شهادة من یجر بشهادته نفع، كالشريك فيما هو شريك فيه. وصاحب الدين إذا شهد للمحجور عليه، والسيد لعبده المأذون، والوصی فيما هو وصی فيه. وكذا لا تقبل شهادة من يستدفع بشهادته ضرراً، كشهادة أحد العاقلة بجرح شهود الجنایة. وكذا شهادة الوكيل والوصی، بجرح شهود المدعی علی الموصی أو الموكل.

الثانية: العداوة الدينية لا تمنع القبول، فإن المسلم تقبل شهادته علی الكافر. أما الدنيوية فإنها تمنع، سواء تضمنت فسقا أو لم تتضمن. وتتحقق العداوة، بأن یعلم من حال أحدهم السرور بمساءة الآخر، والمساءة بسروره، أو یقع بينهما تقاذف. وكذا لو شهد بعض الرفقاء لبعض علی القاطع علیهم الطريق، لتحقق التهمة. أما لو شهد العدو لعدوه قبلت لانتفاء التهمة.» (پیشین، کتاب الشهادة، اوصاف الشهود، ص ۱۱۸)

۶۹) به عنوان نمونه موادی از «لایحه‌ی قانونی آئین‌نامه‌ی تشکیل و نحوه‌ی رسیدگی دادگاه‌های انقلاب» مصوب جلسه‌ی مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ شورای انقلاب اسلامی (روزنامه اطلاعات ۱۶ فروردین ۱۳۵۸): «احکام صادره از طرف دادگاه‌ها باید حداکثر ظرف ۲۴ ساعت پس از صدور حکم از طریق دادستان اجرا شود والا رئیس دادگاه شخصا دستور اجرای حکم را صادر

خواهد کرد.» (تبصره ماده ۳۲) «احکامی که از محاکم انقلاب قبل از تصویب این آئین‌نامه صادر گردیده بلافاصله اجرا خواهد شد.» (ماده ۳۳) پس چه نیازی به تصویب آئین‌نامه؟! چگونه محاکمه‌های قبلی که بدون هرگونه آئین‌نامه انجام شده است بلافاصله اجرا شود؟ در این آئین‌نامه حق داشتن وکیل برای متهم و نیز امکان تجدید نظر پیش‌بینی نشده است.

(۷۰) «احکام دادگاه انقلاب قطعی و بدون تجدید نظر است.» (تبصره ۲ ماده ۱۱ آئین‌نامه‌ی دادگاهها و دادرهای انقلاب مصوب شورای انقلاب ۲۷ خرداد ۱۳۵۸، مجموعه قوانین سال ۱۳۵۸ ص ۸۳۳-۸۲۷؛ روزنامه رسمی ۲۰ مرداد ۱۳۵۸ شماره ۱۰۰۳۹)

(۷۱) فاجعه قضائی در جمهوری اسلامی یا «تیشه به ریشه دادگستری» را در کتاب در دست تدوینم مورد تجزیه و تحلیل میکروسکوپی و ارائه شواهد و مدارک مستند قرار داده ام. امیدوارم توفیق اتمام آن را پیدا کنم.

(۷۲) آیات ۱۷ تا ۲۶ سوره ص. شاهد مثال در آیه ۲۴ است، داوود پیامبر به خاطر عجله در صدور حکم استغفار و توبه می کند: **وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ** (۱۷) **إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعُشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ** (۱۸) **وَالطَّيْرِ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ** (۱۹) **وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ** (۲۰) **وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ** (۲۱) **إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ** (۲۲) **إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةً وَاحِدَةً فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ** (۲۳) **قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نَعْجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ** (۲۴) **فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ** (۲۵) **يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ** (۲۶) ترجمه: و به خاطر بیاور بنده ما داوود صاحب قدرت را، که او بسیار توبه‌کننده بود! (۱۷) ما کوه‌ها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می‌گفتند! (۱۸) پرندگان را نیز دسته

جمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند)؛ و همه اینها بازگشت‌کننده به سوی او بودند! (۱۹) و حکومت او را استحکام بخشیدیم، (هم) دانش به او دادیم و (هم) داوری عادلانه! (۲۰) آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داوود) بالا رفتند به تو رسیده است؟! (۲۱) در آن هنگام که (بی‌مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد؛ گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده؛ اکنون در میان ما بحق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن! (۲۲) این برادر من است؛ و او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم اما او اصرار می‌کند که: این یکی را هم به من واگذار؛ و در سخن بر من غلبه کرده است!» (۲۳) (داوود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده؛ و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می‌کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند؛ اما عدّه آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده‌ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد. (۲۴) ما این عمل را بر او بخشیدیم؛ و او نزد ما دارای مقامی والا و سرانجامی نیکوست! (۲۵) ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم بحق داوری کن، و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف سازد؛ کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی بخاطر فراموش کردن روز حساب دارند! (۲۶)

(۷۳) در الف و ب به جای سلیمان «مسلمانی» درج شده که نادرست است.

(۷۴) سوره انبیاء آیات ۷۸ و ۷۹: وَدَاوُودَ وَسُلَیْمَانَ إِذْ یَحْكُمَانِ فِی الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِیْهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِینَ (۷۸) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِینَ (۷۹) ترجمه: و داوود و سلیمان را (به خاطر بیایور) هنگامی که درباره کشتزاری که گوسفندان بی شبان قوم، شبانگاه در آن چریده (و آن را تباه کرده) بودند، داوری می‌کردند؛ و ما بر حکم آنان شاهد بودیم. (۷۸) ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم؛ و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم؛ و کوه‌ها و پرندگان را

با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می گفتند؛ و ما این کار را انجام دادیم! (۷۹)

(۷۵) علی بن ابراهیم، عن أبیه، عن ابن أبی عمیر، عن هشام بن سالم، عن أبی عبد الله (ع)، قال: لما ولی أمير المؤمنين (ع) شریحا القضاء اشترط علیه أن لا ینفذ القضاء حتی یعرضه علیه. (الکلینی: الکافی، ج ۷ ص ۴۰۷ ح ۳؛ الطوسی: التهذیب، ج ۶ ص ۲۱۷ ح ۵۱۰؛ الحر العاملی: وسائل الشیعة، کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، وما یجوز ان یقضی به، باب ۳، ح ۱، ج ۲۷، ص ۱۶-۱۵)

(۷۶) المفید، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ج ۱ ص ۲۲۳-۱۹۹؛ عبدالحسین الآمینی، نوادرالأثر فی علم عمر.

(۷۷) در منابع اهل سنت: ابن قتیبه، تأویل مختلف الحديث، ص ۱۵۲؛ الباقلانی، تمهید الأوائل فی تلخیص الدلائل، ج ۱ ص ۴۷۶ و ۵۴۷؛ فخرالدین الرازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۱ ص ۲۲؛ و در منابع شیعه: الکلینی، الکافی، ج ۷ ص ۴۲۴؛ الصدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴ ص ۳۶؛ الطوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶ ص ۶۰۶ و ج ۱۰ ص ۵۰.

(۷۸) واتی عمر بامرأه نسب إلیها الزنا فامر برجمها فلقیها علی - علیه السلام - فقال: ما بال هذه؟ فقالوا: أمر بها ان ترجم. فردھا علی - علیه السلام - فقال له: امرت برجمها ؟ فقال: نعم لانها اعترفت عندی بالفجور. فقال: فلعلک انتهرتها أو اخفتها [أو تهددتها؟] فقال قد کان ذاک. فقال: أو ما سمعت رسول الله - صلی الله علیه وآله - یقول: لا حد علی معترف بعد بلاء؟ انه من قیدت أو حبست أو تهددت فلا اقرار له. فخلی عمر سبیلها ثم قال: عجزت النساء ان تلد مثل علی بن أبی طالب لولا علی لهلک عمر. (مسند زید بن علی ص ۳۳۵؛ الخوارزمی، المناقب، ص ۸۰ ح ۶۵؛ العلامة الحلی، کشف الیقین، ج ۱ ص ۶۳)

(۷۹) ترجمه: از سه نفر تکلیف برداشته شده (یعنی مجازات نمی شوند): بچه تا وقتی بالغ شود، خوابیده تا وقتی بیدار شود، و دیوانه تا وقتی که سر عقل بیاید. روی احمد بن حنبل فی مسنده أن عمر بن الخطاب أراد أن یرجم معنونه، فقال له علی: ما لک ذلک، أما سمعت رسول الله (ص)

يقول: "رفع القلم عن ثلاثة: عن النائم حتى يستيقظ، وعن المجنون حتى يبرأ ويعقل، وعن الطفل حتى يحتلم"؟ فدرأ عمر عنها الرجم. (الحاكم النیشابوری، المستدرک ج ۲ ص ۵۹ و ج ۴ ص ۲۲۷؛ الطبری، ذخائرالعقبی ص ۸۱؛ العلامة الحلی، نهج الحق وکشف الصدق، ج ۱ ص ۳۵۰)

۸۰) علی قدوسی از ۱۵ مرداد ۱۳۵۸ تا ۱۴ شهریور ۱۳۶۰ که در دفترش ترور شد دادستان کل انقلاب اسلامی بود.

۸۱) در الف و ب: «و به سه الی شش ماه زندانی می کنم.» جمله روان نیست. درست آن یکی از این دو است: «و سه الی شش ماه زندانی می کنم»، یا «و به سه الی شش ماه زندان [محکوم] می کنم.» صورت اول را برگزیدم.

۸۲) ضراعت به معنای تضرع و زاری نمودن (لغت نامه دهخدا). در ب به جای آن «مراعات» درج شده که نادرست است.

۸۳) سند این گفته را فعلاً در اختیار ندارم. قاعدتاً می باید در روزنامه های اواخر ۵۸ و اوایل ۵۹ یافت شود.

۸۴) آقای شیخ بهاء الدین محلاتی در اعتراض نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹ به آقای خمینی به اشکال مشابهی اشاره کرده است: «آیا چگونه می توان احکام متناقض حکام دادگاه های انقلاب اسلامی را توجیه و تفسیر کرد؟ متهمی اول به یک سال زندان و پرداخت یکصد هزار تومان وجه نقد (به طور غیر رسمی بلکه سری و به نام هدیه به بنیاد مستضعفان) محکوم می شود و تنها پس از چند ماه که از محکومیتش می گذرد و به ناگهان توسط حاکم شرع دیگری تیر باران می شود؟ عجباً، چه دادگاهی، چه احکامی و چه مجازات هایی؟ خدا شاهد است بسیاری از دوستان متدین پیشنهاد هجرت از ایران را داده اند، زیرا آن چنان خلافها مشهود است و توانایی بر جلوگیری نیست که لااقل انسان خود را در معرض دانستن قرار ندهد بهتر است.»

۸۵) به دلیل مشکلات فراوان احکام صادره از سوی حکام شرع دادگاههای انقلاب از اوایل سال ۱۳۵۹ به پیشنهاد آقای منتظری دادگاهی عالی در قم تشکیل می شود تا شبیه دیوان عالی

- کشورپرونده های اعدام و مصادره اموال را مورد بررسی مجدد قرار دهد. اما تا مدتها دیگر احکام صادره در هیچ نهادی نظارت و بررسی نمی شد. مشخص نیست که در همین دو موضوع هم دادگاه عالی یادشده چقدر عملاً کارایی داشته است.
- ۸۶) المحقق الحلّی، شرائع الاسلام، کتاب الحدود، حد الزنا، ج ۴ ص ۱۴۰-۱۳۸؛ حد اللواط، ص ۱۴۶.
- ۸۷) پیشین، حد السرقة، ج ۴ ص ۱۶۳.
- ۸۸) پیشین، کتاب القصاص، ج ۴ ص ۲۰۳-۲۰۲ و ۲۱۳.
- ۸۹) السيد ابوالقاسم الموسوی الخوئی، تكملة المنهاج، کتاب القصاص، الفصل الرابع، مسئله ۱۳۹.
- ۹۰) پیشین، الفصل الأول، مسئله ۱۷.
- ۹۱) المحقق الحلّی، شرائع الاسلام، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۴۹-۱۴۸ و ۱۵۶.
- ۹۲) بنگرید به السيد محمد رضا الموسوی الکلبایکانی، الدر المنضود فی احکام الحدود؛ و محمدحسن الربانی، قاعدة الدرء.
- ۹۳) تلخیص الحبر ج ۴ ص ۵۶ ح ۱۷۵۵؛ سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۵ ح ۱۴۲۴؛ سنن البیهقی، ج ۸ ص ۲۳۸؛ المستدرک للحاکم ج ۴ ص ۳۸۴.
- ۹۴) المحقق الحلّی، شرائع الاسلام، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۴۹.
- ۹۵) تنها به یک نمونه اشاره می کنم: نصرت گوئل به جرم به فساد کشاندن دختران و فروش آنان به مردان توسط صادق خلخالی در شیراز اعدام شد. (اطلاعات، شنبه ۱۴ تیر ۱۳۵۹، ص ۳) شوهر و سه فرزند این بانوی اعدام شده که از یهودیان شیراز بوده به آقای شیخ بهاء الدین محلاتی تظلم نامه نوشتند: «این بانو که ۳ ماهه حامله و دارای ۴ فرزند دیگر بوده که بزرگترین آنها سیزده ساله است ... این زن بدبخت که تمام عمر را با زحمت و کارگری به سر برده است تا شاید بتواند کمک معاشی برای خانواده ی بیچاره ی خود باشد ... و آخرالامر هم پس از کشتن یک زن معصوم و بدبخت مختصر اموال او را که منحصر به سه دانگ خانه ۱۶۰ متری می باشد...» آقای محلاتی در نامه مورخ ۲۵ تیر ۱۳۵۹ به آقای خمینی می نویسد: «آیا

می دانید که این آقا [صادق خلخالی] چگونه ۱۴ نفر را در مدتی کمتر از ۱۰ ساعت به قول خودش بدون محاکمه و بدون مطالعه ی پرونده ها [در شیراز] کشتار کرد؟ و در حالی که حتی اجازه‌ی ملاقات با خانواده‌های آن‌ها را نیز نداد؟» در فرصتی دیگر مستندات این واقعه مولمه را منتشر خواهم کرد.

(۹۶) عبارت «و آنان که شما قاضیان جور را بر گرده مردم سوار کرده است» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور دهم)

(۹۷) در الف سوره نساء نوشته شده که صحیح نیست، و بر خاتف ب در متن نامه شماره آیات نیامده است.

(۹۸) إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَآخِشُوا لَهُمْ مَا يَتَّبِعُونَ أَمْرًا لَدُونَهُمْ وَمَنْ يَمْسَسْكُمْ بِهِ فَإِنَّكُمْ آفَاقٌ فَالْوَيْلُ لَكُمْ هُمْ الْكَافِرُونَ (مائده ۴۴) ترجمه: ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می‌کردند؛ و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند. بنابر این، (بخاطر داوری بر طبق آیات الهی،) از مردم نهراسید! و از من بترسید! و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

(۹۹) وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده ۴۵) ترجمه: و بر آنها [بنی اسرائیل] در آن [تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف‌نظر کند)، کفار (گناهان) او محسوب می‌شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.

(۱۰۰) وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (مائده ۴۷) ترجمه: اهل انجیل [پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

(۱۰۱) المحقق الحلّی، شرائع الاسلام، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۵۷ (حد مسکر به عنوان مثال).
(۱۰۲) عبارت «در کدامیک از بیدادگاهها این مراحل طی شده است؟» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور یازدهم)

(۱۰۳) ترجمه: و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی‌شود. انعام ۱۶۴؛ اسرا ۱۵؛ فاطر ۱۸؛ زمر ۷؛ نجم ۳۸.

(۱۰۴) «الخامس: المال الحلال المخلوط بالحرام على وجه لا يتميز مع الجهل بصاحبه وبمقداره فيحل بإخراج خمس ومصرفه مصرف سائر أقسام الخمس على الأقوى وأما إن علم المقدار ولم يعلم المالك تصدق به عنه، والأحوط أن يكون بإذن المجتهد الجامع للشرائط، ولو انعكس بأن علم المالك وجهل المقدار تراضيا بالصلح ونحوه، وإن لم يرض المالك بالصلح ففي جواز الاكتفاء بالأقل أو وجوب إعطاء الأكثر وجهان، الأحوط الثاني، والأقوى الأول إذا كان المال في يده وإن علم المالك والمقدار وجب دفعه إليه.» (السيد اليزدي، العروة الوثقى، كتاب الخمس، ج ۴ ص ۲۵۸-۲۵۶، المحشى)

(۱۰۵) بنگرید به حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۷ ص ۳۴-۳۰.

(۱۰۶) منظور قانون اساسی تنظیم شده از سوی مجلس خبرگان در سال ۱۳۵۸ است.

(۱۰۷) ظاهراً منظور نویسنده نقدهایی است که در ذهن داشته، والا در این بیانیه این نخستین باری است که بحث از محتوای قانون اساسی به میان آورده است.

(۱۰۸) البته دو گونه نقص داریم. این هم اقرار به ناقص بودن قانون اساسی از منظری متفاوت با منظر نویسنده: «این که در قانون اساسی یک مطلب بود، ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای اینکه خب دیگر خیلی با این روشن فکرها مخالفت نکنند، یک مقداری کوتاه آمدند. این که در قانون اساسی هست،

این بعض شئون ولایت فقیه هست نه همه شئون ولایت فقیه...» (روح الله موسوی خمینی،

بیانات خطاب به حامد الگار، مورخ ۷ دی ۱۳۵۸، صحیفه امام، جلد ۱۱)

(۱۰۹) حداقل سه نفر از مراجع تقلید وقت (آقایان شیخ بهاء‌الدین محلاتی، سید حسن طباطبائی

قمی و سید کاظم شریعتمداری) به نحوه انتخاب خبرگان اعتراض کرده به قانون مصوب

مجلس خبرگان هم رأی ندادند. دو نفر از آنها (آقایان قمی و شریعتمداری) به تناقض موجود

در متن قانون اساسی نیز تصریح کردند. آقای شریعتمداری در بیانیه مورخ ۹ آذر ۱۳۵۸ متذکر

شد: «با نگاهی به اصل ششم قانون اساسی - که می گوید امور کشور باید با اتکا به آراء

عمومی اداره شود - و اصل پنجاه و شش - که می گوید خداوند انسان را بر سرنوشت

اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچکس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب

کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد - متوجه می شویم که اساساً اولین

رفراندم و همه پرسی که سلطنت دو هزار و پانصد ساله را در ایران فرو ریخت و حکومت

جمهوری اسلامی را برقرار کرد چیزی جز اقرار به اصالت رأی ملت و احترام به نظر خود

مردم در تعیین سرنوشت خویشتن نبوده است. بنابراین دو اصل شش و پنجاه و شش که

مطابق مقررات شرعی نیز می‌باشد، حاکمیت ملی را تثبیت و تقریر کرده، اما اصل صد و ده

قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است و در نتیجه اصل صد و ده با دو

اصل شش و پنجاه و شش کاملاً متضاد است، به طوری که با توسل به هیچ تأویل و توجیهی

نمی‌توان این اختلاف و ضدیت را رفع نمود. و غیر از این تضاد مواد دیگری نیز در قانون

اساسی وجود دارد که دارای ایراد و اشکال می‌باشند و همچنین کمبودها و نارسایی‌هایی نیز

در آن به چشم می‌خورد که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته که باید اصلاح و رفع اشکال

شود. اما آنچه که بسیار مهم است تغییر و یا اصلاح ماده صد و ده و اصولی است که متفرع

بر آن است؛ به طوری که با حاکمیت ملی سازگار بوده و هیچ گونه تضادی نداشته باشد.»

(روزنامه اطلاعات ۱۰ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۲) آقای قمی نیز در مصاحبه اش گفته است: «من

قانون اساسی را به قانونیت قبول ندارم برای اینکه با جعل اینها از مردم رای می‌گرفتند وقتی

که دروغ از قول من نقل می‌کنند و با اینکه من می‌گویم این قانون خراب است و باید اصلاح بشود بعد سه خط به آن اضافه میکنند و می‌گویند ولو در این جهات واجب است شما رای بدهید. رای سبز بدهید یک دسته‌ای از مردم به خیال اینکه من گفته‌ام رای بدهید رای دادند.... بمن توصیه کردند که در این مورد چیزی بنویسم، من هم مطلبی نوشتم و آن چیزی که من نوشتم این بود که این خبرگان زحمتی کشیده‌اند که یک قانون اسلامی درست کنند و لکن بعضی از اصول این قانون مخالف با فقه و با شرع است که باید اینها اصلاح شود. وی از جمله به تفصیل به مشکلات اصول ۱۰۷ تا ۱۱۲ درباره رهبری اشاره کرده است. (روزنامه اطلاعات ۲۰ اسفند ۱۳۵۸) هر دو مرجع بعد از انتقادات خود بر خلاف قانون بقیه عمر را در زندان خانگی گذرانیدند.

(۱۱۰) در پاسخ به پیشنهاد شهروندان اهل سنت درباره ترمیم اصل دوازدهم قانون اساسی آقای خمینی چنین نوشت: «ترمیم این اصل و بعضی اصول دیگر که در متمم قانون اساسی نوشته می‌شود و تصویب آن، در صلاحیت ملت است و به رفرا ندیم گذاشته می‌شود، از نظر اینجانب بلا مانع است.» (۱ بهمن ۱۳۵۸، صحیفه امام، جلد ۱۲). ایشان در فرمان بازنگری قانون اساسی مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۶۸ نوشت: از آنجا که پس از کسب ده سال تجربه عینی و عملی از اداره کشور، اکثر مسئولین و دست اندرکاران و کارشناسان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بر این عقیده‌اند که قانون اساسی با اینکه دارای نقاط قوت بسیار خوب و جاودانه است، دارای نقایص و اشکالاتی است که در تدوین و تصویب آن به علت جو ملتهب ابتدای پیروزی انقلاب و عدم شناخت دقیق معضلات اجرایی جامعه، کمتر به آن توجه شده است، ولی خوشبختانه مسئله ترمیم قانون اساسی پس از یکی - دو سال نیز مورد بحث محافل گوناگون بوده است و رفع نقایص آن یک ضرورت اجتناب ناپذیر جامعه اسلامی و انقلابی ماست و چه بسا تأخیر در آن موجب بروز آفات و عواقب تلخی برای کشور و انقلاب گردد. و من نیز بنا بر احساس تکلیف شرعی و ملی خود از مدتها قبل در فکر حل آن بوده‌ام که جنگ و مسائل دیگر مانع از انجام آن می‌گردید.... محدوده مسائل

- مورد بحث: ۱- رهبری، ۲- تمرکز در مدیریت قوه مجریه، ۳- تمرکز در مدیریت قوه قضاییه، ۴- تمرکز در مدیریت صدا و سیما به صورتی که قوای سه گانه در آن نظارت داشته باشند، ۵ - تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۶- مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد، ۷- راه بازنگری به قانون اساسی، ۸ - تغییرنام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی» (صحیفه امام، ج ۲۱) وی آنچه را در بهمن ۵۸ به اهل سنت وعده داده بود از یاد برد!
- (۱۱۱) عبارت «و چاقوکشان به اصطلاح حزب الله» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور دوازدهم)
- (۱۱۲) عبارت «کتابخانه ها طعمه آتش می گردد» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور سیزدهم)
- (۱۱۳) مصاحبه مورخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در زنجان. قسمت مورد اشاره نویسنده از این مصاحبه را در قسمت پیوست مطالعه کنید.
- (۱۱۴) رأی فقهی نویسنده همانند اکثریت فقهای امامیه نفی ولایت سیاسی فقیه است.
- (۱۱۵) یعنی ولایت فقهای عدول در امور حسبیه، نه ولایت فقیه خاص که عملاً به سلب ولایت دیگر فقیهان بیانجامد.
- (۱۱۶) تفصیل بحث در بخش سوم بیانیه گذشت. بنگرید به پاورقی ۴۱.
- (۱۱۷) عبارت «که امروز جزء امتیازات فرصت طلبان به شمار می رود مفهوم روشنی ندارد، و معلوم نیست چه صیغه ای است» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور چهاردهم)
- (۱۱۸) فاتحه الکتاب ۶، بقره ۱۴۲ و ۲۱۳، آل عمران ۵۱ و ۱۰۱، نساء ۶۸ و ۱۷۵، مائده ۱۶، انعام ۳۹، ۸۷، ۱۲۶، ۱۵۳ و ۱۶۱، اعراف ۱۶، یونس ۲۵، هود ۵۷، حجر ۴۱، نحل ۷۶ و ۱۲۱، مریم ۳۶، حج ۵۴، مؤمنون ۷۳، نور ۴۶، یس ۴ و ۶۱، صافات ۱۱۸، شوری ۵۲، زخرف ۴۳، ۶۱ و ۶۴، فتح ۲ و ۲۰، ملک ۲۲.
- (۱۱۹) مراد از شخص دیگر آقای سید روح الله موسوی خمینی، و مراد نام دیگری غیر از صراط

مستقیم و راه خدا و رسول عناوینی از قبیل خط امام و مکتبی است.

(۱۲۰) تثلیث نصاری: پدر و پسر (عیسی مسیح) و روح القدس. لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (مائده ۷۳) ترجمه: آنها که گفتند: «خداوند، یکی از سه خداست» (نیز) یقین کافر شدند؛ معبودی جز معبود یگانه نیست؛ و اگر از آنچه می‌گویند دست بر ندارند، عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند)، خواهد رسید.

(۱۲۱) حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب فراگیر در ۱۱ اسفند ۱۳۵۳ به فرمان محمدرضا شاه پهلوی تأسیس و به دنبال اوج گیری قیام ضداستبدادی مردم در ۳ مهر ۱۳۵۷ منحل شد.

(۱۲۲) مراد از قانون خبرگان، قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان ۱۳۵۸ است که برجسته ترین اصل آن ولایت فقیه می باشد.

(۱۲۳) عبارت «خدا، قرآن، خمینی»، بر اصول دین» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسورپانزدهم)

(۱۲۴) «گرگ و میش، گرگ و گوسفند از یکجا آب میخورند یا باهم در یکجا آب می‌خورند: عدل و امنی به کمال است. تمثیل: و شهر غزنین چنین شد که بمثل گرگ و میش همی آب خورد. (زین الاخبار گردیزی). جهاندار محمود شاه سترگ / بآبخور آرد همی میش و گرگ (فردوسی). ...» (علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۳ ص ۱۳۰۵-۱۳۰۲)

(۱۲۵) کشتار ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ در ورامین، شیراز و قم؛ اما کشتار ۱۷ بهمن بر من مشخص نشد، ممکن است مراد نویسنده ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ بوده باشد.

(۱۲۶) بخشهای دوم و سوم بیانیه.

(۱۲۷) مراد نویسنده جریان موسوم به انقلاب فرهنگی در اواخر ۱۳۵۹ است.

(۱۲۸) نحل ۱۲۵. ترجمه: با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.

(۱۲۹) حواس جمع.

(۱۳۰) لائحہ فی المیراث (السید الیزدی، العروۃ الوثقی، کتاب الخمس، مایجب فیہ الخمس، السابع، ج ۴ ص ۲۷۶)

(۱۳۱) در حال حاضر به قوانین مالیات بر ارث سالهای اول جمهوری اسلامی دسترسی ندارم.

(۱۳۲) ماده سوم قانون اصلاحات ارضی مصوب ۲۴ اسفند ۱۳۳۸.

(۱۳۳) تعریض نویسنده به مصوبه ذیل است. شورای انقلاب اسلامی در مصوبه‌ی اسفند ۱۳۵۸ خود اراضی را به سه دسته تقسیم کرد: «الف. اراضی منابع طبیعی که در اختیار دولت اسلامی است. ب. اراضی که زیر کشت بوده و توسط نهادهای دولت اسلامی قانوناً مصادره شده و در دست بنیاد مستضعفین می‌باشد. ج. اراضی بزرگ که در دست زمین‌داران بزرگ است و ظاهراً با ملاک‌های رژیم قبلی مجوز قانونی هم دارند. (زمین بزرگ سه برابر زمینی است که عرف محل برای تأمین زندگی یک کشاورز یا خانواده او لازم می‌داند).» در توضیح زمین‌های بند ج آمده است: «زمینهای بایر - که به علل مختلف توسط مالکین بزرگ بایر نگاه داشته شده است و با توجه به نیاز جامعه و مسئله خودکفایی مملکت و با توجه به اینکه این زمینها فقط به صرف اینکه مالکیت از آن آنهاست بدون کشت مانده و اجازه کشت به دهقانان هم داده نمی‌شود. دولت اسلامی در صورت ضرورت این زمینها را در اختیار خود می‌گیرد تا به دهقانان و داوطلبان واجد شرایط محل که فاقد زمین کافی برای زراعت هستند و جز از راه گرفتن مقدار زائد زمین این گونه افراد وسیله اعاشه‌ای برایشان موجود نباشد واگذار می‌نماید.» در هیأت هفت نفره‌ی واگذاری زمین «یک نفر نماینده‌ی حاکم شرع و ولی امر» پیش بینی شده است. (لایحه قانونی اصلاح لایحه قانونی نحوه واگذاری و احیاء اراضی در حکومت جمهوری اسلامی ایران مصوب ۲۵ شهریور ۱۳۵۸ و لایحه قانونی مربوط به واگذاری زمین به کشاورزان مصوب ۸ اسفند ۱۳۵۸، روزنامه رسمی، ش ۱۰۲۴۴ مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۵۰۴) این مصوبه بر اساس تفویض امر از سوی آقای خمینی توسط آقایان حسین علی منتظری نجف‌آبادی، علی مشکینی و سید محمد بهشتی تنظیم شده بود و نماینده‌ی حاکم شرع در هیأت هفت نفره واگذاری زمین نیز توسط آقای منتظری منصوب

می‌شد.

(۱۳۴) بنگرید به الواقدی، المغازی، باب شأن فدک، ج ۲ ص ۷۰۷-۷۰۶.

(۱۳۵) پیامبر (ص) با نزول آیه «وَأَتَى الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» فدک را به دخترش فاطمه زهرا (س) بخشید. (الطبرسی، مجمع البیان، ذیل آیه ۲۶ اسراء، حدیث ابوسعید خدری) و فدک در زمان حیات پیامبر به فاطمه زهرا منتقل شد. خلیفه اول فدک را به عنوان اموال عمومی تصرف کرد. فاطمه زهرا در خطبه خود در مسجدالنبی بشدت به ابوبکر اعتراض کرد و بر مالکیت خود بر فدک استدلال کرد. که مورد پذیرش خلیفه قرار نگرفت. بالاخره در سال ۲۱۰ در زمان مأمون عباسی فدک به بنی هاشم منتقل شد! (بنگرید به قطعات منقول از کتاب «السقیفه وفدک» نوشته احمد بن عبدالعزیز از محدثان قرن چهارم اهل سنت در کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی استخراج محمدهادی امینی)

(۱۳۶) آل عمران ۱۸۹.

(۱۳۷) اینکه گوینده این ادعا کیست نیازمند تتبع در جراید آن دوران است، که فعلا در اختیار راقم نیست.

(۱۳۸) برای تحقیق در ماده ملک در قرآن بنگرید به حسن مصطفوی، التحقيق فی مفردات القرآن الکریم، ج ۱۱ ص ۱۸۷-۱۷۵.

(۱۳۹) نساء ۳، ۲۴، ۲۵، ۳۶؛ نور ۳۳ و ۵۸ و روم ۲۸؛ و تعبیر مَلَکَتْ أَيْمَانُهُمْ: نحل ۷۱، مؤمنون ۶، احزاب ۵۰ و معارج ۳۰.

(۱۴۰) بقره ۱۸۸ و ۲۷۹؛ آل عمران ۱۸۶؛ نساء ۲، ۵، ۲۴ و ۲۹؛ انفال ۲۸؛ توبه ۴۱، سبأ ۳۷؛ محمد ۳۶؛ صف ۱۱؛ منافقون ۹؛ و تغابن ۱۵. واژه أَمْوَالُکُمْ افتاده است.

(۱۴۱) بقره ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۴؛ آل عمران ۱۰، ۱۱۶؛ نساء ۲، ۶، ۳۴، ۳۸، ۹۵؛ انفال ۳۶، ۷۲؛ توبه ۲۰، ۴۴، ۵۵، ۸۱، ۸۵، ۸۸، ۱۰۳، ۱۱۱؛ یونس ۸۸؛ احزاب ۲۷؛ حجرات ۱۹، ذاریات ۱۹؛

مجادله ۱۷؛ حشر ۸؛ و معارج ۲۴. واژه «یا» قبل از اموالهم در الف نیست، و همان اصح است.

(۱۴۲) لیل ۱۱؛ ترجمه: و در آن هنگام که (در جهنم) سقوط می‌کند، اموالش به حال او سودی

نخواهد داشت.

(۱۴۳) عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَخِيهِ الْحَسَنِ، عَنْ زُرْعَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَمَاعَةَ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَقَفَ بِمَنْى حِينَ قَضَى مَنَاسِكَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ، فَقَالَ: ... فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، وَلَأَمَالُهُ إِلَّا بِطَبِيبَةٍ نَفْسِهِ. (الكليني، الكافي، كتاب الديات، باب ۲، ح ۵، طبع دارالحديث، ج ۱۴ ص ۲۸۷)؛ فى منتقى الأخبار لابن تيمية على هامش نيل الأوطار للشوكاني ج ۵ ص ۲۶۸ عن الدارقطني عن أنس، قال رسول الله (ص): «لا يحل مال امرء مسلم الا بطيب نفسه».

(۱۴۴) عن كتاب المجالس والأخبار من وصايا النبي لأبي ذر: يا أباذر سباب المسلم فسوق وقتاله كفر واكل لحمه من معاصي الله وحرمة ماله كحرمة دمه. (الوسائل، الباب ۱۵۲ من احكام العشرة الحديث ۹) و ما رواه ابو بسير عن ابى جعفر عن رسول الله مثله (پيشين ح ۱۲)

(۱۴۵) بنگريد به السيد حسن البجنوردی، القواعد الفقهية، القاعدة الثامنة: قاعدة لاضرر، ج ۱ ص ۲۴۵-۲۰۸.

(۱۴۶) اینکه گوینده این ادعا کیست نیازمند تتبع در جراید آن دوران است، که فعلا در اختیار راقم نیست.

(۱۴۷) بنگريد به صور مختلف مسئله در التنبیه الثامن: فی بیان مجرى قاعدة «الناس مسلطون على اموالهم» و مورد تعارض لاضرر معها (ابجنوردی، القواعد الفقهية، ج ۱ ص ۲۴۵-۲۴۲).

(۱۴۸) «السابعة. لو غصب أرضا فزرعها أو غرسها فالزرع و نماؤه للزارع و عليه أجره الأرض و إزاله غرسه و زرعه و طم الحفر و أرش الأرض إن نقصت» (المحقق الحلي، شرائى الاسلام، كتاب الغصب، ج ۳ ص ۱۹۶)

(۱۴۹) اینکه گوینده این ادعا کیست نیازمند تتبع در جراید آن دوران است، که فعلا در اختیار راقم نیست.

(۱۵۰) الشيخ محمد حسن النجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۷، ص ۲۰۵.

(۱۵۱) اینکه گوینده این ادعا کیست نیازمند تتبع در جراید آن دوران است، که فعلا در اختیار راقم

نیست.

(۱۵۲) در الف و ب فتوا.

(۱۵۳) در ب [بعضی] اضافه شده است.

(۱۵۴) عبارت «که در میان پاسداران و گردانندگان جهاد سازندگی کم نیستند افتاد» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور شانزدهم)

(۱۵۵) در ب عبارت اینگونه درج شده: «داد و نتیجه آن شد که در مواردی روستائیان». از این کلمات فقط روستائیان متعلق به نویسنده است و بقیه کلمات توسط مصحح بدون هرگونه تذکری اضافه شده، علاوه بر آن کلمه «نادان» هم بدون هیچ توضیحی کم شده است. (سانسور هفدهم)

(۱۵۶) یعنی زمینهای آباد.

(۱۵۷) «من به دولت راجع به مجانی کردن آب و برق و بعضی چیزهای دیگر فعلاً برای طبقات کم بضاعتی که در اثر تبعیضات خانمان برانداز رژیم شاهنشاهی دچار محرومیت شده‌اند- و با برپایی حکومت اسلامی به امید خدا این محرومیتها برطرف خواهد شد-سفارش اکید نمودم که عمل خواهد شد. (سخنرانی ۹ اسفند ۱۳۵۷، در منزل محمود بروجرودی با عنوان چهارده توصیه درباره انقلاب و مسائل داخلی)؛ «آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، دلخوش به این مقدار نباشید. معنویات شما را، روحیات شما را عظمت می‌دهیم...» (سخنرانی ۱۰ اسفند ۵۷ در مدرسه فیضیه قم با عنوان تبیین مبارزات ملت ایران)؛ «هر چه زودتر باید مشکل مسکن برای بی‌خانمانها و فقرای ایران حل گردد؛ و برای هر خانواده، مسکن مورد نیازشان تأمین شود، آب و برق برای فقرا و بی‌بضاعتها باید مجانی گردد.» (سخنرانی ۱۱ اسفند ۱۳۵۷، مدرسه فیضیه قم، با عنوان مشکل مسکن مردم، صحیفه امام، ج ۶)

(۱۵۸) در الف و ب «مارکسیست» درج شده که نادرست است.

(۱۵۹) در فرهنگ مارکسیستی استثمار یا بهره کشی فرد از فرد به معنی به دست آوردن مجانی

محصول کار یک فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسائل تولید است. علت استثمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسائل تولید. برای الغای آن باید همه وسائل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه کار و زحمت زحمتکشان به جیب کسی دیگر نرود. این امریست که در دوران سوسیالیسم صورت می‌پذیرد.

(۱۶۰) السید الیزدی، العروة الوثقی، کتاب الاجاره، ج ۵ ص ۱۴۴-۷.

(۱۶۱) سورة نحل ۷۱. ترجمه: خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهایتان متفاوت است).

(۱۶۲) رعد ۲۶. ترجمه: خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع، برای هر کس بخواهد (و مصلحت بداند)، تنگ قرار می‌دهد.

(۱۶۳) عبارت «سپاه پاسداران و دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و» با نقطه چین از ب حذف شده است. (سانسور هجدهم)

(۱۶۴) مراد از هیئت‌های هفت نفره هیئت‌های واگذاری زمین (موضوع بند ج مصوبه اسفند ۱۳۵۸ شورای انقلاب) متشکل از شخصیت‌های حقوقی زیر در مراکز استان است: دو نفر نماینده‌ی وزارت کشاورزی؛ یک نفر نماینده‌ی جهاد سازندگی؛ یک نفر نماینده‌ی حاکم شرع و ولی امر؛ یک نفر نماینده‌ی وزارت کشور؛ دو نفر عضو متغیر که نمایندگان مورد اعتماد اهالی محل می‌باشند، یا نظارت نماینده‌ی استانداری توسط مردم. ظاهراً مراد از هیئت‌های (سه نفری و) پنج نفری هیئت‌های توزیع عادلانه آب زیر نظر وزارت نیرو بوده است.

(۱۶۵) منظور ترکمن صحراست.

(۱۶۶) عبارت مذکور ترکیب دو حدیث زیر است: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): كُونُوا دُعَاةَ لِلنَّاسِ بِغَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ (الکلینی، الکافی، کتاب الایمان و الکفر، ۳۷. باب الورع، حدیث ۱۴، ج ۳ ص ۲۰۲ طبع دارالحدیث)؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع): أَنَّهُ قَالَ فِي حَدِيثٍ أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ وَ اجْتِنَابِ مَعَاصِيهِ وَ إِدَاءِ الْأَمَانَةِ لِمَنِ انْتَمَيْتُمْ وَ حُسْنِ الصَّحَابَةِ لِمَنْ صَحِبْتُمُوهُ وَ أَنْ تَكُونُوا لَنَا دُعَاةً صَامِتِينَ فَقَالُوا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ كَيْفَ نَدْعُو إِلَيْكُمْ وَ نَحْنُ

صُمُوتٌ قَالَ تَعْمَلُونَ بِمَا أُمِرْنَاكُمْ بِهِ مِنْ الْعَمَلِ بِطَاعَةِ اللَّهِ وَتَتَنَاهَوْنَ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَتُعَامِلُونَ النَّاسَ بِالصِّدْقِ وَالْعَدْلِ وَتُؤَدُّونَ الْأَمَانَةَ وَتَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَلَا يَطْلُعُ النَّاسُ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى خَيْرٍ (النعمان المغربي، دعائم الإسلام، ذكر وصايا الأئمة، ج ۱ ص ۵۶)

(۱۶۷) گلستان سعدی، باب هشتم: در آداب صحبت، بخش ۴۹.

(۱۶۸) مصاحبه مورخ ۱۲ آبان ۱۳۵۸ در زنجان، مندرج در کتاب یادگاری ماندگار، پاسخ به پرسش ششم، ص ۳۳۳. این قسمت بیانیه نقل به معنی مصاحبه است، نه نقل کلمه به کلمه، اما

مضمون عینا یکی است و برخی جملات نیز به لفظ واحدی در هر دو به چشم می خورد.

(۱۶۹) از زمان استقرار جمهوری اسلامی تا زمان نگارش نامه (یعنی در کمتر از ۲۱ ماه) پنج نفر به ترتیب ذیل وزیر یا سرپرست وزارت خارجه بوده اند: کریم سنجابی (۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۲۷ فروردین ۱۳۵۸)؛ ابراهیم یزدی (۴ اردیبهشت تا ۱۴ آبان ۱۳۵۸)؛ ابوالحسن بنی صدر (سرپرست، ۱۸ آبان تا ۸ آذر ۱۳۵۸)، صادق قطب زاده (۸ آذر ۱۳۵۸ تا مرداد ۱۳۵۹) و محمدکریم خداپناهی (سرپرست، شهریور تا اسفند ۱۳۵۹).

(۱۷۰) متن در الف و ب روان نیست، و به احتمال بسیار قوی افتادگی دارد. عبارت داخل کروشه را از متن مصاحبه عینا نقل کردم، یعنی کلمات داخل کروشه متعلق به خود نویسنده است. متأسفانه این موضع مصاحبه هم چندان روان نیست!

(۱۷۱) در الف و ب واژه «که» در اینجا آمده، برای روانی متن آن را حذف کردم.

(۱۷۲) پایان قسمت منقول از مصاحبه.

پیوست

س: حالا ممکن است نظر آن حضرت را در مورد ولایت فقیه و قانون اساسی

سؤال کنم؟

[۱]

ج: فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۷۳) ترجمه: «چرا از میان هر جامعه گروهی بسیج نمی شوند تا احکام اسلام را در مکتب دین فرا گیرند (عمیقاً آن را درک بکنند) و آن گاه که به سوی قوم خود برگردند، آنان را را بیم و هشدار بدهند، شاید مردم خودشان را از خطر نافرمانی بر حذر بدارند.»

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۱۷۴) [ترجمه: «باید از میان شما، گروهی باشند که مردم را به نیکی ها دعوت بکنند و آنان را به کارهای شایسته وادار بنمایند و از کارهای

ناپسند بازبدارند.» (۱۷۵)

به حکم قرآن مجید به طور واجب کفائی باید عده ای از مسلمین به تعلم و تفقه احکام اسلام پردازند و دیگران را ارشاد و هدایت بنمایند. فقیه کسی را گویند که متخصص در معارف اسلامی بوده و به احکام شریعت در موضوعات مختلف و مبتلابه اعم از عبادات و معاملات و سیاسات و جزائیات - مطابق مبانی اجتهاد و استنباط - احاطه داشته باشد و هر فرد که دارای این مقام علمی و واجد شروط دیگری مانند عدالت و تقوا و غیره - که در کتب فقهی شرح داده شده است (۱۷۶) - باشد حق فتوا و قضاوت دارد، چنانچه به روشنی ملاحظه می شود کلماتی که در آیات شریفه به کار رفته است، همه جا به صیغه جمع است و نه مفرد. *لِيَتَفَقَّهُوْا*، *لِيُنْذِرُوْا*، *يَدْعُوْنَ*، *يَأْمُرُوْنَ*، *يَنْهَوْنَ*، و همچنین وظیفه فقیه در آیه اولی، بیم و هشدار دادن به مردم معین شده تا نتیجتاً مردم خودشان را از عواقب نافرمانی‌ها در برابر اوامر و نواهی اسلام برحذر بدارند، و در آیه دوم، دعوت مردم به نیکی‌ها و پرهیز از کارهای ناروا ذکر شده است.

پس انحصار فقیه به فرد خاص، و یا حکومت او مطلقاً از این آیات استنباط نمی شود، و به موجب احادیث وارده از ائمه هدی (ع)، مردم نیز موظفند در مسائل فرعی به فتوای فقیه عمل کنند و در مراعات به حکم وی گردن بنهند، بدین معنی که هر فرد غیرمجتهد در تصحیح اعمال فردی خود می تواند از هر فقیهی که صلاحیت وی

را احراز نموده است، تقلید بنماید، بی آن که با فرد دیگری که بر حسب تشخیص خود از فقیه دیگری تقلید کرده است، درگیری و یا برخورد پیدا کند؛ و اختلاف نظر اجتهادی فقها در اینگونه اعمال مشکلی بوجود نمی آورد.

ولی در مسئله اجتماعی که مربوط به سرنوشت ملت و نسلهای بیشماری است، طبعاً اختلاف نظر فقیهان منجر به تفرق و اختلاف کلمه میان مردم و در نهایت منجر به فساد و خونریزی می گردد، چنان که در نهضت مشروطیت به وقوع پیوست و بعضی فقیهان عصر آن را تجویز و بعضی دیگر تحریم کردند. (۱۷۷) در این صورت چاره و راه حل منحصر به تشکیل شورای فقیهان است (۱۷۸) و دستور قرآن مجید: *وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ* (۱۷۹) *وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ* (۱۸۰) ناظر بدین گونه مسائل است (۱۸۱)، نه به یک مسئله کفایت یک ضربت یا لزوم دو ضربت [برخاک] در تیمم، و یا پاک و پلید بودن غسله حمام و مانند آن، که نظر اجتهادی هر فقیه برای خود و مقلدانش حجت است، و مشاوره و مراجعه به غیر ضرورت ندارد.

ولی در این مسئله حیاتی و اجتماعی می باید فقیهان با صلاحیت و سرشناس در هر عصر، خودرأیی را به کنار نهاده، و از تکروی و انحصارطلبی پرهیز کنند، و مسئله را با هم و با صاحب نظران در مسائل سیاسی و اجتماعی مورد مشاوره و تبادل نظر قرار داده و متفقاً و یا به اکثریت آنچه را که به صلاح مملکت و ملت است، اعلام و به جریان بگذارند.

به همین منظور در اصل متمم قانون اساسی مصوب ۱۳۲۴-۱۳۲۵ [ق برابر با ۱۲۸۵ش] برای فقهای امامیه حق نظارت در مصوبات مجلس شورا و تطبیق آنها با قانون اسلام پیش بینی شده بود، آن هم با دقت اطمینان بخش و انتخاب دو درجه - پنج نفر از میان بیست نفر از طراز اول فقها و به معرفی مراجع مسلم هر عصر - که با مشاوره با همدیگر و در صورت مخالفت آراء مجلس با قانون اسلام از حق وتو استفاده کنند. (۱۸۲)

[۲]

و اما ولایت فقیه که سخن روز و ورد زبانهاست، و بعضی به استناد آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (۱۸۳) اختیارات نامحدودی برای فقیه اثبات می کنند (۱۸۴)، به نظر اینجانب درست نیست، چه در این آیه، اطاعت بی چون و چرا و بدون شرط از مردم خواسته شده است، و به اتفاق متکلمین و مفسرین اثنی عشریه در مبحث خلافت و امامت، مقصود از جمله اولی الامر، ائمه هدی (ع) است (۱۸۵)، و معقول نیست خداوند حکیم اختیارات امام معصوم از گناه و خطا را به فرد غیرمعصوم واگذار بکند، و مسلم است که علوم همه ائمه هدی (ع) مستند به علم حضرت رسول اکرم (صلوات الله علیه و آله) بوده و از منبع وحی سرچشمه می گیرد، بنابراین هیچ گونه اختلاف نظر با هم نداشتند، و هرکدام از آنان در عصر خود

مرجع منحصر امت و واجب الاطاعة بودند، ولی علوم فقها غالبا استنباطات ظنی بوده و طبعا منجر به اختلاف نظر می شود، چنان که در بسیاری از مسائل فرعی فقهی به چشم می خورد، و به طوری که مشهود است فقیه جامع شرائط در هیچ عصر منحصر به یک فرد نبوده و نخواهد بود.

پس اگر در یک مسئله مهم اجتماعی که مربوط به سرنوشت ملتی است، اختلاف نظر پیدا شد، و هریک مدعی ولایت بودند، و اصل شورا هم به کار برده نشد، تکلیف میلیونها بندگان خدا چه خواهد بود؟ و از کدام یک از فقها به عنوان ولایت فقیه پیروی بنمایند؟

[۳]

و اما در مورد قانون اساسی به نظرم سزاوار (و به اصطلاح راه میان بر) همان بود که قانون اساسی مصوب ۱۳۲۵-۱۳۲۴ [ق برابر با ۱۲۸۵ش] که از طرف مراجع عظام وقت تأیید شده بود (۱۸۶) (منهای چند ماده مربوط به سلطنت و دستبردهای بعدی که بحمدالله تعالی در اثر قیام ملت و رفراندم فراگیر نسخ شد و از میان رفت) تا استقرار اوضاع مورد عمل قرار می گرفت، چه مردم به آن خو گرفته و به رسمیت شناخته بودند؛ آن گاه پس از به اجرا گذاشتن مواد معطله آن که مربوط به حقوق ملت بود، مانند انجمنهای ملی ایالتی و ولایتی و آزادی های اجتماعات و مطبوعات و

تعلیمات اجباری و مجانی و غیره، و آرامش نسبی به انتخابات آزاد مجلس شورا مبادرت می شد، و نمایندگان ملت با نظارت فقیهان عصر و با در نظر گرفتن تحولات زمان تغییرات لازم در مواد آن می دادند، دیگر بدین همه تکلفات و انتخاب از پس انتخاب و رفراندوم در پی رفراندوم و تضييع وقت و از دست دادن فرصت و ایجاد زمینه اختلاف کلمه و تفرق صفوف انقلابیون و این همه جار و جنجال برپا نمی شد.

عجبا! در هفده سال پیش [۱۳۴۲-۱۳۴۱ش] حضرات مراجع عظام وقت که بحمدالله چند نفر از آنان در قید حیات هستند و مصدر کار، به همان قانون اساسی استناد کردند و در مقام اعتراض به نخست وزیر آن روز که در تصویب نامه انجمن شهر قید «ذکور» را از شرائط انتخاب کنندگان حذف کرده بود و در قسم نامه منتخبین جمله «قرآن مجید» را به جمله «کتاب آسمانی» تغییر داده بود، اعلام کردند که این عمل بر ضد اسلام و بر خلاف قانون اساسی است، (۱۸۷) و آن همه وقایع ناگوار رخ داد که دیدیم، ولی امروز اگر کسی نام قانون اساسی سابق را بر زبان آورد، مورد نکوهش و تهمت قرار گرفته و ضد انقلاب معرفی می شود!

بگذریم از اینکه بعضی از مراجع خودشان هم قید ذکور را از قلم انداخته اند. (۱۸۸) حالا کدام یک از این دو نظر درست است و کدام یک مبنی بر اشتباه؟ کُستْ أُذْرِي وَلَا الْمُنَجَّمُ يَذْرِي! (۱۸۹)

[۴]

اما راجع به قانون اساسی جدید (۱۹۰) تا آنجا که فرصت بررسی داشتم، نارسائی ها و تناقضهایی به نظم رسید، که فعلا جای توضیح آن نیست، و در بعضی روزنامه ها هم انتقادات وارد و منطقی هم از نویسندگان درج شده بود (۱۹۱) که می بایست مورد توجه قانون نویسان قرار بگیرد. مخصوصا شاه بیت آن یعنی اصل مبنی بر اختیارات بلاشرط که برای مقام رهبری یا شورای نگهبان تثبیت شده است، مایه تاسف و حیرت است؛ چه این همه اختیارات نامحدود بسی بیشتر از اختیاراتی است که در قانون اساسی سابق برای مقام سلطنت منظور شده بود، در صورتی که یکی از هدفهای انقلاب آن بود که حاکمیت فرد از میان برود و حکومت ملی جایگزین آن گردد.

گرفتیم که مقام رهبری دارای مرتبه ای از عدالت و تقواست که عمدا خیانت نمی کند، ولی چه تضمینی هست که در تصمیمات خود دچار اشتباه نشود و از خطا در تشخیص مصون و معصوم باشد؟ بنابراین بازده مجلس خبرگان، جز تثبیت حکومت استبداد فردی و یا چند نفری، و احیانا ارتجاعی، چیز دیگری نخواهد بود.

(پاسخ به پرسش سوم، مصاحبه ای با حضرت آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی، مصاحبه ای با یکی از خبرنگاران در سال ۱۳۵۸، کتاب یادگاری ماندگار،

یادداشت‌ها:

(۱۷۳) توبه ۱۲۲.

(۱۷۴) آل عمران ۱۰۴.

(۱۷۵) ظاهراً ترجمه هر دو آیه متناسب با جو آن دوران توسط خبرنگار صورت گرفته است. آن را تغییر ندادم تا جو آن زمان لمس شود.

(۱۷۶) السید الیزدی، العروة الوثقی، کتاب الاجتهاد والتقلید، مسئله ۲۲، ج ۱ ص ۲۶؛ و کتاب الفضاء، الفصل الاول: فی شرائط القاضی و صفاته و آدابه، ج ۶ ص ۴۲۲-۴۱۶.

(۱۷۷) از مراجع نجف آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی و محمد حسین نجل میرزا خلیل طهرانی، و تبع ایشان میرزا محمد حسین نائینی و محمد اسماعیل محلاتی در نجف، و سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی در تهران مدافع مشروطه بودند. در مقابل سید کاظم یزدی صاحب عروة در نجف از مشروطه حمایت نکرد، و در تهران شیخ فضل الله نوری که در ابتدا از مدافعین مشروطه بود به شاخص ترین مخالف مشروطه تبدیل و از استبداد محمدعلی شاهی حمایت کرد.

(۱۷۸) چند ماه قبل سید حسن طباطبائی قمی نیز با تاکید بر شورای فقها از حکومت فردی آقای خمینی انتقاد کرده بود. بعداً سید محمد حسینی شیرازی نیز نظریه شورای مراجع تقلید را بسط داد.

(۱۷۹) آل عمران ۱۶۰.

(۱۸۰) شوری ۳۸.

(۱۸۱) یعنی مسائل اجتماعی.

(۱۸۲) اصل دوم مهمم قانون اساسی: مجلس مقدس شورای ملی که بتوجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلد الله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثر الله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیر الانام

صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامی بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کم‌تر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند باین طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسلام بیست نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی بمجلس شورای ملی بنمایند پنج نفر از آنها را یا بیش‌تر بمقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا بحکم قرعه تعیین نموده بسمت عضویت بشناسند تا موادیکه در مجلسین عنوان می‌شود، بدقت مذاکره و غور رسی نموده هریک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح ورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده با زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود.

(۱۸۳) نساء ۵۹.

(۱۸۴) تمسک به ایه ۵۹ نساء برای اثبات اختیارات حکومتی پیامبر برای فقیه در کتاب حکومت اسلامی یا ولایت فقیه آقای خمینی در این صفحات قابل پیگیری است: ۴۵، ۷۱، ۸۶ و ۱۰۰. و نیز بنگرید به کتاب البیع ایشان ج ۲ ص ۶۳۹.

(۱۸۵) شیخ الطائفة، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۲۳۷-۲۳۶؛ امین الاسلام الطبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳ ص ۹۶؛ الطباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴ ص ۴۱۱-۳۹۸.

(۱۸۶) آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی و محمد حسین نجل میرزا خلیل تهرانی.

(۱۸۷) دو سند به عنوان نمونه از استناد مراجع تقلید به قانون اساسی ارائه می‌شود. یکی در مورد تغییر سوگند به قرآن به سوگند به کتاب آسمانی: تلگراف آقای خمینی به اسدالله علم نخست وزیر مورخ ۱۵ آبان ۱۳۴۱:

«عطف به تلگراف سابق اشعار می‌دارد، معلوم می‌شود شما بنا ندارید به نصیحت علمای

اسلام که ناصح ملت و مشفق امتند توجه کنید و گمان کردید ممکن است در مقابل قرآن کریم و قانون اساسی و احساسات عمومی قیام کرد. علمای اعلام قم و نجف اشرف و سایر بلاد، تذکر دادند که تصویبنامه غیر قانونی شما بر خلاف شریعت اسلام و بر خلاف قانون اساسی و قوانین مجلس است، اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه، قرآن کریم را در عرض اوستای زردشت و انجیل و بعض کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم (تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان) افتاده‌اید و کهنه‌پرستی رامی‌خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید، اگر گمان کردید با تصویبنامه غلط و مخالف قانون اساسی می‌شود پایه‌های قانون اساسی را که ضامن ملیت و استقلال مملکت است، سست کرد و راه را برای دشمنان خائن به اسلام و ایران باز کرد، بسیار در خطا هستید. اینجانب مجدداً به شما نصیحت می‌کنم که به اطاعت خداوند متعال و قانون اساسی گردن نهید و از عواقب وخیمه تخلف از قرآن و احکام علمای ملت و زعمای مسلمین و تخلف از قانون بترسید و بدون موجب، مملکت را به خطر نیاندازید و الا علمای اسلام درباره شما از اظهار عقیده خودداری نخواهند کرد.» (صحیفه امام جلد اول)

دوم استناد مراجع تقلید و علمای حوزه علمیه قم به قانون اساسی در باطل بودن دادن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به بانوان مورخ اسفند ۱۳۴۱: این بیانیه طولانی به امضای آقایان مرتضی حسینی لنگرودی، سید احمد حسینی زنجان، سید محمدحسین طباطبائی، سید محمد موسوی یزدی، محمد رضا موسوی گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، سید روح الله موسوی خمینی، میرزا هاشم آملی و مرتضی حائری یزدی رسیده است. گزیده ای از این بیانیه: «چون دولت آقای علم با شتابزدگی عجیبی بدون تفکر در اصول قانون اساسی و در لوازم مطالبی که اظهار کرده‌اند، زن‌ها را در انتخاب شدن و انتخاب کردن به صورت تصویبنامه حق دخالت داده، لازم شد به ملت مسلمان تذکراتی داده شود که بدانند مسلمین ایران در چه شرائطی و با چه دولتهائی ادامه زندگی می‌دهند، لهذا توجه عمومی را به مطالب ذیل جلب می‌نماید: ۱ - آقای وزیر کشور در طرحی که تقدیم آقای نخست وزیر

کرده‌اند می‌نویسند به طوری که استحضار دارند، در مقدمه قانون اساسی صریحا مقرر است که هر یک از افراد اهالی مملکت در تصویب و نظارت امور عمومی محق و سهم می‌باشند و به موجب اصل دوم قانون اساسی، مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاش و سیاسی وطن خود مشارکت دارند، بنابر این محروم ماندن طبقه نسوان از شرکت در انتخابات نه تنها در قانون اساسی و متمم آن مجوزی ندارد بلکه با توجه به جمله افراد اهالی مملکت در مقدمه قانون اساسی و با توجه به جمله قاطبه اهالی مملکت مذکور در اصل دوم، مغایر آن نیز می‌باشد و هیأت دولت تصویب نموده‌اند که بند اول ماده دهم و بند دوم ماده سیزدهم قانون انتخابات مجلس شورا و همچنین قید کلمه ذکور از ماده ششم و ماده نهم قانون انتخابات مجلس سنا حذف شود و وزارت کشور را مکلف کرده‌اند که پس از افتتاح مجلسین، مجوز قانونی این تصویب‌نامه را تحصیل نماید. لازم است اشکالاتی که به این چند جمله است بیان شود: الف - اگر سهم بودن زن‌ها در انتخابات به طوری که آقای وزیر کشور مدعی است و از هیأت دولت نیز ظاهر می‌شود، موافق قانون اساسی است تصویب هیأت دولت بی‌مورد است و درست مثل آن است که شرکت مردان را در انتخابات تصویب کند و اگر تصویب صحیح است معلوم می‌شود به نظر هیأت دولت، شرکت نسوان مخالف قانون اساسی است. ب - اگر سهم نبودن زن‌ها به عقیده آنها مغایر قانون اساسی است، مکلف کردن هیأت دولت، آقای وزیر کشور را که پس از افتتاح مجلسین مجوز قانونی تصویب‌نامه را تحصیل نماید، بی‌اساس است و اگر مجوز قانونی می‌خواهد معلوم می‌شود به نظر دولت شرکت زن‌ها مغایر قانون اساسی است، آیا بهتر نبود که هیأت دولت با قدری فکر و تأمل تصویب‌نامه صادر می‌کرد که این تناقض گوئی‌های واضح رخ ندهد؟ با این اختناق جانفرسای مطبوعات و سخت گیری دستگاه انتظامی که حتی برای طبع یک ورقه مشتمل بر نصیحت و راهنمایی یا پخش آن، اشخاصی به حبس کشیده و مورد اهانت و شکنجه واقع می‌شوند، روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدم‌هایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته

شده در صورتی که هر کس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق و مثل اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است. با این وضع رقت‌بار به جای آنکه دولت در صدد چاره برآید سر خود و مردم را گرم می‌کند به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زن‌ها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظائر این تعبیرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد. آقایان نمی‌دانند که اسلام مراعات بانوان را در تمام جهت بیش از هر کس نموده و احترام به حیثیت اجتماعی و اخلاقی آنها موجب شده است که از این نحو اختلاط مخالف با عفت و تقوای زن جلوگیری کند، نه آنکه خدای نخواستہ آنان را مانند محجورین و محکومین قرار داده، مگر فقط علامت عدم محجوریت آن است که در این مجلس‌ها وارد شوند؟!» (صحیفه امام جلد ۱)

۱۸۸) اصل شصت و دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸: «مجلس شورای اسلامی از نمایندگان ملت که به طور مستقیم و با رأی مخفی انتخاب می‌شوند تشکیل می‌گردد. شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان و کیفیت انتخابات را قانون معین خواهد کرد.» در این اصل قید ذکور لحاظ نشده است. این اصل در بازنگری ۱۳۶۸ هم به قوت خود باقی ماند. به نظر آقای خمینی و دیگر مراجع تقلید حذف قید ذکوریت منافاتی با شرع نداشته است.

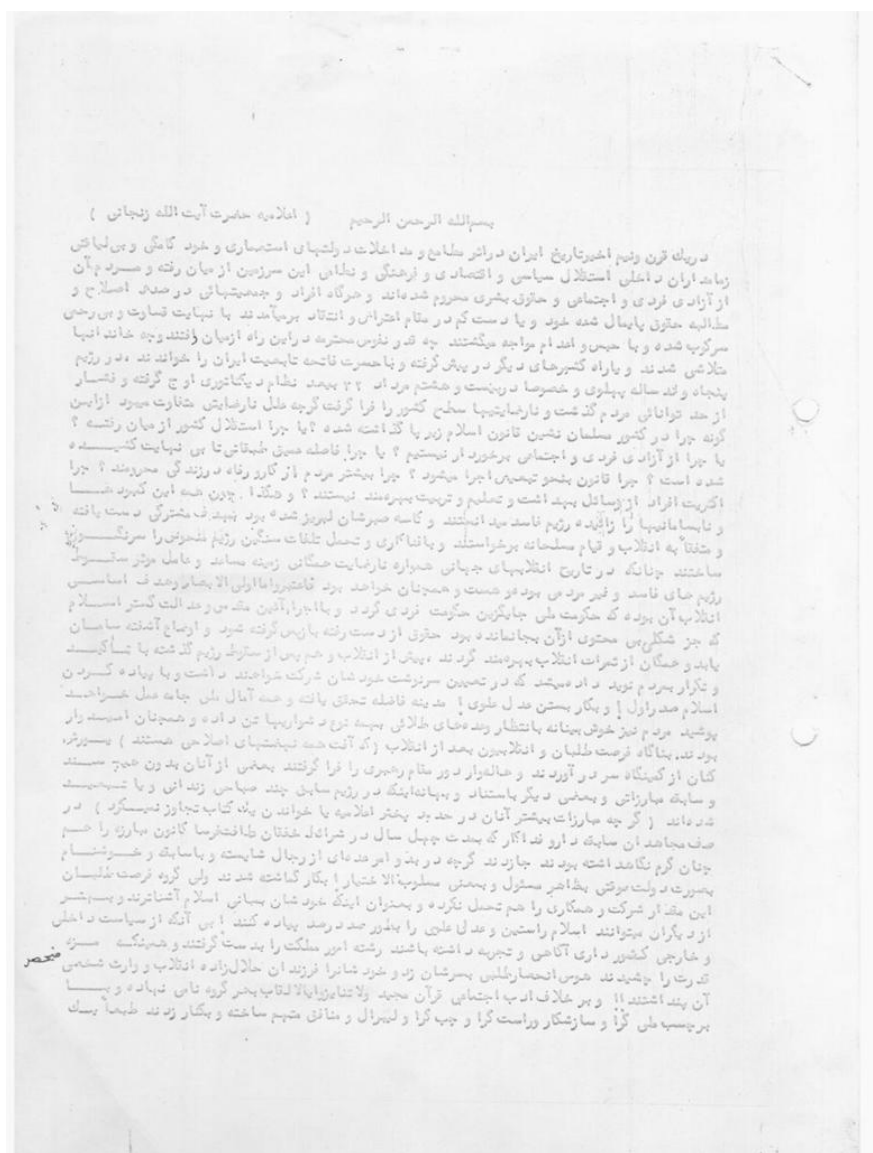
۱۸۹) ضرب المثل برای مبالغه در عدم علم هر کسی حتی منجم که با رصد ستارگان از تاثیرات خیر و شر آنها مطلع است. برگرفته از بیت اول از اشعار أبو القاسم المحسن بن عمرو بن المَعْلَی:

لست ادری ولا المنجم یدری / ما یرید القضاء بالانسان
غیر انی اقول قول محق / وأری الغیب فیه مثل العیان
ان من کان محسناً قابله / بجمیل عواقب الاحسان
(ابومنصور الثعالبی، یتیمۃ الدهر، ج ۵ ص ۱۷)

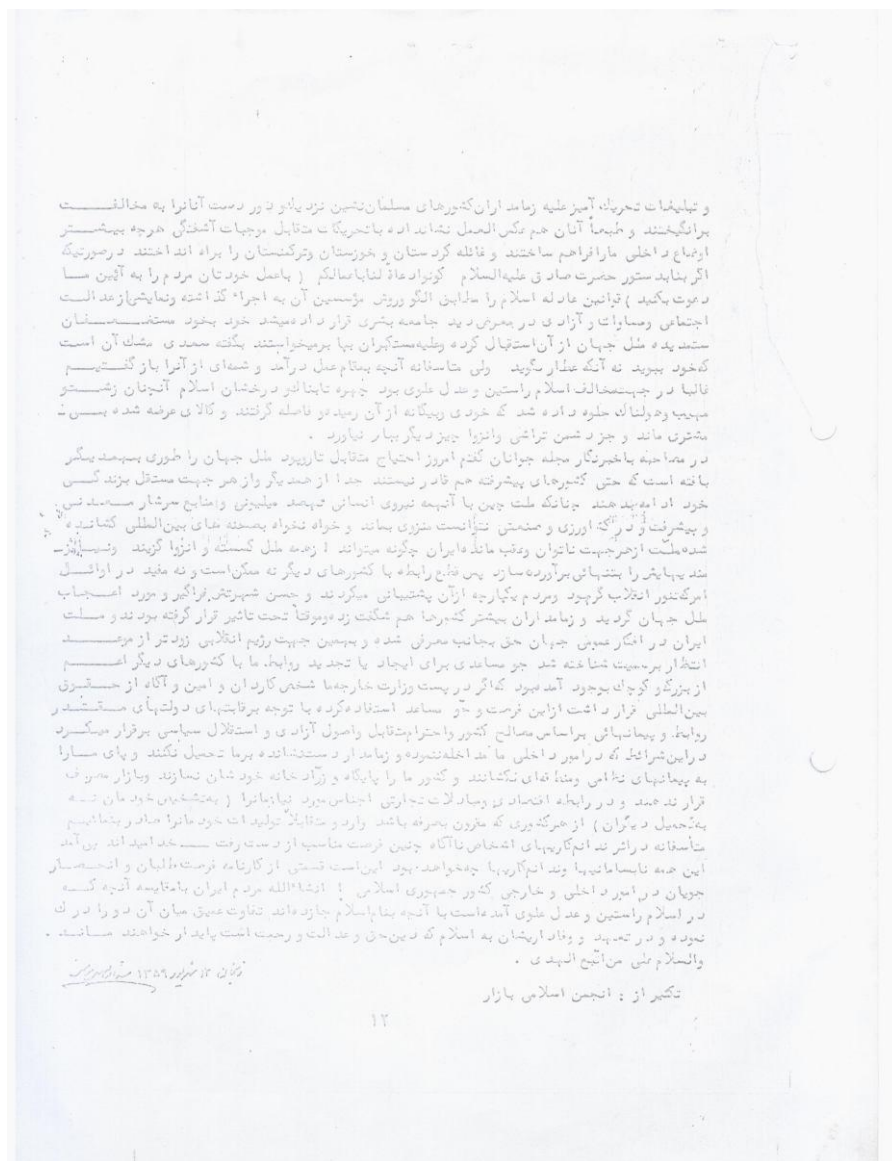
(۱۹۰) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸

(۱۹۱) گردآوری نقدهای منتشره بر قانون اساسی جمهوری اسلامی در مطبوعات ۱۳۵۸ برگه از تاریخ معاصر است که هنوز انجام نگرفته است. از نقد مصطفی رحیمی بر اصل جمهوری اسلامی در آیندگان دی ۱۳۵۶ تا مقالات علی اصغر حاج سید جوادی و همفکرانش در هفته نامه جنبش، نقدهای هدایت الله متین دفتری و همفکرانش، حسن نزیه، کریم سنجابی و همفکرانش در جبهه ملی، تا نقدهای هفته نامه خلق مسلمان. این موارد را از حافظه خود نقل می‌کنم. همه این نشریات نهایتاً تا تابستان ۱۳۶۰ توقیف شدند. یادداشت‌های مندرج در روزنامه اطلاعات آن دوره نیز منبع خوبی برای این موضوع است.

گزیده اسناد



صفحه اول اعلامیه ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان، توزیع شده در تهران



صفحه آخر اعلامیه ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى، توزیع شده در تهران

آلبوم عكس



دو برادر: آقایان سید ابوالفضل و سید رضا موسوی مجتهد زنجان‌ی



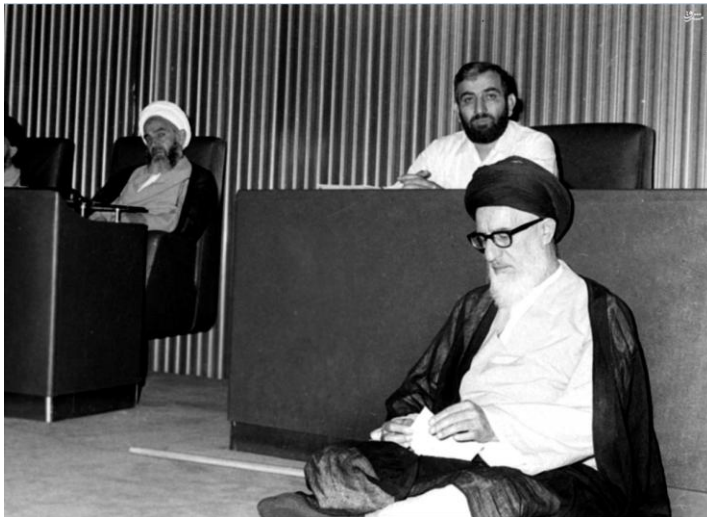
از راست: آقایان سید رضا موسوی زنجانی، سید احمد مجتهدی، سید ابوالفضل موسوی زنجانی،
میرزا محمود امام جمعه زنجانی و نقیب‌الاشراف زنجانی در عصر سلطنت رضاشاه.
(عکس از کتاب سلطنت علم و دولت فقر به نقل و بسایت تورجان)



آقای مرتضی مطهری



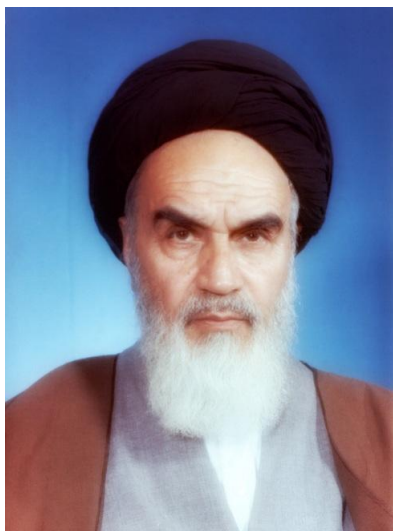
آقایان محی الدین انواری، سید محمد بهشتی، سید محمود طالقانی، سید ابوالفضل موسوی
مجتهد زنجان، ناصر میناچی و یدالله سبحانی در منزل مرحوم مرتضی مطهری به مناسبت
شهادت وی، اردیبهشت ۱۳۵۸



آقای سید محمود طالقانی در مجلس خبرگان، مرداد ۱۳۵۸



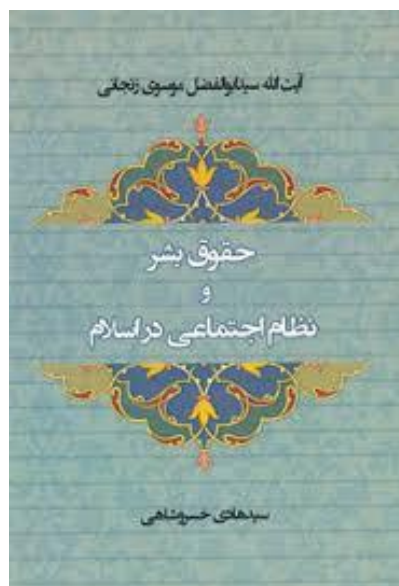
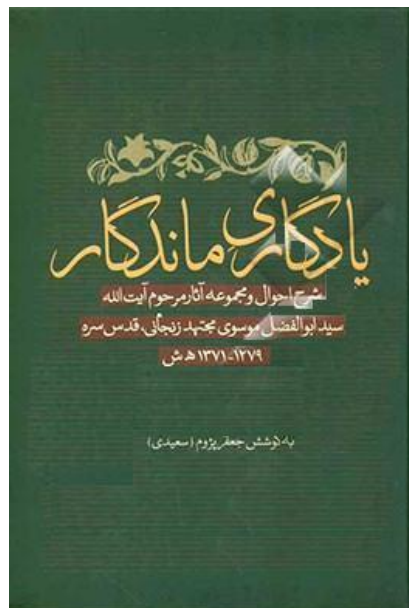
آقایان سید محمد بهشتی، سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان، خسروشاهی در زمان تدفین
مرحوم سید محمود طالقانی، بهشت زهرا، شهریور ۱۳۵۸



آقای سید روح الله موسوی خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران



آقای سید عبدالکریم موسوی اردبیلی دادستان کل کشور در سال ۱۳۵۹





حسین شاه حسینی (وصی شرعی سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی)

به همین قلم

مرداد ۱۳۹۵

۱. کتب کاغذی منتشر شده:

الف. آثار فلسفی کلامی

- دفتر عقل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ۴۸۳ صفحه.
- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرّس طهرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، سه جلد:

جلد اوّل: تعلیقات الاسفار، ۷۸۲ صفحه.

جلد دوّم: رسائل و تعلیقات، ۵۷۸ صفحه.

جلد سوّم: رسائل فارسی، تقریظات، قطعات، تعلیقات نقلیه، تقریرات و مناظرات، ۵۷۷ صفحه.

- مناظره‌ی پلورالیسم دینی (عبدالکریم سروش و محسن کدیور)، انتشارات سلام، ۱۳۷۸، ۱۰۳ صفحه.

- مأخذ شناسی علوم عقلی، با همکاری محمد نوری، ۳ جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹، ۳۴۱۸ صفحه.

ب. آثار اجتماعی سیاسی

- مجموعه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در اسلام:

- ۱ - نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشرنی، ۱۳۷۶، چاپ هفتم، ۱۳۸۷، ۲۲۳

صفحه.

۲ - حکومت ولایی، نشرنی، ۱۳۷۷، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ۴۴۵

صفحه.

- بهای آزادی، دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا

رودی (کدیور)، نشرنی، ۱۳۷۸، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، ۲۴۸ صفحه.

- دغدغه‌های حکومت دینی، نشرنی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ۸۸۳ صفحه.

- مجموعه منابع پیشگامان اسلام سیاسی در ایران معاصر:

۱. سیاست‌نامه‌ی خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم

خراسانی صاحب کفایه)، انتشارات کویر، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ۴۲۳ صفحه.

- مجموعه‌ی اسلام و حقوق بشر:

۱. حق الناس، اسلام و حقوق بشر؛ تهران، ۱۳۸۷، انتشارات کویر، چاپ چهارم،

۱۳۸۷، ۴۳۶ صفحه.

۲. کتب الکترونیکی منتشرشده: (بعد از ممنوع القلم شدن از خرداد ۱۳۸۸)

- شریعت و سیاست: دین در حوزه‌ی عمومی، ۱۳۸۸، ۴۵۷ صفحه.

- مجموعه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در اسلام:

۳. حکومت انتصابی، ۱۳۸۰، ویرایش دوم، اردیبهشت ۱۳۹۳، ۳۱۶ صفحه.

- مجموعه‌ی مواجهه‌ی جمهوری اسلامی با علمای منتقد:

۱- اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سال‌های پایانی زندگی

آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری، ۱۳۹۱، ویرایش دوم: اردیبهشت ۱۳۹۴، ۴۴۷ صفحه.

۲- فراز و فرود آذری قمی: سیری در تحول مبانی فکری آیت الله احمد آذری قمی،

بهمن ۱۳۹۲، ۴۸۶ صفحه.

۳- انقلاب و نظام در بوته‌ی نقد اخلاقی: آیت‌الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، ۱۳۹۲، ویرایش سوم: آذر ۱۳۹۴، ۲۳۰ صفحه.

- مجموعه‌ی اسلام و حقوق بشر:

۲. مجازات ارتداد و آزادی مذهب: نقد مجازات ارتداد و سب‌النبی با موازین فقه استدلالی، تیر ۱۳۹۳، ۴۰۶ صفحه.

- ندای سبز: روایتی از جنبش سبز مردم ایران:

جلد اول: نوشتارها (۹۳-۱۳۸۸)، آبان ۱۳۹۳، ۴۷۸ صفحه.

- مجموعه‌ی افضل‌الجهاد:

۱. استيضاح رهبری: ارزیابی کارنامه‌ی بیست و یک‌ساله‌ی رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه‌ی سرگشاده مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۹ به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنشهای آن، اردیبهشت ۱۳۹۳، ۴۱۸ صفحه.

۲. ابتذال مرجعیت شیعه: استيضاح مرجعیت مقام رهبری حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۹۲، ویرایش چهارم، اردیبهشت ۱۳۹۴، ۳۱۴ صفحه.

- درباره‌ی استاد منتظری:

۱. در محضر فقیه آزاده، اسفند ۱۳۸۸، ویرایش سوم: مرداد ۱۳۹۴، ۴۰۴ صفحه.

۲. سوگنامه فقیه پاکباز، ۱۳۹۲، ویرایش دوم؛ مرداد ۱۳۹۴، ۴۲۷ صفحه.

- رساله انحراف انقلاب: إعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجان‌ی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیق؛ مرداد ۱۳۹۵، ۱۵۷ صفحه.

Hijacking of 1979 Iranian Revolution

The 9/3/1980 Declaration of
Sayyid Abul-Fadl Musavi Mujtahid Zanjani

Edited with notes and introduction by
Mohsen Kadivar

رساله انحراف انقلاب: اعلامیه ۱۲ شهریور ۱۳۵۹ سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانى در زمره چهار نقد اصلى جمهورى اسلامى از بدو تاسیس تا کنون، و از حیثی مهمترین آنهاست. از ناحیه محتوا این رساله تحلیلی ترین، مستندترین و مستدل ترین متنی است که از منظر دینی در نقد مشروعیت جمهورى اسلامى از منظر شرعى و استیضاح بنیانگذار آن منتشر شده است. وی سیاست های کلان آقای خمینی اعم از نظریه ولایت فقیه، روش قضائی و شیوه مدیریت ایشان را مؤدبانه و با رعایت موازین اخلاقی و علمى نقد ساختاری کرده است.

رساله مجتهد زنجانى نقد ماضی و وقایع اتفاقی یک سال و نه ماه نخست زمامداری آقای خمینی نیست، نقد خصلتهای ذاتی نظام جمهورى اسلامى، نقد حال و احتمالاً نقد آینده نزدیک ما هم هست. فرضیه این رساله «انحراف انقلاب در روش و جهت» است. روش و جهتی در تعارض ۱۸۰ درجه ای با روش قضاوت و مدیریت رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) و موازین مسلم قرآن و شرع.

برگرفته از مقدمه کتاب

